

تاریخ آپوی تاریخ آموزش است

جمیل بایک

نام کتاب: **تاریخ آبیوی تاریخ آموزش است**

نوشته: **جمیل بایک**

ترجمه از ترکی: **کمیته علم و روشنگری (گروه فارسی)**

چاپ: **اول**

تاریخ چاپ: **می ۲۰۱۱**

چاپخانه: **آزادی**

تاریخ جنبش آپویی، تاریخ آموزش است

تاریخ جنبش آپویی تاریخ آموزش است. هشتاد درصد پیشبرد فعالیت‌های این جنبش از طریق فعالیت‌های مربوط به آموزش صورت گرفته است. چون که نیروهای اشغالگر جامعه کرد و انسان کرد را در وضعیتی فرو پاشیده قرار داده‌اند. اگر این خلق را از شرایطی که در آن قرار گرفته رهایی نبخشی نمی‌توانی گامی به پیش برداری. اساس گرفتن هرچه بیشتر آموزش در این جنبش نیز بدین سبب می‌باشد. هیچ جنبشی تا بدین حد آموزش را مبنای قرار نداده است چون مشکلاتی که آنها با آن روبرو هستند به مانند مشکلات کرد عمیق نمی‌باشد. ترکیه اشغالگر با اعمال سیاست‌هایی در کردستان چیزی به نام کرد و کردستان باقی نگذاشته است. اگر چه اجتماعی در میان باشد اما چگونگی آن اجتماع را کسی نشناخته و نمی‌داند. زندگی موجود در آنجا ناشناخته است. اگر انکار و امحا را در شان یک اجتماع بینی بدیهی است که در آنجا مشکلاتی جدی در میان می‌باشد. انسان کرد از هر حیث تهی گشته است. اگر آن خلا را جبران نمایی، نمی‌توانی با او هیچ گامی به پیش برداری. بنابراین آموزش را اساس قرار می‌دهیم. بدین جهت است که تاریخ آپویی، تاریخ آموزش است. آپویی بودن، خودآموزی مستمر است. برخورداری از نیروی چاره‌یابی است. اگر تو فاقد نیروی چاره‌یابی خود باشی، اصلاً نمی‌توانی مشکل این خلق را حل کنی. مفهوم آموزش این جنبش، مفهوم رهبری است. رهبر آپو یک مفهوم را پیشبرد داد و آن را سیستم‌تیزه نمود. در شخص خود به حالت سیستم درآورده و همچون مفهوم جنبش نیز پذیرفته شد. هر حرکت، مفهوم آموزشی متفاوتی را داراست. بدین معنی که چگونه کادری و جنبشی را می‌طلبند مطابق آن نیز سیستم آموزشی خود را تشکیل می‌دهند.

رهبر آپو کوچک‌ترین امکانات و مجالی را که به دست می‌آورد، به آموزش کادر اختصاص می‌داد. در آنجا مکتب گشود. کوچک‌ترین امکان را بزرگ یافته و با پذیرفتن این مفهوم که "چگونه در خدمت خلق و رفقایم بگذارم" حرکت نمود. با کوچک‌ترین امکان مکتب ایجاد کرد و در آنجا به آموزش کادرهایش پرداخت. چونکه رهبر آپو بر این امر واقف بود تا زمانی که به آموزش رفا و خلق خود نپردازد، گامی برداشته نخواهد شد و هیچ پیشرفتی به وجود نخواهد آمد. پیشرفت خود را در پیشرفت انسان می‌دید. بر این آگاه بود که سطح بازدهی به سطح رسیدن اطرافیان خود به نیروی چاره‌یابی بستگی دارد. این مورد نیز، با آموزش

امکان پذیر است. رهبر آپو به آموزش اهمیت بسیاری می‌دهد. همه وظایف توسط انسان انجام شده و انسان نیز به وسیله آموزش به انسان مبدل می‌گشت. به همین خاطر، در میان همه وظایف، مهم‌ترین شان آموزش می‌باشد.

ما در آنکارا یک زیرزمین را به اجاره گرفته بودیم. هیچ امکانی در اختیار نداشتیم. در زمستان امکان سوخت نیز نداشتیم. علی‌رغم آن، رهبری آن خانه زیرزمینی را همچون مکتب به کار می‌گرفت. این جنبش، کادرهای پیشاهنگ خود را در این خانه‌ها آموزش داد. توجه کنید که مدیریت این جنبش نیز آن کادرها بودند. اکنون هم این حرکت، توسط آن کادرها اداره می‌شود. رهبر آپو هیچ‌گاه نگفت «در این خانه به راحت طلبی بپردازیم» در این خانه فکر آزاد رشد نمود. این افکار و عواطف به گسترش یک زندگی انجامید. زندگی موجود را به سبب اینکه در خیانت فرو رفته نمی‌پذیریم. پس در طلب چگونه زندگی‌ای هستیم؟ آری در چنین خانه‌ای رهبر آپو مفهوم زندگی مورد نظر خود را بنیاد نهاد. دیگر اینکه به جای شخصیتی متلاشی‌شده که خود را نمی‌شناسد، شخصیتی نوین آفرید. رهبر آپو در این خانه هم خود و هم کادرهایش را به سطحی مطلوب رساند. آری با این فعالیت، کادرشدن تحقق یافت. پایه‌های امروزی آن، به زمان گذشته برمی‌گردد. رهبر آپو، شکل‌دهی شخصیت در میان حرکت را در آن خانه رشد داد. یک خانه بود اما تاریخ نوین یک خلق در آنجا بنیانگذاری شد. در خانه‌ای که اجاره کرده بودیم، نباید مزاحم همسایه‌ها شده و دولت نیز از آن مطلع می‌شد. اگر این موارد را رعایت نمی‌کردیم، آن خانه به خدمت جنبش در نمی‌آمد. اگر که افشا شوی و برای همسایه‌ها مزاحمت ایجاد کنی، همه نقشه‌هایت نقش بر آب می‌شود. علی‌رغم آنکه رفقای بسیاری به آموزش پرداختند، نه دولت و نه همسایه‌ها آگاهی نیافتند. رهبری چگونگی استفاده از امکانات موجود و محدود را در شرایط اخفا به کادرهایش آموخت.

این موارد را به چه دلیلی می‌گوییم؟ اکنون بسیاری از کادرهای مان از امکانات جنبش بطور صحیح استفاده نکرده، راحت طلبانه برخورد کرده، به امکانات کوچک و بزرگ اهمیتی نداده و حتی هیچ فکری مبنی بر اینکه "چگونه امکانات را به بهترین نحو به خدمت جنبش درآورم" را ندارند. حتی بسیاری از امکانات را بی‌جهت صرف نموده و به هدر می‌دهند. این بسیار خطرناک است. کادر این حرکت، نبایستی این‌گونه باشد. ممکن نیست. کادر این جنبش باید حتی کوچک‌ترین امکان را بزرگ تلقی کرده و در خدمت سازمان قرار داده و فکر "چگونه آن را بیشتر پیشرفت دهیم" را دارا باشد. می‌گویی "من به رهبری پایبندم" اما از امکانات بدخواه خود

استفاده کرده و به هدر داده، در خدمت جنبش نیز قرار نداد، اهمیتی نیز بدان نبخشیده، پس هیچ پابندی نیز به رهبری نداری.

کادر بودن در آن خانه هنگامی وجود داشت، که امکانی در میان نبود. فاقد تجربه و نیروی تحلیل بودیم. اما در این رابطه تلاش و اصرار رهبری وجود داشت. با این امکانات رهبر آپو هم به آموزش خود و هم آموزش کادرباش پرداخت. کادربودنی قوی را در این خانه آفرید. رهبر آپو تا هنگامی که نیروی چاره‌یابی را در کادر برجسته نمی‌ساخت، در آن خانه کسی را بیرون نمی‌فرستاد. راحت طلب نبود، هر چه را که برای خود اساس قرار می‌داد برای کادرها نیز همان را مبنا می‌گرفت. رهبری در آن خانه، سطح ایدئولوژیک و تئوریک را ارتقا داد. اگر که در این جنبش، ایدئولوژی، تئوری، فلسفه، عاطفه، اندیشه، آزادی و در رابطه با آنها سازماندهی و عملیات پیشرفت کرده باشد، منشا خود را از آن خانه می‌گیرد؛ از مفهوم آموزشی رهبر آپو نشأت گرفته است. کادری که به این خانه وارد می‌گشت، معذور به تحقیق، واکاوی و تحلیل و گفتگو بود. رهبر آپو کسانی را که چنین برخوردی نداشتند، نمی‌پذیرفت. در آن زمان کسانی را که می‌گفتند «انقلابی هستیم» در وطن، خانه و انجمن‌ها، فقط به گذران زندگی خود می‌پرداختند. اما رهبری اجازه تداوم این نگرش‌ها را در آن خانه به کسی نداد. کادربودنی سالم و تکوین‌حزبی بدین صورت تحقق یافت. اگر رهبر آپو در این مورد با دیسپلین برخورد نمی‌کرد، با جنبش‌های دیگر فرقی نمی‌داشتیم. برای درک این مساله یک مثال می‌آورم. بعضی از چپ‌گرایان ترک که از مراکز چپ ترک نیز بودند هنگامی که از زندان خارج شدند خواهان گفتگو با رهبری شدند. هنگام ورود با کفش، رهبری بلافاصله «طی» را به دست‌شان داده و گفت «قبل از هر چیزی اینجا را تمیز کرده و کفش‌های تان را درآورید. سپس داخل شوید.» آنها شوکه شدند. ما هم شوکه شدیم. چونکه آنها از سازمان دیگری بودند و از زندان بیرون آمده بودند و از مراکز چپ‌های ترک بودند. اما رهبری به شکلی عاطفی برخورد نمود. رهبری به آنها گفت که «شما خود را سوسیالیست می‌نامید. مادامی که سوسیالیست هستید، سوسیالیست‌ها به رنج احترام می‌گذارند. من هم این خانه را تمیز کرده‌ام. شما حق ندارید آن را کثیف کنید. من تمیز کرده‌ام شما هم کثیف کردید. به همین سبب بایستی آن را تمیز کنید.» آنها هم با تمیز کردن راهرو داخل اتاق شدند. یعنی برای درک بیشتر رفقا از چگونگی دیسپلین، فرهنگ، زندگی و شخصیت در آن خانه، مثال آوردم. اگر «رهبری را می‌گوییم، رهبری را قبول داریم و با او رفاقت می‌ورزیم» باید

ایشان را به خوبی درک نماییم. رهبری را که پذیرفته‌ایم در فلسفه‌اش راحت‌طلبی، بی‌نظمی، پوچ‌گرایی و احساساتی بودن وجود ندارد. اگر آن را عملی‌نسازیم، آنچه که بر ملا می‌گردد رفاقتی‌ساختگی است. رهبری در رابطه با توطئه در تحلیلات خود، رفاقت‌ساختگی را عیان نمود. می‌گویند یکی از عللی که موجب توطئه بین‌المللی شد، رفاقت‌ناکافی می‌باشد؛ یعنی رفاقت‌ساختگی که در بسیاری از ما موجود است.

برای آموزش خود، امکانات مادی چندانی در اختیار نداشتیم. یعنی برای خرید کتاب نیز پول نداشتیم. هستند رفقای که آنکارا را دیده باشند. در آنجا پاساژ ظفر وجود داشت. به آنجا رفته و کتابی را با پول می‌گرفتم. همراه آن اگر می‌توانستیم چند کتاب را نیز می‌ربودیم. نیاز خود را به کتاب این چنین برطرف می‌ساختیم. دزدی کار بدی است. در اخلاق این حزب، دزدی کار بدی است. اما به سبب نبود امکانات مادی، برای آموزش خود مجبور به این کار می‌شدیم. اکنون هم رغم به اختیارداشتن آن همه کتاب، رفقا تنزل به خواندن‌شان نمی‌کنند. ما نیز برای خواندن یک کتاب حتی خود را در خطر اسارت قرار می‌دادیم. رفقا باید که این را به خوبی درک کنند.

در این جنبش، گام دوم تاریخ آموزش در لبنان برداشته شد. همانگونه که دارای تاریخ جنگ و سازماندهی می‌باشد، دارای یک تاریخ آموزش نیز می‌باشد. این نیز یک تاریخ است. بدین جهت است که تاریخ در میان همه علوم نقش مادر علوم را ایفا می‌نماید. هر آنکه تاریخ را به خوبی درک کند در دیگر علوم نیز ژرف خواهد گشت. هر چیزی دارای تاریخی است. بدین شکل، آموزش ما نیز از تاریخی برخوردار است. اولین گام آن را در آنکارا، بیان نمودیم. بعد از گام اول، دومین گام نیز برداشته شد. حرکت دومین گام را در رفتن به لبنان، برداشت. این نیز واقعیتی از جنبش می‌باشد. در دیالکتیک این حرکت، دایما پیشرفت، نوشتن و تعمق یافتن وجود دارد. هیچ‌گاه به برداشتن یک گام اکتفا نکرده و همیشه ژرفا و پیشرفت آن را اساس قرار داده است. همه فعالیت‌های سازمان این گونه است. باید همه کادرها و فعالیت‌های این سازمان، چنین دیالکتیکی را اساس گیرند. با برداشتن یک گام و گفتن "خوب است، کافی است" اگر تعمق و پیشرفت نیابی، در آن تجدید ایجاد نگشته و آن شخص نیز کادر این جنبش نخواهد شد.

حرکت در لبنان هنگام رفتن به کمپ‌های فلسطینیان از این کمپ‌ها نیز همچون مراکز آموزشی استفاده نمود. در آنکارا یک خانه داشتیم و همه کادرهای مان در آنجا آموزش می‌دیدند. اما در لبنان در میان چهار سازمان فلسطینی به ایجاد کمپ پرداختیم. هر کمپ را نیز به

حوزه آموزشی و مکتب تبدیل نمودیم. به این نیازمند بودیم. در اینجا چندین مشکل موجود در کادر را حل نمودیم. هم در کادر و هم در جنبش، تمرکز قوا صورت گرفت. در نتیجه این تمرکز قوا، تصمیم بازگشت به وطن و واقعه عملیات ۱۵ آگوست در آنجا گرفته شد. در این امر کمپهای لبنان نقش بزرگی ایفا نمودند. رفقا حتی یک روز وقت خود را در این کمپها به هدر ندادند. حتی فلسطینیها نیز از مشاهده این به حیرت می افتادند. کسانی نسبت به ما می گفتند «اینها بسیار به خواندن و نوشتن و بحث و جدل می پردازند با این روند عقل خود را از دست می دهند» به ما می گفتند «شما بسیار آموزش می بینید، کمی هم گردش کنید و به استراحت بپردازید» ایستار منظم ما، آنها را تحت تاثیر قرار داده بود. با مرور زمان آنها نیز برای ملیت‌های خود، به ایجاد پروگرام آموزش پرداختند. در بعضی از کمپها به آموزش فلسطینیها نیز پرداختیم. این امر بر آنان موثر واقع می شد. بسیاری از فرماندهان آنها، رفقای ما را برای جنگجویان خود همچون الگو قرار می دادند. می گفتند «بینید، انقلابی آنها هستند ما نیز باید همچون آنان باشیم» اگر در این کمپها به آموزش مبادرت نمی ورزیدیم و به چاره‌یابی مشکلات کادر نمی پرداختیم. قادر به بازگشت به وطن نبوده و در این رابطه به انجام گرفتن تصمیم عملیات ۱۵ آگوست نمی رسیدیم، جنبش، یا پناهنده و یا پراکنده می شد. در این کمپها، پایه‌های حرکت گریلا گذاشته شد. قبلا در "حیلوان و سیورک" چنین اهدافی پیش رو بود. صحیح، اما در سطح گریلابی نبود. این زمینه سازی، در کمپهای لبنان انجام شد. بعدها در بوتان مستقر شده و عملیات ۱۵ آگوست انجام گرفت. در اینجا تنها پیشروی از جنبه گریلا، بلکه همزمان از جوانب ایدئولوژیک، سیاسی، دیپلماتیک و سازمانی گامهای استواری برداشته شدند. اگر فقط در بخش نظامی به آموزش می پرداختیم، ممکن نبود به نتیجه دست یابیم. در این پیشروی گام دیگری برداشته شد. آکادمی معصوم کرکماز را در ساحه لبنان ایجاد کردیم. اگر رفقا توجه کنند پیشرفتی از یک خانه به کمپ و از کمپ به آکادمی صورت گرفت. گشودن آکادمی از اهمیتی بسیار برخوردار بود چرا؟ زیرا به معنی ژرفا و گسترش آموزش بود. از آن خانه تا آکادمی معصوم کرکماز، رهبری به یک سیستم دست یافته و همه فعالیت‌های ایشان نیز بر سیستماتیک نمودن مفهوم آموزش بود. این موقعیت نیز بوسیله آکادمی کسب شد. آکادمی معصوم کرکماز امر ساده‌ای نبود. محلی که آکادمی در آن قرار داشت، یکی از کمپ‌های فلسطینیان بود. از جبهه دمکرات‌ها بودند. با هم این کمپ را ساختیم بعد از ساختن کمپ جبهه دمکرات‌ها از رفقا خواستند که از آنجا خارج

شویم. می‌خواستند که همه کمپ را در اختیار خود گیرند. این را نپذیرفتیم حتی به جایی رسید که همه نیروهایمان را بدانجا منتقل نمودیم. چون که "مرحله ۱۲ ثللول" بود. تصور نمی‌کردند که چنین تصمیمی اتخاذ کنیم. گفتیم که چگونه "تصمیم به خارج کردن نیروهایمان از اینجا بگیریم" متوجه مصمم بودن ما شدند آنها به تازگی شروع به شناخت ما می‌کردند. دیدند که ما شبیه دیگر حرکتها نیستیم با مشاهده اینکه ما از موضع خود دست بردار نیستیم، از گفته‌های خود منصرف شدند. حتی در سخت‌ترین شرایط نیز، از مبدا و مفهوم این حرکت گامی به عقب برنداشتیم. این ایستار ما کسب احترام هر چه بیشتر را موجب گشت. در سال ۸۲ میان اسرائیل و فلسطین جنگ وجود داشت. فلسطینی‌ها ضربه خورده بودند. به این سبب فلسطینی‌ها از کمپ‌های‌شان دست برداشتند. اما رفقا از کمپ‌های خود خارج نشدند. با جنگ با اسرائیل از کمپ‌های خود دفاع نمودیم. تا زمان عقب نشینی اسرائیل به این مبارزه ادامه دادیم. با چنین مشقت و مقاومتی نهایتاً در آن جنگ از آکادمی دفاع نمودیم. بدین آسانی نبود. برای نخستین بار رهبری امکان پیشرفت آموزش سیستماتیک را در این آکادمی یافت. با این تفکر که «چگونه می‌توان به بهترین وجه از این امکان استفاده نمود؟» رهبری در آکادمی معصوم کورکماز پیشرفت‌های بزرگی را به ثبت رسانید. این آکادمی برای جنبش نقش آموزشکده را ایفا نمود. در این آموزشکده برای چاره‌یابی تمامی مشکلات تلاش نمود. در این آکادمی نه تنها حزب و گریلا ایجاد شد همزمان به آفریدن یک خلق نیز منجر گشت. بیانگر حقایق یک خلق برای همگان بود.

رهبری در سوریه نیز آموزشکده حزب را گشود. آکادمی بر اثر فشار دولت‌های اشغالگر و امپریالیست بسته شد. در سال ۱۹۹۹ به موازات حملات شدید بر گریلا آکادمی معصوم کورکماز را با تهدید بستند. بسته شدن این آکادمی به منزله از دست دادن پایگاه عظیمی بود. رهبری هم از دست دادن پایگاه را نمی‌پذیرفت. در بینش رهبری، از دست دادن یک پایگاه را باید دوباره به دست آورد. حتی متفاوت تر و مطلوبتر از پایگاه قبلی. به سبب اینکه رهبری مدام بدین شکل فعالیت نمود، جنبش همیشه پیشرفت‌های بزرگی را به خود دید. این نیز یک واقعیت جنبش می‌باشد. بدین ترتیب، رهبری در سوریه مرکز آموزشی حزب را گشود. بسته شدن آکادمی سبب گشایش مرکز آموزشی حزب گشت. آری، این امر آسان نبود. رهبری مرکز آموزش حزب را به شیوه خود برپا ساخت. در غیر این صورت، دولت سوریه اجازه نمی‌داد. رهبری در ابتدا به دولت سوریه چنین گفت: «برخی رفقای معلول داریم. در شام مکان‌های‌شان محدود است. در هنگام رفتن به مداوا در بیمارستان، خانه افشا می‌شود. این مورد هم برای ما و هم برای شما

مطلوب نیست. بدین منظور، اگر که خارج از سوریه یک مزرعه و باغ را اجاره گرفته و این رفقا را در آنجا ساکن کنیم. هم برای ما و هم برای شما نیز بهتر است.» رهبری با این شیوه خود به سوریه قبولاند. در ابتدا رهبری بعضی رفقای بیمار را در آنجا قرار داد، بعدا برخی رفقای سالم را به آنجا فرستاد. دولت سوریه متوجه شد که در این مکان شمار افراد افزایش می‌یابد و در اطراف مزرعه نیز دیوار ساخته می‌شود. بدین صورت سوریه اظهار نگرانی کرد. بعد آگاهی یافتیم که بدین جا هجوم آورده و بازدید خواهند کرد. ما نیز همه رفقا را از آنجا خارج نمودیم. هنگام بازدید مشاهده کردند که چنین افرادی وجود ندارند. برای ساخت دیوار نیز رشوه دادیم. بعدا دوباره رفقا را برگرداندیم. این عمل تخلیه و بازدید پنج شش بار ادامه یافت. در اینجا ما این گونه مدارس را گشودیم. حتی دولت سوریه به رهبری گفت که «بدون آگاهی و اطلاع ما این مدرسه را گشودید. آفرین بر شما.» در مرکز دولت شام که با استخبارات خود موجودیت می‌یابد گشایش مدرسه PKK بدین آسانی نبود. این امر به شیوه رهبری ممکن گشت. گشایش مکتب به زبان ترکی بود. در همان مکان، مکتب دیگری را به زبان کردی برپا ساخت. دقت می‌کنیم که بزرگ شدن پایگاه نزد رهبری مبنا گرفته می‌شود. این یک شیوه است. اگر بدین شکل با رهبری تطابق یابیم، پراکتیک رهبری را به مرحله عمل درآورده‌ایم.

رهبری در این مدارس، تکوین حزبی، ارتش شدن، خلق شدن، آزادی و دموکراسی را موضوع بحث قرار داده، تعمق و گسترش را اساس گرفت. اگر رفقا توجه کرده باشند در آغاز جنبش، مباحث رهبری بدین ژرفا و عظمت نبود. همه این موارد در این مدارس پیشرفت‌های خود را بروز داد. در این مدارس، رهبری مشکلات سوسیالیسم را به بحث گذاشته همچنین در این مکان علم روان‌شناختی موجود را برهم زد. در علم روان‌شناسی انقلابی را به وقوع رساند. علمی را که تحت عنوان روان‌شناسی در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود به کناری نهاده مفهوم نوینی را از این علم گسترش داد. غیر از ما افراد دیگری بر این مطلب واقف هستند. مثلا من نوشته‌ای را خواندم. فردی در دانشگاه بخش علم روان‌شناسی را خوانده است. قبلا در میان چپ‌گرایان ترک جای گرفته است. مخالف رهبری و جنبش بود. این مورد را نیز خود وی اذعان می‌کرد که هنگامی تحلیلات رهبر آپو را خواندم، قضاوت‌هایم را تغییر دادم. با شناخت رهبر آپو خود را نیز شناخته و با شناخت خود، رهبر آپو و PKK را نیز شناختم. تحلیلاتی را که رهبر آپو در کنگره سوم ارائه دادند، از کیفیتی انقلابی برخوردار است. تا به امروز نیز در هیچ جنبشی، چنین

تحلیلات روان‌شناسی صورت نگرفته است. کاملاً یک انقلاب در علم روان‌شناختی است. می‌گوید که رهبر آبو روان‌شناسی را زیرورو نمود. همچنین می‌گوید مفهوم روان‌شناسی‌ای که رهبری در PKK پیشبرد داده، کاملاً نهادینه نگشته است. اگر این مورد به تمامی در درون PKK جایگیر می‌شد در جهان مشکل سوسیالیسم حل می‌گشت. می‌گوید که حالا در امرالی می‌خواهند روان‌رهبری را تخریب کنند. محال بودن این امر را بیان می‌کرد. چونکه مفهوم روان‌شناسی‌ای که رهبری بسط داده روانی که قادر به تخریب آن باشد وجود ندارد. این‌ها با شیوه‌های روان‌شناختی موجود می‌خواهند رهبر آبو را به تسلیمت در آورند. اما مفهوم روان‌شناسی رهبری از علم روان‌شناسی موجود فراتر رفته و آن را خنثی ساخته است. نظرات این شخص در این موارد درست است.

هیچ‌کس به اندازه رهبری جامعه، تاریخ و انسان را مورد تحلیل قرار نداده است. از این نظر رهبری بسیار تعمق یافته است. چرا رهبری در این موارد تحلیلات عمیقی صورت داد؟ با واقعیت جامعه کرد و کردستان در ارتباط است. چونکه ایشان مشاهده کرد سیاستی که بر کردستان اعمال می‌گردد جامعه را از واقعیت خود خارج کرده و بدین معناست که انسانیت را از انسانیت به دور ساخته است. در کردستان، انسانیت زیر پا گذاشته شده است. چاره‌یابی مساله کرد نیز با این مقوله در ارتباط است. هنگامی که رهبری جامعه کرد را شناخت به تحلیل مشکل کرد پرداخت. در اینجا با واقعیتی آشنا شد. در سال ۱۹۸۷ به حقیقت مسئله زن دست یافت. ببینید اساساً تحلیلات در مورد زن را از سال ۸۷ آغاز می‌نماید. قبل از آن تحلیلات چندانی نبود. چرا تا آن زمان بیشتر به تحلیلات در مورد زن اهتمام نمی‌ورزید. چونکه رهبری واقعیت مسئله زن را اساساً در کنگره سوم مطرح ساخت. گفت «آنچه که مورد تحلیل قرار می‌گیرد لحظه نیست تاریخ است، شخص نیست، جامعه است.» اگر که جامعه را به لحاظ تاریخی در نظر بگیری، ریشه آن به زن برمی‌گردد. آری در اینجا به حقیقت زن دست یافت. سپس نیز گفتند که PKK، حزب زنان است. رهبر آبو همان‌گونه که در آکادمی معصوم کور کماز دوباره زیستن را مبنا قرار داد در آموزشکده مرکز حزب نیز چاره‌یابی انقلاب را گسترش داد. در این مکتب بیشتر به چاره‌یابی مشکلات پرداخت. این مشکلات پیرامون مشکلات کرد و انسانیت بودند. اگر توجه کنیم رهبری در خانه موجود در آنکارا مشکلات را در چارچوب کردستان در نظر گرفت. در مکتب سوریه با گسترش این حیطه، به چارچوب جهانی می‌رسد. در امرالی رهبری به افکاری در قلمرو کیهان دست می‌یابد. آموزش جنبش نیز پیشرفت در این چارچوب را نشان می‌دهد. کادرهای مان

بایستی این مورد را به خوبی درک نمایند. یکی از مواردی که رهبری در این مکتب بر آن تامل نمود، ضعف‌هایی که در پیشاهنگی گریلا به میان می‌آمدند و پیشرفت اشراگری در میان جنبش بود. در این مفهوم آنچه را که مانع پیشرفت جنبش شده و دایما شکست را به دنبال داشته مشکلاتی بودند که بر روی آنها تامل نمود. اگر آموزش رهبری در اینجا به خوبی درک می‌گشت و طبق آن برخورد صورت می‌گرفت، نتیجه حاصل می‌شد. اگر به موازات رنجی که رهبری در آموزش برخورد هموار می‌ساخت، جنبش نیز چنین تلاشی را از خود نشان می‌داد آنچه را که به وقوع می‌پیوست مانند امروز نمی‌بود. شاید توطئه بین‌المللی چنان سیری را طی نمی‌کرد. متحمل این دردها نمی‌شدیم. شاید به سمت چاره‌یابی و برداشتن گام‌های بسیاری در این راستا دست می‌یافتیم.

رهبری در این مکتب، پایه پارادایم نوین خود، استراتژی و در میان جنبش، تغییر و دگرگونی را گسترش داد. البته دشمن با توطئه بین‌المللی می‌خواست که مانع از این‌ها گردد. اما رهبری از گام‌هایی که در شام برداشته بود، دست برداشته و در امرالی کامل و سیستماتیک نمود. بسیاری از رفقا تغییر استراتژی و ایجاد پارادایم نوین را گویی اینکه "رهبری در امرالی این امر را متحقق ساخته است" به اشتباه درک کرده‌اند. این صحیح نیست. این موارد، گام‌هایی است که قبلاً در شام برداشته شده بودند توسط توطئه ناتمام مانده بودند. رهبری در امرالی فعالیت‌های نیمه‌تمام را به اتمام رساند. بعد از توطئه بین‌المللی علیه رهبری و اسارت و فرستادن وی به امرالی در میهن تصمیم به گشایش مکتب مظلوم دوغان گرفتیم. چونکه تا هنگام اسارت رهبری، آموزش ادامه داشت. در راستای ادامه سیستمی که رهبری در جهت پیشرفت آموزش برپا ساخته بود سال‌ها نیز عهده‌دارش بود مدیریت جنبش مجبور به تحویل گرفتن این امر شد. بدین صورت، م.د.ک. [مکتب آموزشی مظلوم دوغان] را گشودیم. بعد از گشودن م.د.ک. مرتبط با آن نیز مکاتب دیگری را نیز گشودیم. البته که سطح ایفای نقش مکاتب دیگر متفاوت بود. هدف، تامین نیازهای کادر در این مکاتب بود. اگر توجه کنیم در تاریخ PKK هنگامی که آموزش وجود داشته جنبش نیز پیشرفت کرده است. در این جنبش، مشکلات بسیاری وجود نداشته و بدین گونه به نتیجه مطلوب دست یافته است. زمانی هم که فاقد آموزش بوده در میان جنبش، مشکلات به بار آمده‌اند. ضعف، افت تاب و ضرر و زیان افزایش یافته‌اند. در تاریخ هر جنبشی، به منظور رسیدن به اهداف خود کادرهایش را پرورش داده است. اگر هر جنبشی

کادرباش را طبق آماج و اهداف خود پرورش ندهد آن جنبش هیچ گاه به نتیجه نخواهد رسید. در تاریخ آنهایی را نیز که به نتیجه دست یافته‌اند این گونه بوده‌اند.

هدف آموزش پرورش کادر طبق آماج و اهداف خود می‌باشد

ذهنیت را ایدئولوژی و فلسفه می‌نامیم. فقدان ذهنیت در میان یک جنبش به معنی عدم ایدئولوژی و فلسفه است. شیوه‌ای که می‌گوییم عملی ساختن معیار، سازمان، عملیات، فرهنگ، اخلاق، شخصیت، و زندگی است. یعنی مطابق هدف بیانگر چگونگی راهکار می‌باشد. اسلوب، شیوه و رویه‌ات چیست؟ و چگونه باید به نتیجه دست یابی. بیانگر این شیوه‌هاست. یک جنبش با شیوه و طرز خود به هویت دست می‌یابد. آماج جنبش آپویی چیست؟ مشکل کرد چگونه حل می‌گردد؟ مشکلات آزادی، دموکراسی و عدالت و برابری در کردستان و جهان چگونه حل خواهند گشت؟ پیشرفت‌های استراتژیک و تاکتیکی چگونه تعیین می‌گردند؟ همگی این‌ها در میان اهداف این جنبش جای می‌گیرند. مادامی که هدف، هم حل مشکل کرد و هم کردستان و هم چاره‌یابی مشکل انسانیت می‌باشد روند کادرشدن طبق آن نیز امری است ضروری. کادرها را بر این اساس پرورش خواهی داد. مادامی که هدف این است به‌همین سبب، مشکلات ایدئولوژیک، فلسفی، سازمانی و عملیاتی، اخلاق، فرهنگ، جوانب زندگی از رسیدن به چاره‌یابی را اجباری می‌گرداند. در غیر این صورت، به نتیجه دست نخواهی یافت.

در میان اهداف این جنبش، ایجاد کنفدرالیسم دموکراتیک در خاورمیانه و گسترش آن به همه دنیا از اولویت‌های اساسی می‌باشد. بایستی کادرشدن این جنبش نیز مطابق این اساس باشد. به همین سبب هر یک از رفقا در راستای اهداف جنبش نسبت به خود برخورد کرده و این اهداف را چنان به اهداف خود مبدل کرده که بتوانند کادر این حرکت شوند، بدین شکل می‌توان جوابگوی نیازهای جنبش شد. هدف جنبش چاره‌یابی مشکلات انسانیت است. اگر خود را مطابق آن نیرومند و آگاه نسازی، نمی‌توانی جوابگوی نیازهای جنبش شوی. به سبب عدم جوابگویی به نیازها نیز خلاف جهت جنبش قرار گرفته و چنان خواهی شد که جنبش را در شخص خود نابد کرده باشی، کادر این جنبش نباید موجب پسرفت و ختتای جنبش در شخص خود گردد. جنبش را باید در شخص خود حیات بخشید، اینکه «هن آمده‌ام، این جنبش هر چه از من بخواهد به جای می‌آورم من هم ملتبان این جنبش هستم» کافی نیست، صحیح هم نمی‌باشد.

البته که در درون این جنبش هستی. گفته‌ها را به‌جای می‌آوری اما این ملت‌ان بودن تو را نشان نمی‌دهد. ملت‌ان بودن در این جنبش، تشخیص نیازها و برآورده نمودن آنهاست. ملت‌ان چنین است. اکنون هر آنچه را که به پدر و مادر من بگویی انجام می‌دهند. شاید از ترس، شاید هم داوطلبانه. اما این به معنی ملت‌ان بودن آنها نیست. همانگونه که پدر و مادر من این چنین ملت‌ان نمی‌شوند کادرهای جنبش نیز با بجای آوردن اوامر ملت‌ان نمی‌شوند. آنچه کادر را از میهن‌دوست مجزا می‌سازد، چیست؟ کادر بودن فقط اطاعت از اوامر نیست. این را که عملی می‌سازد، کادر کسی است که به اهداف جنبش پایبند است. کسی است که برای میسر نمودن اهداف جنبش جوا بگویی نیازهای جنبش باشد. تفاوت کادر با میهن‌دوست همین است. به این صورت رفقا باید چنین شخصیتی را در خود بیافرینند. این‌ها هیچ‌گاه از هدف و خط‌مشی دور نمی‌گردند. اگر کاستی‌هایی نیز داشته باشند برای اینکه خود را در اهداف و نیازها متمرکز سازد متوجه کاستی خود شده و در جریان آن خواهد کوشید. این‌ها جنبش با خطر مواجه نمی‌کنند. چه کسی جنبش را با خطر مواجه می‌سازد؟ آنکه با جنبش یکی نگشته یعنی آنکه با اهداف مزوج نگردد، همین است که انسان را به میهن‌دوست یا مامور مبدل می‌سازد. ببینید مثلاً هنگامی که به یک مامور دستور دهی، انجام می‌دهد. در غیر این صورت انجام نمی‌دهد. چنین منشی در بسیاری از رفقای مان وجود دارد. یعنی که دایم کسانی می‌گویند "انجام دهید". کادر این چنین نمی‌شود. کادر تلاش می‌کند چونکه خواهان برآورده ساختن نیازهاست. چنین کسانی سازمان را با خطر مواجه نمی‌سازند. در پراکتیک او پیشبرد سازمان وجود دارد. آن‌انکه در عملکرد خود سازماندهی را گسترش ندهند، همچون مامورانی مضر هستند.

آموزش چیست؟ به طور خلاصه بایستی بر این مسئله تامل کرد. آموزش به تمامی رهایی از قدرت دولت‌گرا، طبقه‌گرایی، و ذهنیت جنس‌گرایی می‌باشد. ذهنیت این جنبش، دولت، قدرت، طبقه و جنس‌گرایی را دربر نمی‌گیرد. چه چیزی را اساس قرار می‌دهد؟ سیستم دموکراتیک، بر روی آن نیز برابری و آزادی را مبنا می‌گیرد. بدین صورت، هر یک از رفقا در آموزش، باید ذهنیت جنبش را اساس کار قرار دهد. یعنی در خود پارادایم دموکراتیک و اکولوژی و آزادیخواهی جنسیتی را مبنا قرار خواهد داد. چونکه اجتماع بر روی این سه ستون ایجاد می‌شود. در هدف سازمان آموزش پدید آوردن نیروی چاره‌یابی در خود می‌باشد. بر این اساس نیز کسب شخصیت، فرهنگ و معیار است. آموزش، ایجاد فکر و عواطفی است که انسان را به

اهداف خواهد رساند. ژرف نمودن خود در آن پتانسیل و ایدئولوژی است. آموزش، ایجاد شیوه و طرز رهبری در خود، بر این اساس عملی کردن، پیشرفت و موفقیت است. آموزش، پایبندی به اهداف رهبری، وارد شدن به خط‌مشی رهبری، ذوب نمودن خود در این خط‌مشی، در راستای خط‌مشی شناخت نیازها و متحقق ساختن لزومات آن است. بدین صورت هر یک از رفقایی که به این مکتب آمده‌اند خود را بر روی این پایه‌ها آموزش خواهند داد. توام با آموزش، شخصیت PKK را در خود ایجاد نموده، بزرگ و ژرف خواهد نمود. در غیر این صورت کسی از این دوره آموزشی خارج نگشته و وظایف جنبش را عهده‌دار نخواهد گشت. کسانی وظایف را برعهده می‌گیرند که شخصیت، فرهنگ و اخلاق PKK را کسب کرده باشند. چون حتی اگر هم این وظایف را به کسی بدهیم که به [سطح] شخصیت PKK بی‌نرسیده باشد، نمی‌تواند این وظیفه را انجام دهد. چونکه بدخلخواه خود برخورد کرده و به سازمان ضرر خواهد رساند. سازمان همه امکانات را در خدمت رفقا قرار می‌دهد که خود را آموزش دهند. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که "این امکانات برای آموزش من ناکافی است." این دیگر به وجدان هر یک از رفقا بستگی دارد. اگر بخواهی خود را بر اساس شخصیتی PKK بی‌آموزش دهی محیط و امکان برای این امر بیشتر از حد نیاز فراهم است. اما اگر کسی بگوید که «من قادر به آموزش خود نیستم حزب مرا آموزش دهد» حزب کسی را آموزش نمی‌دهد. حزب برای شخصی که خود را آموزش دهد با زمینه‌سازی و فراهم کردن امکان یاری‌گر می‌شود. آنچه که حزب انجام می‌دهد این است و به انجام نیز می‌رساند. مابقی برعهده رفقا قرار می‌گیرد. برای همین بایستی هر کس متحمل زحمت گردد. اگر کادر هر جنبش مطابق زندگی آن جنبش خود را سازماندهی نماید قادر به پیشروی می‌باشد. با از خود گذشتگی، جنبش نیرومند شده و به پیش می‌رود. کادر PKK هم بر این اساس از خود پیشرفت نشان می‌دهد. اگر مایل به ملتانی این جنبش هستی برای خود نخواهی زیست اجتماعی شدن را در خود خلق خواهی کرد. در آن صورت است که می‌توانی برای خلق و انسانیت تلاش نمایی. بله به این‌ها "انسان از خود گذشته" (فدایی) می‌گویند. رسیدن به آماج و اهداف توسط چنین انسان‌هایی میسر می‌گردد. اکنون در درون PKK هم رسیدن به کادر بودن کاملاً بر اساس این مبانی می‌باشند.

رهبری، شکل‌دهی شخصیت ملتانی PKK، فرهنگ، معیار و اخلاق را به گونه‌ای که برای انسانیت در نظر گرفته بود، آفرید. این در بسیاری از تاریخ جنبش‌ها از سطح اشخاص فراتر نرفته است. اما در PKK از سطح اشخاص گذار نموده و عمومیت یافته است. ملتانی PKK بر این مبنا

ایجاد گشته است. PKK می‌خواهد که خلق کرد را نیز بدین مرتبه برساند. این نکته بایستی به خوبی درک گردد. به این شخصیت، فرهنگ، اخلاق، معیار، ذهنیت، پیامبر و درویش‌گونه می‌گویند. به تاریخ که می‌نگریم در دین، علم و بسیاری عرصه‌ها که انسانیت گام‌های بزرگی برداشته و انسانیت را از پلیدی‌ها خارج ساخته کسانی بوده‌اند که به نام درویش و پیامبر شناسانده شده‌اند. اگر به شخصیت آنان توجه کنیم سالانه و یا متعلق به مرحله‌ای نیستند. زمان مدیدی بر تاریخ مهر زدند. بدین شکل در تاریخ جای می‌گیرند. فلسفه و نگرش‌های‌شان به آسانی رنگ نمی‌بازند. این‌ها بر تاریخ انسانیت تاثیر بزرگی داشته‌اند. به زندگی آنها که می‌نگریم چیزی برای خود ندارند. آنها در جهت متحقق ساختن اهداف خود زندگی می‌کنند. همه زندگانی خود را منطبق با آن تنظیم می‌کنند. غیر از آن هیچ‌گونه زندگی‌ای را نخواهی دید. بدین صورت خود و جنبش خود را عظمت بخشیده و بر تمامی انسانیت تاثیرگذار بوده‌اند. آنچه که رهبری در ملتانی PKK واقعیت بخشیده نیز همین است. بدین لحاظ شخصیتی که در PKK ایجاد گشته شخصیت پیامبر و درویش است. یعنی آنکه برای خود نزیسته از تعلق به خود خارج گشته و کسی است که برای انسانیت و آزادی مبارزه می‌کند. اگر شخصیت، انسان و ملتانی PKK بر کردها تاثیر گذاشته‌اند و در قلب آنها جای گرفته و در کردستان تحولاتی ایجاد کرده باشند، البته که علتی دارد. به‌رغم هر نوع تهاجم دشمن خلق می‌گوید «PKK خلق است و خلق اینجاست» این از آن ملتانی بودن نشات می‌گیرد. این سنت و فرهنگی است که از ملتانی بودن ایجاد گشته است. این ملتانی بودن انسانیت را نمایندگی کرده و حیات می‌بخشد. این ملتانی، ملتانی بودن بی‌آلایش است. پلیدی را [در آن] نخواهی یافت. چرا؟ زیرا در درون برای خود چیزی ندارد. پلیدی از فردگرایی آغاز می‌گردد. در ملتانی PKK، پلیدی وجود ندارد. کمونالیسم اساس گرفته می‌شود. یعنی زندگی کردن برای خلق و انسانیت. کسی که برای این زندگی نماید چه چیزی را می‌تواند برای خود بخواهد؟ هیچ چیزی نمی‌خواهد. بدین لحاظ پلیدی ممکن نیست. اگر که خلق کرد ملتانی PKK را پذیرفته است بدین صورت پذیرفته است. چونکه خلق مشاهده کرد که در زندگی‌شان چیزی متعلق به خود ندارند. زندگی ویژه‌ای ندارند. برای چاره‌یابی مشکل کرد مبارزه می‌کنند. خلق نسبت به ملتانی PKK چه گفت؟ می‌گفت که «همانند فرشته است». خلق صحیح می‌گوید. فرشته چیست؟ آنکه بی‌آلایش است. می‌گفتند که «ما به وابستگان اعتماد نداریم به ملتانی‌های PKK اعتماد داریم. بدین منظور می‌توانیم هر چیز

خود را به کادرهای PKK بسپاریم.» البته امروز ممکن است افت و خیز وجود داشته باشد. همچنانکه بیان نمودم توطئه، جنگ و ویژه، مدنی گرایی، تخریباتی را در جمع ما به وجود آورد. فقط این ها نمی توانند حقیقت این جنبش را تخریب کنند. چونکه این جنبش دارای حقیقتی است. هر چقدر خیانت و زوال معنا و اصالت وجود داشته باشد نیز نمی تواند واقعیت جنبش را پلید و زشت نماید.

توجه کنید، که تمامی تصفیه گران به منظور دست یابی به اهداف خود، ملیتانی جنبش را به بازی گرفته اند. یعنی زندگی، فرهنگ، معیار و طرز را به بازی گرفتند. بدین لحاظ این ملیتانی، ملیتانی ای بزرگ می باشد و موجب کسب پیروزی خلق و جنبش می گردد و نیروی خلق و جنبش این ملیتان بودن است. هر چقدر که این ملیتان بودن را پیشبرد داده و بزرگ نمایی آنقدر نیز در عظمت بخشیدن به نیروی خلق و جنبش به نتیجه خواهی رسید. ملیتان بودن را که رهبری در PKK پدیدار ساخته «چنان ملیتانی است که تحت کنترل قرار نگرفته و کسی نمی تواند او را به تسلیمیت، خیانت و مزدوریت بکشاند.» در اصطلاح زبان ترکی می گویند «آنکه تحت ظبط و ربط قرار نگیرد». بدین سبب سیستم، بر جنبش فشار وارد می آورد. چونکه خلق و ملیتانی که بر روی این مبانی پیشرفت نموده «برای آنها بمنزله خطری بزرگ است.» ایدئولوژی و فلسفه رهبری کاملا بر این مبانی ایجاد گشته است. یعنی این فلسفه و ایدئولوژی چنین ملیتان بودن را گسترش داد. رفقا باید این مورد را به خوبی بدانند که این فلسفه و ایدئولوژی، شیوه زندگی و مبارزه را می آفریند. اگر که در ملیتان های PKK شیوه ای از زندگی عملی می شود به این فلسفه و ایدئولوژی مرتبط است. ذهنیت بزرگی است. زیرا ذهنیتی است که در طلب پابرجا ننگه داشتن انسانیت می باشد.

آموزش در آپویسم، آفریدن انسانیت در خود، و خود در انسانیت است

توأم با این آموزش هر یک از رفقا باید خود را به یک آپویی، پیامبر و درویش مبدل سازند. یعنی شخصیتی بزرگ را در خود بیافرینند. این به چه معناست؟ به معنای خلق کردن خود در انسانیت و انسانیت در خود است. هر ملیتان باید در آموزش این مورد را اساس قرار دهد. واقعیت رهبری نیز چنین است. رفقا می گویند که «ما به رهبری پایبندیم.» پایبندی به رهبری با به جای آوردن اینها می شود. رهبری در ابتدا خود را ساخت. در خود سازماندهی، خلق و انسانیت

و در این‌ها نیز خود را آفرید. بزرگ ایجاد نمود و بزرگ گشت. رهبری این‌ها را برای خود انجام نداد. خود را برای رفقا، خلق و سازمان آفرید. هر آنچه را که برای خود خلق کرده به خدمت این‌ها درآورد. پیروزی و پیشرفت جنبش کاملاً بدین شیوه انجام پذیرفته است. اگر رفقا می‌خواهند که آپویی شوند چنین باید کرد. تنها راهمان برای ایستادگی در برابر دشمن و خنثی نمودن آن نیز همین خواهد بود.

در حال حاضر شیوه‌ای از خودسازی در میان کادرهای مان موجود است. این مورد را برای خود و در جهت سرکوب بعضی‌ها سرمایه‌گذاری کرده است. یعنی همچون طبقات حاکم، هر آنچه را که طبقه حاکم انجام دهد برای خود انجام می‌دهد. کادر این جنبش نباید چنین باشد. درک و فهم هر چیزی باید برای رفاقت، سازمان و خلق بوده و به خدمت آنها درآید. آنها را عظمت بخشیده و خود نیز به بزرگی دست یابد. این هم‌زمان به معنای عظمت خود خواهد بود.

در این آموزش، هر کادر باید شخصیت آپویی را در خود ایجاد کند. آنکه در این مورد دارای چالش باشد، خود را متزه نموده و مورد صحیح را بیابد. هر کادر باید در ایدئولوژی، فلسفه، مفهوم و خط‌مشی دفاع مشروع آپویی تعمق یابد. کسی با دیده کامل و بی‌نقص به خود ننگرد. رفقا اگر تحلیلات رهبری را خوانده باشند رهبری خود نیز می‌گویند: «من نیز می‌خواهم آپویی شوم.» نمی‌گویند که من آپویی هستم. رهبری فقط شهدا و معلولین را آپویی می‌شمارد. PPK متعلق به شهداست و معلولین نیز شهدای زنده هستند. غیر از آن PPK ای بودن یا نبودن کسی مشخص نیست. می‌گویند ممکن است فردا کسانی خیانت کنند. این PPK ای نیست. رهبری نیز برای خود چنین می‌گوید. این یک بینش است. این‌ها را به چه دلیل می‌گوییم؟ بسیاری از رفقای مان هنگام پیوستن به PPK می‌گویند که «من PPK ای شدم.» پس از آن دیگر نیازی به PPK ای بودن نمی‌بیند. بدین صورت همان‌گونه که از خانه آمده در میان جنبش نیز سال‌ها باقی می‌ماند. ده سال است که به جنبش آمده اما انگار تازه از خانه آمده است. چون مشارکت نمی‌جوید و خود را آموزش نمی‌دهد و نمی‌خواهد که PPK ای شود. چنین کسانی در میان PPK نمی‌مانند. یقیناً زمانی از PPK جدا می‌گردند. آنکه خواهان PPK ای بودن باشد و جوابگوی نیازهای آن باشد تا به آخر با جنبش همراه می‌شود. این‌ها نیز به جنبش ضرر نمی‌رسانند.

اگر در این آموزش هر کادر شخصیت جنبش را در خود ایجاد کند از قدرت، دولت و همچنین خود را از سیستم کاپیتالیسم مجزا سازد، به نیرویی دست می‌یابد که قادر به ایستادگی

در برابر آن باشد. همچنین می‌تواند آلترناتیو نظام باشد. اگر که از هر جهت ارتباط خود را با نظام کاپیتالیسم قطع نکند PKK ای نمی‌شود. اگر که رفقا دفاعیه را خوانده باشند. رهبری در این زمینه به خودانتقادی می‌پردازد. می‌گوید که «از هر نظر با این سیستم قطع رابطه نموده‌ام. در پایان دفاعیه یونان رهبری می‌گوید «نه این دنیا از من چیزی فهمیده و نه من از این دنیا. نه این دنیا مرا می‌پذیرد و نه من این دنیا را.» رهبری و واقعیت جنبش تا بدین حد واضح و آشکار است. هر کادر جنبش باید این را معیار قرار دهد. مشاهده می‌کنید که کادر این جنبش است اما با فرهنگ، معیار و اخلاق و شیوه زندگی کاپیتالیسم زندگی می‌کند. این چگونه PKK ای خواهد شد؟ غیر ممکن است. این فریب دادن جنبش و خلق است. تا به آخر در کاپیتالیسم فرو رفته بعد نیز می‌گویی که «من به رهبری پایبندم و در زندگی، او را مبنا قرار می‌دهم.» خیر، به یقین تو دشمن رهبری و جنبش هستی. چرا رهبری به‌ویژه می‌گوید خود را از کاپیتالیسم جدا ساختم و روابطم را قطع نمودم؟ چونکه کاپیتالیسم اجتماعی شدن را از میان برمی‌دارد. اگر سیستمی اجتماعی بودن را از بین برد بر علیه انسانیت است. چونکه انسان با اجتماعی بودنش انسان می‌شود. آنچه که انسان را از حیوان متمایز می‌سازد نیز همین است. بدین صورت ببینید که فرهنگ و اخلاقی را که کاپیتالیسم می‌خواهد گسترش دهد انسان را از انسان بودن خارج می‌سازد. یعنی انسان را به حیوان مبدل می‌سازد. کاپیتالیسم فقط اجتماع را از بین نبرده بلکه توأم با آن، آن فردگرایی مشهور را نیز از بین می‌برد. قبلا در مقابل اجتماع، فردگرایی را در اولویت قرار می‌داد. حالا فردگرایی را هم از بین می‌برد. از هر جهت انسان را از واقعیت خود دور می‌سازد. ببینید مثلا در اروپا انسان‌ها را به حال خود رها کرده‌اند. اگر دنیا نیز خراب شود بدان اهمیتی نمی‌دهند. کاملا از هر چیزی دور گشته‌اند. کاپیتالیسم به اینان گفته "خوش باشید" آنها را به وضعیت کالا در آورده است. این چیست؟ تخریب انسانیت است. دور ساختن انسان از واقعیت خود است. سوق دادن انسان بودن به حیوان شدن است. کاپیتالیسم خود را چنان گسترش داده که یا تو باید خود را بزرگ نمایی یا خواهی مرد. فلسفه‌اش این است. بدین صورت به جای مردن خود را بزرگ خواهد کرد. اما چگونه بزرگ خواهد شد؟ همه چیز را به یغما می‌برد. گلوبالیسم با این مفهوم پیشرفت نموده است. ببینید شرکت‌های بزرگی باز می‌شوند. در این ارتباط بسیاری از شرکت‌های کوچک بسته شده و یا ورشکست می‌شوند و شرکت‌های بزرگ بیشتر بزرگ‌تر می‌شوند. بدین شکل هر چیز را تخریب می‌کند. همچنان نظام، قدرت خود را چنان گسترش داده که در این میان، اثری از فرد، خانواده و اجتماع باقی نمی‌ماند. بر فرد نیز حکم می‌رانند. در

ابتدا ملاحظه اراده فرد، را می‌کرد. اما اکنون آن هم وجود ندارد. رهبری با این گفته که «باید همه روابط خود را با کاپیتالیسم قطع گردانیم»، این واقعیت را بیان می‌کند. چونکه در تاریخ، هیچ سیستم قدرت‌گرایی بدین اندازه واقعیت‌انسانیت را به بازی نگرفته است.

چگونه می‌توان از پیشرفت این سیستم ممانعت نمود؟ در جهان، این مباحث صورت می‌گیرند. اگر این سیستم را به خوبی بشناسی و تحلیل کنی، می‌توانی آلترناتیو آن را نیز بیابی. حال آنچه را که رهبری انجام می‌دهد همین است. اگر که توجه کنیم صورت دهنده توطئه بین‌المللی سیستم موجود بود. رهبری در مقابل این توطئه چگونه ایستاد؟ مادامی که این توطئه‌گری را این سیستم پیشبرد داد بایستی سیستم را بهتر شناخت. این چنین در دفاعیات خود تحلیل سیستم را اساس گرفت. به وسیله این تحلیلات در مقابل توطئه و نظام ایستادگی نمود. انتقام خود را نیز این گونه گرفت. رهبری با تحلیلات خود آلترناتیو را پدید آورد. توطئه را نیز این گونه نقش بر آب ساخت. رهبری آلترناتیو را با دموکراسی، اکولوژی و آزادیخواهی جنسیتی به وجود آورد. همچنین آلترناتیو سیستم را بر اساس اخلاق، علم و سیاست بنا کرد. چرا رهبری سیستم خود را مبتنی بر دموکراسی، اکولوژی و آزادی زن قرار داد؟ چون رهبری مشاهده نمود که دموکراسی، آزادی، برابری، صلح، عدالت با آزادی زن و جامعه دموکراتیک و اکولوژیک ممکن می‌گردد. در غیر این صورت غیرممکن است. چونکه انسانیت توسط بردگی زن، بردگی و قدرت را تجربه نموده است. این‌ها از بردگی زن نشأت می‌گیرند. حاکمیت مرد با بردگی زن به طبیعت نیز کشانده شده است. بدین سان بر طبیعت نیز حکم رانده می‌شود. حاکمیت انسان بر انسان، موجب حاکمیت انسان بر طبیعت نیز گشته است. آزادی و صلح در اینجا از دست رفته است. از این لحاظ در آلترناتیو سیستم، اکولوژی و آزادی زن مبنای قرار داده می‌شود. رهبری بدین لحاظ جامعه طبیعی را برای خود اساس گرفت. دموکراسی کمونال را اساس گرفت. رهبری، تاریخی را که با بردگی زن گسترش یافته همچون انحرافی تلقی کرده که بایستی تصحیح گردد. تا هنگامی که این انحراف تصحیح نگردد، نمی‌توان از دموکراسی و آزادی بحث نمود. رهبری، بدون تحلیل سیستم کاپیتالیسم نمی‌توانست ایجاد آلترناتیو کرده و توطئه را نقش بر آب سازد.

با این آموزش هر کادر، باید خود را از مفاهیم و منش‌هایی همچون فردگرایی، خودخواهی، تنگ‌نظری، محلی، مطابق خود برخورد کردن، قدرت‌گرا، و بی‌چاره‌گی مبرا

ساخته و در هر مورد، به شفافیت و وضوح دست یابد. زیرا این همه مفاهیم، شخص را از نیروی چاره یابی دور می سازد. این ها مواردی هستند که از شفافیت و انصاف ممانعت می ورزند. اگر بر اساس معیارهای این جنبش، به آموزش خود پردازی، از این مفاهیم نادرست رهایی می یابی. جنبش PKK بزرگ بوده و هدف هایش نیز بزرگ می باشد. PKK با این ذهنیت می خواهد که ذهنیت دنیای موجود، فرهنگ، اخلاق، معیار و شخصیت را دگرگون سازد. از این لحاظ جنبش بزرگی است. عواطف، اندیشه و اهدافش نیز بزرگ هستند. اگر بر مبانی که ارایه نمودم شخصیت خود را ایجاد نمایی، قادر به تغییر ذهنیت دنیا خواهی شد. بدین سبب شخصیت PKK ای شخصیتی بزرگ است. زندگی با شخصیتی ضعیف، دون مایه و واپس گرا در میان جنبش، جرم محسوب می شود. اگر جنبش آنقدر بزرگ است و شخصیت نیز بدین وارونگی باشد به معنای مقابله کردن با جنبش است. این نمی تواند توجیهی داشته باشد. مادامی که تو عضو این جنبش هستی، باید مطابق این جنبش نیز خود را بیافرینی. کادربودن جنبش فقط بدین صورت تحقق می یابد. هر چقدر که در عواطف، افکار، سازماندهی و عملیات خود را پیشرفت دهی، آنقدر نیز به شفافیت خواهی رسید. مصمم بودن و پراکتیکی بودن بر این مبنا تحقق می یابد. اگر در شخصی پراکتیک و پیشرفت بروز نمی یابد این با غیر مصمم بودنش در ارتباط است. این نیز نشانگر ابهام است. شفافیت، خودسازی با واقعیت حزب است. چون کادر این جنبش هستی، باید معیار سازمان را اساس بگیری. فقط در آن صورت حزبی می شوی. بایستی در آموزش رفقا به چنین شخصیتی دست یابند. شخصیت جنبش از ما چه می خواهد؟ جسارت، اشتیاق، فداکاری، اجتماعی بودن، سازماندهی، عملیات، عطف به موفقیت، شخصیتی که آزادی را اساس قرار می دهد، ابتکار عمل و... رفقا باید در این آموزش اینها را در خود نهادینه سازند. در این آموزش نه تنها به خودسازی بلکه باید همزمان به تکوین رفقا نیز پردازی. هر اندازه که خودسازی را با واقعیت سازمان انجام دهی، باید رفیق همراه خود را نیز بسازی. بدین صورت هر کس، موفقیت دوره آموزشی را مبنا قرار می دهد. باید فردگرایی را در خود محکوم ساخته، اگر شکست را نمی پذیریم باید هر یک از رفقای خود را ارتقا داده و به نیروی چاره یابی برسانیم.

جنبش آپویی می تواند همه جرم ها را ببخشد اما هیچگاه عدم آموزش خود، رفاقا، و خلق را نمی بخشد

ما یک جنبش سوسیالیستی هستیم و کادرهای این رهبری هستیم. در سوسیالیست فردگرایی وجود ندارد. سوسیالیسم، اجتماع را اساس قرار می دهد. بدین لحاظ سوسیالیسم، علم اجتماعی می باشد. بر این مبنا، اصرار بر سوسیالیسم، اصرار بر اجتماعی بودن و انسان بودن است. از این لحاظ بایستی همه کادرهای این جنبش، در فعالیت های خود، ایدئولوژی، فلسفه، سیاست، فرهنگ، و اخلاق سوسیالیسم را مبنا قرار دهند. در همه فعالیت ها این گونه برخورد کرده و در پیشبرد آن بکوشند. آموزش خود و رفیق خود به چه معنی است؟ به تعویق انداختن و بی تاثیر کردن آموزش، جرم بزرگی است. همه گناهان و جرم ها بخشیده می شوند اما آموزش ندادن خود و رفیق خود بخشوده نمی شود. چرا؟ چون جرم بزرگی است. چرا؟ چون در میان جنبش آزادی، زندگی برده واری، از اصرار نمودن بر این منشا می گیرد. انسان های کردی که به آموزش خود نپردازد و خواهان دست یابی به نیروی چاره یابی نباشد چه کسانی هستند؟ نیروهای حاکم و سرکوب گر هستند. دشمن کرد، نمی خواهد کرد بیاموزد. دشمن همیشه می خواهد کردها عاجز بوده و فاقد نیروی چاره یابی باشند. چنین کردی به راحتی تسلیم قدرت می گردد. بدین صورت عدم آموزش خود، زیستن مطابق خواسته دشمن است. این نیز نابخشودنی است. هر کس مجبور به آموزش دادن خود، رفیق و خلق خود می باشد. اگر که مدیر باشی این مورد را بیشتر باید به انجام برسانی. غیر آن پذیرفته نمی شود.

لازمه ایجاد شخصیت آزاد چیست؟ آموزش بطور کافی، صحیح و مستمر خود می باشد. این آموزش باید در راستای ایجاد شخصیت آزاد موثر واقع شود. چنین آموزشی در انسان شخصیتی آزاد را رشد می دهد. آنکه این را در خود متحقق ساخته باشد، می تواند در شخص رفیق خود نیز متحقق سازد. بزرگترین جنگ PKK، جنگ آموزش دادن [انسان] کرد می باشد. بر این اساس، ارتقا آزادی انسان کرد است. جنبش آپویی بزرگ ترین جنگ اصلی خود را در این عرصه به انجام رساند. تمامی دیگر جنگ ها، مرتبط با این جنگ موجب پیشرفت حرکت شد. بدین صورت مطالبات آزادی خواهی انسان و جامعه کرد در سطح عشق گسترش پیدا کرد. اگر که

امروز جامعه کردستان بر آزادی این چنین مصر می‌باشد مرتبطاً هویت، انسجام را بدینگونه شدیداً خواستار شده همه این موارد در راستای سامان دادن جنگی می‌باشد که در این راستا گسترش یافته است. اگر این حرکت در جنگ آزادی و در ارتباط با این جنگ، آموزش را توسعه نمی‌داد، در کردستان دست‌یابی به چنین نتایجی ممکن نمی‌گشت. هر چند جنبش آپوئسم در کردستان، جنگ‌های بسیاری سامان داد، اما بزرگ‌ترین جنگ را در مقابل عدم آموزش صورت داد. آموزش برای انسان کرد، معنایی را دربر نداشت. خطاب به کسی از آموزش گفتن، همچون مرگ را پیش روی او قراردادن بود. حتی اکنون نیز بسیاری از کادرهایمان اینچنین هستند. هنگامی به او می‌گویی به آموزش برو انگار که او را به اعدام می‌فرستی. نمی‌خواهد به آموزش برود. اما اگر به او بگویی بیا به بازی و تفریح برویم، با ذوق و شوق بسیار می‌آید. این نیز واقعیت انسان‌های ما می‌باشد. جنبش، برای اینکه اهمیت آموزش را برای خلق و کادر تعریف کند، با سختی‌های بسیاری روبرو شد. می‌توانیم بگوییم که اهمیت آموزش نزد کادر و خلق‌مان به تازگی درک می‌گردد. همه چیز با آموزش ممکن می‌گردد. اگر که در جنبش‌ها و اجتماعات، آموزش توسعه داده نشود و مشکلات با آموزش حل نگردند، مشکل است پیشرفتی را به ثبت برسانند. جنبش آپوئسم از اینرو جنگ بزرگ را در این عرصه پیشبرد داد. در نتیجه این جنگ در جامعه کردها بیداری، و قیام تحقق یافت. اگر که در میان کردها و کردستان پیشرفت‌هایی صورت گرفته است، با سامان دادن این جنگ آموزشی بوجود آمده است. به غیر از این در کردستان نه ارزش و نه زندگی‌ای بوجود نمی‌آمد. بایستی این را بخوبی درک کرد. اگر در پی کسب زندگی، و ارزش هستی بایستی با گسترش آموزش نیرومند سازی.

اکنون جنبش در چه سطحی قرار دارد؟ این جنبش نه فقط چاره‌یابی مشکل کردها را اساس گرفته است. توام با آن چاره‌یابی مشکل انسانیت را نیز اساس کار خود قرار داده است. رهبری سطح و سویه این جنبش می‌باشد، سطح جنبش نیز، سطح رهبری است. اگر رفقا توجه کرده باشند، رهبری نه فقط مشکلات جهان به مشکلات کیهانی می‌پردازد، از اینرو سطح هر کادر این جنبش بایستی در چنین مرتبه‌ای باشد. اگر که این سطح را مبنا قرار دهی به سطح جنبش خواهی رسید. اگر که این را مبنا قرار ندهی، بسیار عقب می‌مانی. در آنصورت نیز، نمی‌توانی جوابگوی نیازهای جنبش باشی. این سبب چالش میان تو با جنبش می‌گردد. تو را به نقطه انقطاع از جنبش می‌برد. اگر که از جنبش قطع شوی؟ به چه کسی رو می‌کنی؟ دشمن! یا در میان جنبش می‌مانی و یا نزد دشمن می‌روی. برای اینکه در درون سازمان بمانی، بایستی سطح سازمان را کسب نمایی

در این صورت عقب نخواهی ماند. میان تو با جنبش نیز چالشی بوجود نخواهد آمد. برای روبرو نشدن با این اوضاع بایستی سطح جنبش را درک کنیم. فهمیدن چیست؟ زندگی است. اگر که درک نکرده باشی نمی توانی زندگی کنی. بعضی رفقا می گویند «فهمیدم اما در پراکتیک وارد کم و کاستی شدم». این فریب است. تو نفهمیده‌ای، خود را فریب داده‌ای. اگر که فهمیده بودی، آن را در پراکتیک و زندگی متحقق می ساختی. می گویی «فهمیدم» اما اگر که پراکتیک این را تصدیق نکند، به این معناست که نفهمیده‌ای. تو خود را فریب می دهی، حتی در تلاش این هستی که جنبش و اطرافیان خود را نیز فریب دهی.

بعضی از رفقا نسبت به هر چیزی با سطح نگرش خود برخورد می کنند. اینها هنگامی که می بینند به سطح جنبش نرسیده‌اند، می خواهند سطح جنبش را به سطح خود بکشانند. این جنگ در برابر جنبش است. ممکن است که برخی از رفقا ناگهانه این را انجام دهند، اما ایستاری اینچنین در درون حزب به معنی جنگ با حزب است. در حزب قصد و نیت موضوع بحث قرار نمی گیرد. اینکه نیت خوب و بدی داشته باشی، اهمیتی ندارد. حزب با چه چیزی به پیش می رود؟ سطح، معیار، ذهنیت، طرز... سازمان به این موارد می نگرد. در اینجا مقصود به تنهایی بیانگر چیزی نیست. مثلاً بسیاری از رفقا هنگامی که در تنگنا قرار می گیرند، می گویند که «قصد و نیت من خوب است». اینها بی معنی است. اینها با طرز حزب سازماندهی نشده‌اند. همچون انسانی در میان اجتماع هستند. یک انسان با حزب اینچنین حرف نمی زند. در میان حزب ایدئولوژی، فلسفه، معیار، و طرز وجود دارد.

دستاوردهای PKK با جنگی که در آموزش سامان داده شده، کسب گردیده است. این کادر جنبش است که می گویند «به آموزش احتیاجی ندارم». برای شرکت نکردن در آموزش هزار و یک بهانه می آورد. در اینجا با اقتناع خود سعی می کند که تو را نیز اقتناع نماید. برای نیامدن به آموزش وارد یک جنگ می شود. می گویند «من قبلاً آموزش دیده‌ام به آموزش احتیاجی ندارم». در تلاش بهم بافتن هزار و یک بهانه بر می آید. این بیانگر چه چیزی است؟ به این معنی است که «من با خطمشی این جنبش موافق نیستم». زیرا انسان این جنبش، از طریق آموزش می تواند مبدل به کادر شود. آنکه آموزش این جنبش را نبیند، نمی تواند واقعیت جنبش را دریابد. به این علت نیز نمی تواند خود را بسازد.

کادر حزب بودن؛ به معنی دریافت ذهنیت حزب و کسب روش، رویه، و اسلوب آن است

این جنبش دارای معیارهای رد و قبول می‌باشد. این معیارها نیز ایدئولوژی و فلسفه آن است. هیچ کسی نمی‌تواند معیارهای شخصی خود را به این جنبش بقبولاند. آنکه به درون جنبش وارد شده، برای پیوستن به آن آمده است نه اینکه جنبش را به خود ملحق سازد. بدین علت کسی که به جنبش پیوسته است، نباید شخصیت و منش خود را تحمیل کند. ذهنیت این جنبش، یعنی فلسفه و ایدئولوژی و طرز آن چیست؟ بایستی آنها را اساس بگیرد. نمی‌توانی بگویی که «نخیر من آمده‌ام، حزب نیز بدینگونه مرا قبول کند.» اگر هر کس مطابق خود دارای واقعیتی باشد، پس آنوقت کسی به حزب ملحق نشود. اگر که به حزب ملحق شده‌ای، مطابق بنیان‌های حزب ملحق شده‌ای. حزب نیز تو را بدینگونه پذیرفته است. از اینرو نیز باید بنیان‌های این حزب را بعنوان بنیان‌های خود بپذیری. با زور کسی را وادار به پیوستن به حزب نمی‌کنیم. تو خود ملحق می‌شوی. زمانی هم که ملحق شدی این شروط پیش‌رویت قرار می‌گیرد. چه مطابق میل تو باشد یا نباشد، بایستی بنیان‌های این جنبش را اساس کار خود قرار دهی. برای یکی شدن با جنبش اینها را انجام خواهی داد. البته که اینها نیز از درک و دریافتن حزب می‌گذرد. اما مشاهده می‌شود که کادرهای بسیاری از آموزش گریزان هستند. برای خود بهانه‌های بسیاری سرهم می‌کند. مثلاً چنین چیزهایی می‌گوید «آموزش فایده‌ای برای من ندارد، تکرار است، من که خود را آموزش می‌دهم». حتی برخی‌ها آموزش را باطل و بی‌محتوا می‌خوانند. البته با این عمل در صدد است انسانهای بسیاری را همانند خود کند. یعنی می‌خواهد که از آموزش دور سازد. اینها نمی‌خواهند که کادر با سازمان یکی شود. در این صورت نیز در میان جنبش تخریبات به بار خواهد آورد. چونکه در میان جنبش همانند خود باقی می‌ماند. براحتی می‌گوید که، «من به آموزش نیازی ندارم، از اینرو خلقیاتم تنگ می‌شود، نمی‌خواهم در آموزش شرکت کنم». به این فکر نیست که در آموزش شرکت کرده، خود، رفیق خود و دوره آموزشی را پیشبرد دهد. می‌بینید که همه اینها ایستادن در مقابل حزب است. اصرار بر [شخصیت] خود می‌باشد. به این معنی است که «من با ذهنیت این جنبش موافق نیستم، می‌خواهم که همانند خود باقی

مانده اینگونه زندگی کنیم.» این، غیر قابل قبول است. رفقا بایستی در برابر این نگرش‌ها بجنگند. هر کادری باید شرکت در آموزش این جنبش را اساس گیرد.

ما در طلب آن هستیم که از طریق آموزش هر منش و درک نادرستی که وجود داشته باشد را از میان برداشته و شخصیتی را که بر اساس نگرش‌هایی منحرف کننده، معکوس با هدف مطلوب، شکل گرفته باشد را اصلاح کنیم. همچنین فرهنگ، زندگی و اخلاقی را که بر این اساس رشد نموده تغییر دهیم. و بدینگونه با ذهنیت حزب کادری آماده و تکمیل یافته بیافرینیم.

اکنون در طرز، رویه، و اسلوب مشکلات جدی وجود دارند. که به معنی عدم کسب ذهنیت جنبش می‌باشد. این نیز غالباً خود را در طرز، رویه، و اسلوب نشان می‌هد. واقعیت انسان نیز از اینجا قابل درک می‌گردد. به برخی‌ها که می‌نگریم، می‌بینیم ایدئولوژی و فلسفه را دریافته، در سخن گفتن، از زبان حزب استفاده می‌کند، اما به موضوع طرز که می‌رسد، مشاهده می‌شود که شخصیت دیگری پدیدار می‌گردد. در اینجا تقلب، فریب، و دورویی وجود دارد. اگر ایدئولوژی و فلسفه را پذیرفته باشد، و با آن زندگی کند، در طرز نیز خود را بروز خواهد داد.

این را می‌توانی در منش، شخصیت، فرهنگ و اخلاقش مشاهده نمایی. یعنی در شخص او سازمان متبلور می‌شود. در غیر اینصورت، در آن تقلب وجود دارد. این شخصیت‌ها نیز بسیار خطرناکند. حتی یک جاسوس نیز نمی‌تواند به اندازه او به حزب ضرر برساند. زیرا دورویی را اساس می‌گیرد. عمل و گفتارش با هم متناقض است. برخی‌ها ایدئولوژی و فلسفه جنبش را قبول می‌کنند، اما سازمان و وظایف آن را قبول نمی‌کنند. فقط در سخن قبول دارند. تصور می‌کنند که بدین شکل با افکار رهبری زندگی می‌کنند. اکنون بسیاری ایدئولوژی و فلسفه رهبری را صحیح می‌یابند، حتی قبول هم می‌کنند. اما مسئولیت در موضوع پراکتیزه کردن نیازهای ایدئولوژیکی را برعهده نمی‌گیرند. چنین فردی، نمی‌تواند کادر این جنبش باشد. زیرا چنین کسانی در عمل عهده‌دار وظایفی همچون متحقق ساختن ایدئولوژی نمی‌شوند. فقط ایدئولوژی و فلسفه‌یمان را قبول می‌کنند. حتی در جاهای بسیاری به انجام پروپاگاندا آن نیز می‌پردازند. اینها انسان را به کادر مبدل نمی‌سازند. مثلاً دوستان بسیاری در بغداد می‌گویند که «دفاعیات رهبری را می‌خوانیم.» حتی براساس اندیشه‌های رهبری نیز سمینارهایی ترتیب می‌دهند. اما اینها کادر نیستند.

اکنون در میان ما برخی رفقا وجود دارند، آنها نیز اینچنین هستند. در سخن گفتن و زبان اشکالی ندارند، فقط هنگامی که به موضوع پراکتیزه کردن می‌رسد، موردی را نمی‌بینی. اینها خود را نیز

همچون کادر می‌بیند. کادر اینچنین نمی‌شود. کادر این جنبش کسی است که احتیاجات را در پراکتیک اجرا می‌کند؛ کسی است که سازمان، و عملیات را گسترش می‌دهد. کسی که اینگونه نباشد، نه کادر بلکه دوست محسوب می‌شود. این طرز منش یک کادر را پیشبرد نمی‌دهد، بلکه خنثی‌کننده است. مفهومی از این خطرناکتر ممکن نیست. از جاسوسی خطرناکتر است.

با توجه نمودن به اسلوب شخصی، اگر دارای اسلوب حزبی نباشد، پس با ایدئولوژی و فلسفه حزب نزیسته است. از اینرو او با اسلوب خویش حرف می‌زند. یعنی اسلوبی است که از جامعه ارتجاعی برگرفته است. اسلوبی که بسیاری از رفقا بکار می‌برند نیز اسلوبی است که از این جامعه آمده است. اسلوب حزب نیست. در این اسلوب کسب نتیجه مثبت و شایسته، پیشرفت، و ارتقا وجود ندارد. چه چیزی وجود دارد؟ متلاشی کردن، تخریب و شکست مداوم وجود دارد. در اسلوب این جنبش منفی‌گرایی وجود ندارد. اسلوب پزوتیو اساس گرفته می‌شود. در اسلوب این جنبش رشد نیروی روحی و معنوی، معیار، و ارتقا وجود دارد. هر کس که در اسلوب خود اعتماد، معنویات، معیار، شناخت و ارزش را رشد دهد، باید بفهمیم که این کسی است که اسلوب حزب را بکار می‌برد. اگر که اینها را انجام نمی‌دهد، و اینها را به بازی می‌گیرد، بدانید که او با این جنبش زندگی نمی‌کند، و خطرناک است.

این جنبش دارای رویه‌ای است. در رویه خود حرکت را مطابق هدف خود اساس می‌گیرد. چگونگی سرعت هدف خود را متحقق سازد. چه باید بکند که مدام جلوتر از دشمن باشد و دشمن به او نرسد. رویه این جنبش این است. همچنین در این جنبش کار امروز، به فردا موکول نمی‌شود. مشاهده می‌شود که بسیاری از کادرها کاری را که امروز باید انجام دهند را انجام نداده، دارای چنان منشی است که می‌گویند «شکالی ندارد، فردا هم می‌توانیم انجام دهیم». حتی می‌گویند که «یک ماه بعد نیز می‌توانیم انجام دهیم» مصداق ضرب‌المثل «یواش - یواش» یواش یواش که گفته شد، دیگر نمی‌دانی که کارها چه وقت انجام خواهد شد. اکنون این مورد در رفقای بسیاری به چشم می‌خورد. اگر که اینگونه کار کنی، هیچگاه نمی‌توانی نیروهای استعمارگر را خنثی نمایی. در مقابل اینها نمی‌توانی گام برداری، دشمن همیشه از تو جلوتر حرکت کرده و کنترل را در اختیار خواهد گرفت. همگی اینها با شیوه، رویه و اسلوب مرتبط است.

همچنانکه گفتیم، رهبری مکتب در سوریه را با شیوه‌ای گشود. استخبارات سوریه [خود] یک دولت است. رفعت اسد، به رغم اینکه برادر حافظ اسد بود، حافظ حتی او را نیز غفون نکرد.

حتی او را از سوریه نیز بیرون کرد. فقط حافظ اسد، اجازه داد رهبری سالها در سوریه بماند، به رغم اینکه رهبری صدها انسان را در شام آموزش داد. حافظ اسد انسان ساده‌ای نبود. هنگامی که طرز رهبری را دید، متحیر گشت. رفعت، به رغم انجام قتل عام "حاما و حموس" در راه قدرت حافظ اسد، باز هم حافظ اسد نمی‌خواست برادرش را در سوریه ببیند. به رهبری نیز ۱۰-۱۵ سال اجازه ماندن در شام داد. زیرا مشاهده نمود که رهبری انسان معمولی نیست. به سادگی با مشکلات برخورد نمی‌کند. از اینرو نسبت به رهبری احترام قائل بود. رهبری، برای اینکه در سوریه حرکت کند، حتی شناسنامه‌ای هم نداشت. دولت سوریه حتی یک کارت شناسایی نیز نداد. رهبری، می‌گوید «دولت سوریه به من چیزی نداد.» به این علت فعالیت‌های در اینجا راحت نبود. رهبری در اینجا با روش خود فعالیت کرده و امکاناتی را فراهم آورد. حافظ اسد انسانها، و سازمان‌ها را به راحتی نمی‌پذیرفت. حتی سازمان‌های بسیاری از فلسطین، لبنان، و سوریه را تجزیه کرده و تحت کنترل گرفت. فقط نسبت به رهبری احترام قائل بود. این را نیز رهبری با طرز خود متحقق ساخت. و گرنه حافظ به رهبری چیزی نداد. کادرهای کنونی‌مان هم هر چیزی را به صورت آماده می‌طلبند. هم اینکه بایستی مطابق میل آنها باشد. در غیر اینصورت می‌گویند «نمی‌شود». حتی با تحمیل می‌گویند که «اگر اینطور نباشد نمی‌توانیم کار کنیم». در حالی که رهبری، و جنبش اینچنین نیست. رهبری این جنبش فقط چه چیزی را طلب کرد؟ گفتند «فقط حزب و خلق اجازه دهند که کار کنیم، غیر از این هیچ چیزی را نمی‌خواهیم». این واقعیت رهبری است. اگر که کادر این جنبش هستی، باید اینرا برای خود اساس قرار دهی. در این صورت، رفیق واقعی رهبری می‌شوی. رهبری، همیشه آفرید، از کسی چیزی طلب نکرد. با این خلایقیت نیز خلق هیچ برخورداریش را از رهبری دریغ نکرد. رهبری همیشه می‌بخشید. طرز این است. اکنون بسیاری از رفقایمان به خلق و رفیق همراه خود چیزی نمی‌دهند. همیشه می‌گویند «به من بدهید». اگر که ندهند، حتی می‌خواهند که زندگی‌شان را از آنها بگیرند. این را حق خود نیز می‌بینند. این منش حاکمان است. هیچ چیزی نمی‌دهند، و هر چیزی می‌خواهند. اگر فقط جاننش هم مانده باشد حتی در طلب گرفتن آن نیز هستند. کادر این جنبش نباید منش حاکمان را برگرفته و از آن پیروی کند. کادر، باید زحمتکش بوده و بر اساس تلاش و کوشش زندگی کند. مدام جوابگوی نیازهای انسانها باشد. این احتیاج چیست؟ معنویات، اعتماد و آگاه‌سازی انسانها. اگر که در میان جنبش و خلق چنین کنی، مورد قبول واقع شده، و دارای احترام خواهی بود، خلق نیز

تمامی برخوردار می‌باشد را به تو خواهد داد. از اینرو در این آموزش بایستی مشکلاتی که در اسلوب، طرز و رویه هر کادری که وجود داشته باشد، برطرف شود. باید اسلوب، طرز و رویه جنبش را کسب نماید. این، به معنای آفریدن شخصیت PKK در خود می‌باشد.

روز گذشته رفقای مکتب کردی به بخش تدارکات رفته‌اند. در آنجا بر سر هیچ مشاجره کرده‌اند. حتی انسان‌های در جامعه، و سیستم نیز چنین نمی‌کنند. انسان‌هایی وجود دارند که از جامعه گسسته‌اند. تیپ‌هایی که هیچ اهدافی نداشته باشند، لمپن و بی‌سروپاهایی که هر جور بخواهند زندگی کنند. در محیط PKK اینچنین نمی‌شود. رهبری در گام نخستین خود سه مورد را برای خود اساس گرفت. گفت نخست؛ «به زندگی کردستان خیانت شده است، به این زندگی، زندگی نمی‌گویم، آن را هم نمی‌پذیرم. از اینرو بطور یقین زندگی آلترناتیو را توسعه خواهیم داد و هیچگاه به آن خیانت نخواهم کرد.» دوم؛ «به رفاقت خیانت نخواهم کرد» سوم؛ «به خلق خیانت نخواهم کرد.» چون که نیروهای حاکم در کردستان خیانت را هم در زندگی، در میان خلق، و رفاقت گسترش داده‌اند. رهبری در وهله نخست گامی را در مقابل این متحقق ساخت. واقعیت رهبری این است. رهبری بر روی این بنیادها جنبش را تاسیس کرد. کادرهای این جنبش بایستی این را خوب بدانند. اگر کادر این جنبش و رفیق رهبری هستی، هیچگاه به زندگی، رفاقت و خلق خیانت نخواهی کرد. در غیر اینصورت پذیرفته نخواهی شد. رفاقت در درون جنبش بسیار مهم می‌باشد. همه برای رفاقت زندگی می‌کنند. رفقا باید بر اساس این واقعیت خود را ارتقا دهند. فقط در این صورت رفیق واقعی رهبری می‌شویم.

طی این آموزش، هر کادر با افکار و عواطف آزاد و با تمامی رفتارهایی مرتبط با این، خود را از نگرش و مفاهیمی چون سیستم، صنف، حومه‌گرایی و خانواده‌گرایی رها سازد. اگر می‌گویی «خواهان ایجاد شخصیتی آزاد در خود هستم» ولی احساس، افکار و رفتارهای متناقض با آن را داشته باشی، پس، در عواطف و افکار جداگانه‌یی به سر می‌بری. این نیز متقلبی و دورویی است. از این رو، بایستی در شخص هر رفیقی مورد مواخذه و تحلیل قرار گیرد. اگر در احساس، افکار و رفتارهایت، مفاهیمی چون خانواده‌گرایی، حومه‌گرایی، عشیره‌گرایی، مذهب‌گرایی، جنسیت‌گرایی و طبقه‌گرایی وجود دارد، بایستی خود را از آنها منزّه کرده تا اینکه بتوانی با واقعیت این سازمان یکی شوی. در اینصورت، می‌توانی مشکلات شخصیتی خود را حل نمایی. در غیر اینصورت، با تداوم شخصیتی که از خانواده و سیستم گرفته‌یی در حزب، خواهی گفت "شخصیت حزب این است." اگر چنین شد، هر روزه جایی از حزب را خراب می‌کنی.

ببینید، به راحتی می‌توانیم چنین مسائلی را در میان خلق و در حزب نیز مشاهده کنیم. این‌ها در هر جایی خراب کاری می‌کنند. حتی بعضی‌ها برای غذا و یا جایی خوب، هر چیزی را فدای خود می‌کند. در میان ما چنین افرادی وجود دارند. این‌ها هیچ ارتباطی با کادربودن ندارند.

کادر این جنبش بودن، با دریافت ذهنیت و طرز جنبش و بر روی آن آفریدن و تعمیق خود، وحل مشکلات شخصیتی ممکن می‌گردد. اگر رفقا خواهان حل مشکلات شخصیتی خود هستند، بایستی این چنین حل نمایند. و گرنه نمی‌توانند مشکلات شخصیتی‌شان را حل کرده؛ و شخصیت حزب را در خود ایجاد کنند. این نیز خطرناک است. مثلاً بعضی رفقا سال‌هاست که در درون حزب جای می‌گیرند، اما اصلاً شباهتی به رفقا ندارند. می‌توانیم این را به راحتی در اسلوب، گفتار، حال و وضعیت ببینیم. کم یا زیاد مانند در درون حزب مهم نیست. یکی ممکن است سی سال در درون حزب بماند اما مطابق خود رفتار کند، اگر خود را مطابق واقعیت حزب نسازد، ممکن است که سی سال بماند ولی این، نتیجه‌ی دربر ندارد. حتی اگر سی سال هم بماند، در سی و یکمین سال از سازمان جدا می‌گردد. برخی رفقا متحیر شده و می‌گویند "بعد از این همه سال چطور فرار کرد". خیر، نیازی به تعجب ندارد. اگر مطابق حزب نبوده و مثل خودش در حزب بماند، هر وقت که باشد جدا خواهد شد. این صددرصد است. زیرا نمی‌تواند با حزب همراه شود. او می‌خواهد که حزب را شبیه خود گرداند، وقتی هم که حزب این را قبول نمی‌کند، چه کار خواهد کرد؟ جدا خواهد شد! کسانی هم که از ما جدا شده‌اند به همین دلیل جدا می‌شوند. اگر فردی خود را با واقعیت حزب بسازد، خیانت نمی‌کند؛ به رنجش خیانت نمی‌کند. کسی که این را انجام می‌دهد، نسبت به رنجش احترام نمی‌نهد. چونکه خود را با حزب یکی نساخته، خیلی آسان جدا می‌شوند. کادر، جنگ ایدئولوژیک و سازمانی را اساس گرفته و اگر این جنگ را طبق منطق جنبش انجام دهد، تبدیل به کادر می‌شود. کادر، توان سازمان را دریافته و اگر آن را به کار گیرد، می‌تواند به نتیجه برسد. این برای کادر، نیروست. اگر کادر از نیروی ایدئولوژی و سازمانی استفاده نکند، ناتوان است، زیرا با نیروی دیگری نمی‌شود. یکی از نیروهای اساسی رهبری نیز از اینجا نشات می‌گیرد. رهبری مدام خود را با ایدئولوژی و سازمان نیرومند گشته و عمیق ساختن آن، کسب نتیجه را اساس می‌گرفت. هیچ نیرویی نمی‌تواند در برابر این بایستد. مثلاً نیروی رهبری نیز از اینجا بود. مادام که نیرو این است، تو خود را با آن نیرومند نکنی، پس ضعیف می‌مانی. تنها تبحر در ایدئولوژی و یا فقط استفاده از نیروی سازمان و

تعمیق در آن کافی نیست. جهت نیرومندشدن، بایستی هر دو را یکی ساخت. رهبری چنین می کرد. برخی از رفقا می دانند "یالچین کوچوک" در شام نزد رهبری آمده بود. به رهبری می گفت: «بهبتر فهمیدم که نیروی شما از کجا می آید و چگونه پیشرفت می کنید.» رهبری از او پرسید: «نیروی من چیست، از کجا فهمیدی؟» "یالچین کوچوک" به رهبری گفت: «با ادغام ایدئولوژی و سازمان باهم، نیرومند می شوی.» رهبری نیز به او گفت: «تشخیص تو صحیح است.» غیر از این، نیروها و یا دولت‌های دیگر پشتیبان رهبری نبودند. این مهم، تمامی نیرویش بود. تمام مشکلاتش را هم از این طریق حل نموده و موجب پیشرفت و تحول می گشت. هم‌اکنون بسیاری از رفقای مان خود را یا در ایدئولوژی ژرف ساخته و یا اینکه به لحاظ سازمانی بودن رشد می یابند. از این رو، این رفقا دارای مشکلاتی جدی هستند. مثلاً بعضی رفقا از حیث ایدئولوژیک خیلی قوی هستند. متوجه هر چیزی می شوند. قادرند به طور صحیحی ارزیابی و انتقاد کنند. اما زمانی که به سازمانی بودن می رسد، مورد قابل روئیتی در میان نمی ماند. قادر نیستند سازمانی بودن را مد نظر قرار دهند. در این معنی، نیروی ایدئولوژیک به هیچ کاری نمی آید. شاید برای بعضی روشنفکران، بیانگر مواردی باشد، اما برای کادر، سازمان و انقلاب بی معناست. نزد برخی از رفقا نیز سازمانی بودن بسیار نیرومند است. در زندگی سازمان، ضوابط، رسمیت و عمل سازمان، بطور حساسی رفتار می کند. اما به لحاظ ایدئولوژیک، خیلی ضعیف است. متوجه خطرات نمی شود. از این رو، این طرز سازمانی بودن کفایت نمی کند. به همین علت، باید هم در ایدئولوژی و هم در سازمانی بودن تعمق یافته و با یکی ساختن این‌ها نیرومند شد. در این صورت، نتیجه بخش است.

در این آموزش، بایستی به خوبی واقعیت رهبری، جنبش و خلق را درک نمود؛ لازم است تحت این واقعیت‌ها نیز واقعیت شخصی خود را ببینیم؛ این را نه بایی دقتی و سطحی بلکه ژرفای آن را دریابیم. طی این آموزش هر کادر باید به خوبی مطابق جنبش، در برخورد با جهان و مشکلات و بر دیدگاه نوین واقف باشد. اگر دیدگاه این جنبش را به خوبی درک نکنی، با منطق خود با مشکلات برخورد می کنی. از این رو نیز نمی توانی به طور صحیحی با مسایل برخورد کرده و به چاره بایی دست یابی. هم خود و هم جنبش را قربانی می کنی. این جنبش، دارای منطق و فلسفه‌ای (مختص به خود) می باشد. در این چارچوب، با مشکلات برخورد می کند. اگر دارای چنین منطقی نباشی، نمی توانی نیروی چاره بایی باشی. مثلاً من در این باره به نمونه‌یی اشاره کنم که در سال ۲۰۰۵ روی داد. رفقا در سازمان جوانان گفتند که ما می خواهیم یکی از رفقای زن را به آموزش بفرستیم، اما او نمی خواهد برود. او را نزد شما خواهیم فرستاد که با او حرف بزنید.

خودش می خواهد که در عراق کار کند. با خود گفتم مادام قانع نمی کنند، من هم گفتم بفرستید. شاید هم می توانستند قانع کنند اما نمی خواستند که متحمل آن شوند، از این رو، نزد من فرستادند. اندکی گفتگو کردیم. گفتم می خواهی در عراق کار کنی، اما مدیریت جوانان این را قبول نکرده است. اکنون باید به آموزش بروی، پس از آموزش، در مورد پیشنهادات تامل خواهد شد. پس از این آموزش مشخص می شود که تو را به عراق می فرستند یا جای دیگری. سپس گفت که: «این اراده شماست، اراده من نیست، شما اراده خود را اساس می گیرید.» من هم گفتم خب، تو این ها را از کجا یاد گرفتی؟ گفت: «از رهبری، از دفاعیاتش یاد گرفتم.» به او گفتم آیا دفاعیات را مبنا قرار می دهی؟ گفت: «بله.» گفتم خب، "رهبری از چیزهای دیگری هم بحث می کند". وقتی چنین گفتم، متوقف شد. چرا من این مثال را آوردم؟ چونکه طبق منطق خود حرکت می کند. می خواهد که به زعم خود رهبری را بفهمد. هیچ گاه نمی توانی رهبری را این گونه درک کنی. اگر منطق رهبری را اساس نگرفته و در نیابی، نمی توانی به خط مشی ما نیز راه یابی. آنگاه چه می شود؟ سعی می کنی رهبری را به خط خود بکشانی. آری، این مشکل بزرگی است. از این رو، یا منطق رهبری را درمی یابی، و یا اینکه بر منطق خود اصرار کرده و از سازمان جدا می شوی. بسیاری از رفقا منطق خود را تحمیل می کنند. حتی به سازمان ضرر می رسانند. به همین سبب، بایستی هر رفیقی با منطق جنبش حرکت کند؛ در این آموزش، خود را بشناسد. برای اینکه بتوان چنین کاری را انجام داد نیز، باید خود را مورد مواخذه و تحلیل قرار دهد. ما می خواهیم با آموزش به نتیجه برسیم. همان طور که رهبری می گوید: «باید خود را بشناسی.» آری، طی این آموزش، ما می خواهیم این مهم را انجام دهیم. خودشناسی، گام برداشتن در تکوین حزبی، آزاد شدن و انسان شدن است.

آموزش برای پیوند صحیح با خط مشی رهبری، حزب و خلق است

در این آموزش، می خواهیم فاصله یمان را با رهبری، حزب و خلق از میان برداریم؛ خود را با رهبری، حزب و خلق یکی سازیم. بدین شکل، می توانیم انتقاد رهبری را رفع کنیم. این چیست؟ این، خودانتقادی است. رهبری چه گفت؟ گفت که: «کسب موفقیت توطئه ناشی از رفاقت ناکافی بود.» ما نیز ناگزیریم که جوابگوی این انتقاد باشیم. جواب نیز خودانتقادی است.

اگر ایستاره‌هایی مثل میانه‌روی و مامور‌واری را با اسم دیگر آن، یعنی رفاقت ناکافی را از میان برداری، می‌توانی خود را از بردگی و بیچارگی رها ساخته و به نیروی حل‌میدل شوی. بدین شکل، می‌توانیم فاصله‌یمن را با رهبری، حزب و خلق از بین ببریم. باید این‌گونه در برابر توطئه بایستیم. آری، این بایستی توام با آموزش به چاره‌یابی برسد. اگر دشمن هنوز بر انکار و امحاصرار می‌ورزد، نیروی آن را از کجا می‌آورد؟ آری، از این شکاف می‌گیرد. اگر می‌خواهیم امیدهای دشمن را شکسته، سیاست او را نقش بر آب ساخته و رفاقت صادقانه‌ای با رهبری داشته باشیم، بایستی خودانتقادی بزرگ را تجربه کنیم.

به شخصیتی که با ذهنیت رهبری و خط‌مشی خلق یکی نشده چه می‌گوییم؟ می‌گوییم رفاقت ناکافی و مامور‌واری. این انقلابی‌گری نیست. در این انقلابی‌گری پیشرفت صورت نمی‌گیرد، بیشتر به سیستم خدمت می‌کند. در این آموزش، باید خود را از چنین موقعیتی خارج سازیم. باید رابطه‌یمن را با خلق نیرومند کنیم تا به نتیجه دست یابیم. زیرا غیر از نیروی ایدئولوژیک نیروی خود را از خلق‌مان می‌گیریم. ما همه توان‌مان را از خلق‌مان دریافت می‌کنیم. غیر از خلق کس دیگری نداریم. کسی که تمامی خواسته‌های‌مان را برآورده ساخته و ما را سر پا نگه می‌دارد، خلق‌مان است. اگر ما نیز رابطه‌یمن را با خلق بر بنیان‌های صحیحی استوار نگردانیم، نمی‌توانیم اهداف‌مان را عملی‌سازیم. جنبش تا به امروز، با نیروی ذاتی خود، به خود موجودیت بخشیده است. نیروی ذاتیش کیست؟ خلق است. با نیروی این خلق به‌پا خاست. این خلق، تمامی نیازهای‌مان را تأمین ساخت. خلق‌مان ما را محتاج کسی ننمود. از این رو، جنبش توانست به‌راحتی در سیاست، سازمان، ایدئولوژی و کارهای عملی، تصمیم‌ش را گرفته و در برابر هر کسی بایستد. اگر این‌گونه نمی‌بود، فرقی با دیگر جنبش‌ها نمی‌داشتیم. اگر جنبش از دولت و دیگر نیروها نیرو گرفته و خود را محتاج آنها می‌کرد، هیچ‌گاه در موقعیت آزادی‌خواهی کنونی نمی‌بود. یعنی نمی‌توانست اراده خود را به کار گیرد. مثل PDK و YNK می‌شد. اکنون آنها هیچ اراده‌ی بی‌ندارند. اراده‌شان، امریکاست. امریکا هر چه بگوید، همان خواهند کرد. اگر امریکا از آنها صیانت نکند، نمی‌توانند حتی یک روز سر پا بمانند. آری، ما نمی‌خواهیم که خود را به موقعیت آنها بیاندازیم، بایستی همیشه آن اصل را برای خود مبنا قرار دهیم. این جنبش در هنگام ظهورش، مطابق این اصل پا به میدان گذاشت. بایستی به خود اعتماد کرده و با نیروی ذاتی خود به‌پا خیری. از این رو، این جنبش تا به امروز آمده است. علت این مهم این است که هیچ‌کسی تابحال بر این جنبش، حاکمیت نداشته است.

حالا، خلق مان است که ما را تا به امروز آورده. خلق مان، لقمه را از دهان بچه‌هایش گرفته و به ما می‌دهد تا که، ما نیز نیازهای ضروری خود را تامین کرده و مطالبات خلق را به‌جای آوریم. خواست این خلق چیست؟ هويت، اراده و آزادی کرد است. اگر خلق از دهان خود گرفته و به ما می‌دهد، به همین خاطر است. نمی‌دهد که خوشگذرانی و یا اینکه اسراف کنیم. در اینجا مشکلاتی جدی در میان است. واقعیت این است که، از خلق، حزب و رهبری فاصله گرفته می‌شود. فاصله گرفتن از حزب و رهبری نیز، فاصله گرفتن از خلق است. واقعیت رهبری نزد ما چیست؟ نزد ما، واقعیت رهبری، اساس گرفتن اراده خلق است. خط مشی خلق، خط مشی رهبری است. از این رو، مبنای گرفتن رهبری، اساس گرفتن خلق نیز می‌باشد. کسی نمی‌تواند برخورد نادرستی با خلق انجام دهد. آنچه که هم اکنون در بسیاری از عرصه‌های مان به وقوع می‌پیوندد، چیست؟ می‌روند همچون ارباب‌ها و آغاها با خلق رفتار می‌کنند. هر چیزی را به خلق می‌گویند. خودشان را محق می‌بینند. آنچه را که از خلق بخواهند باید به آنها بدهند، وگرنه بد و بیراه می‌گویند. حتی بعضی‌ها مثل آغاها ناسزا گفته و کنک کاری می‌کنند. کادر این جنبش نمی‌تواند خلق و ارزش‌هایش را به بازی بگیرد. هر آنچه که از خلق بخواهی به تو می‌دهد. بگو "در خانه‌ات را باز کن"، می‌کند، "پول بده"، می‌دهد، "حرکت کن" می‌کند. دیگر چه کار کند. هر آنچه را که خواسته‌ی، به‌جای آورده است. نسبت به این خلق فقط می‌توانی محترم باشی. تو مبارز این خلق هستی. از این رو، بایستی همه چیزت در خدمت خلق باشد. افراد ما چه کار می‌کنند؟ حکمران‌ها چگونه با خلق برخورد می‌کنند، آنها هم به همین صورت. همه حکمرانان در تاریخ چه کار کرده‌اند؟ دائماً گفتند که "به ما گوش دهید، هر چه به شما گفتیم آن را انجام دهید. ما هر کاری را با نام شما می‌کنیم." این‌گونه با خلق رفتار کردند تا که توانستند حاکمیت‌شان را بر خلق ایجاد کنند. هم اکنون خیلی از رفقای مان این‌گونه می‌کنند. به هر جا که رفته به خلق چه می‌گویند؟ "به ما کمک کنید، به راهپیمایی‌ها بروید، به‌جز این، در کار دیگری شرکت نکنید." نه انتقادی، نه پیشنهادی و نه اراده‌ی در میان است. در اینجا نیز نگرش "با نام تو انجام می‌دهم، به من اعتماد کن." وجود دارد. کادر این جنبش، نمی‌تواند چنین برخوردی داشته باشد. این برخورد، برخورد حاکمان است. این جنبش، مخالف حاکمیت و بردگی است. این جنبش، خود را با عملیات "جلال بوجاک" اعلان کرد. یعنی با ایستادن در برابر بردگی و حاکمیت ظهور یافت. از این رو، هیچ‌کس نمی‌تواند همچون "جلال بوجاک" عمل کند.

وظیفه هر کادری، بیدار نمودن و روحیه بخشی به خلق است؛ با کار کردن، خلق را به صورت اراده در آوردن است. [برای اینکه] خلق بتواند بدین شکل، با اراده خود حرکت کند؛ و محتاج کسی نباشد. این، احترام نهادن به خلق است؛ گشودن چشم، فکر و زبان خلق به هر لحاظ است؛ تا که خلق ببیند، بداند و تحلیلاتش را به میان نهد. ولی متأسفانه وقتی کادرهای مان به جایی می روند می گویند: «هن کادر هستیم، مسوولم، مدیرم.» می گویند: «تو می دانی با چه کسی حرف می زنی؟» مثل آن خان ها هستند. وقتی به روستایی می روند همین که فرد روستایی چیزی گفت، فوراً به او می گویند: «تو با کی حرف می زنی، من آغا هستم.» کادرهای ما مثل آن خان ها حرف می زنند. تمامی این ها جرم هستند. کادر این جنبش، به هر جایی که می رود ناچار است که دل خلق را به دست آورد. البته کسانی هم هستند که با فرهنگ این جنبش، با خلق برخورد می کنند. خلق تا به آخر برای شان احترام قایل بوده و در طلب آنهاست. اما خلق، کادرهایی که رفتاری خلاف این را از خود نشان می دهند، را نمی خواهد. بوسیله آنها، اعتماد موجود به جنبش نیز دچار لغزش می شود. نباید اعتماد موجود به جنبش دچار لغزش گردد. این جرم بزرگی است. کسب اعتماد خلق، آنچنان آسان نبود. جهت کسب این اعتماد و پرستیژ، شهدای بسیاری تقدیم شد. اگر خلق، PKK را پذیرفته، حاصل رنج بزرگی است. از این رو، نایستی به وسیله هیچ کادری، این رنج به هدر رود. بی احترامی نسبت به خلق، به معنای بی احترامی به جنبش است. زیرا خطی که رهبری مبنا گرفته، خط مشی خلق است. از اینرو آنکه رهبری را اساس گیرد خلق را اساس گرفته است. بسیاری از کادرهای مان، جدا از خلق زندگی می کنند. ما رفقا را برای فعالیت های "شنگال" می فرستیم، آنها نیز رفته، خانه بی گرفته و به تنهایی زندگی می کنند. می گویند: «گر در اینجا خانه ای اجاره نکنیم، نمی توانیم زندگی کنیم.» در این صورت، اگر بخواهد کار می کند و اگر نخواهد، نه. این، یک زندگی به تنهایی است. خلق شنگال، خلقی فقیر و عقب مانده است. صدام آنها را عقب مانده گذاشته است. البته که در اینجا زندگی کردن راحت نیست. از این رو، رفقا نمی توانند برای خودشان خانه بی مخصوص بگیرند. ما وقتی در میان خلق فعالیت می کردیم، خانه اجاره نمی کردیم. تنها در دانشگاه، خانه ای را به اجاره گرفتیم. آن خانه نیز شخصی نبود، در خدمت سازمان بود. وقتی که دانشگاه را ترک کرده و به میان خلق رفتیم، ممکن نبود خانه اجاره ای بگیریم. هر روز در خانه بی بودیم. به این سبب که در میان خلق مثل آنها زندگی کردیم، به ما اعتماد کردند. این خلق، به همین خاطر، هر چیزی را به خدمت سازمان در آورد. از این رو نیز جنبش های دیگر خاتمه یافتند. این یک واقعیت است. هم اکنون می بینی کادر این جنبش است

اما نمی خواهد در میان خلق مثل آنها زندگی کند. سطح و مرتبه خود را اساس می گیرد. از سیگارش گرفته تا غذایش، هیچ رابطه‌ی با خلق ندارد. حال در بسیاری جاها خلق چه می گوید؟ می گوید: «ما رفقای قدیمی را می خواهیم.» حال آنکه رفقای سابق و رفقای که امروز در میان خلق فعالیت می کنند، کادرهای این جنبش هستند. چرا این خلق، چنین می گوید؟ زیرا در وجود این رفقا، نمی تواند PKK؛ شخصیت، اخلاق و فرهنگ PKK را ببیند. از این رو، رفقای قدیمی را می خواهد. خلق صریح و آشکار می گوید: «تو PKK ای نیستی.» کادر نیز می گوید: «من PKK ای هستم، باید مرا قبول کنی.» خلق تو را این گونه نمی پذیرد، ما را نیز این چنین قبول نکرد. خلق، ما را بسان خودشان دیدند. چون مشاهده کرد که در میان ما فرقی وجود ندارد، اینگونه پذیرفت.

برخی رفقا وجود دارند که هر لباسی را نمی پوشند. لباس مرغوب در لوکس ترین مغازه‌ها را می خرند. این طور نیز به میان خلق می روند. آن پول، پول تو نیست، [بلکه] پول خلق است. خلق، احق نیست. بعضی‌ها رفته خلق را گول می زنند. در مواردی که نمی تواند کاری بکند، به خلق قول می دهد. این‌ها همگی بی اخلاقی است. همچنین می بینی رفته و از خلق، نسبه گرفته است. برخی‌ها پیش ما آمده و می گویند: «این رفیق‌تان از ما پول گرفته و آن را پس نداده است.» در تاریخ این جنبش، قرض گرفتن و انقلابی‌گری بدهکار وجود ندارد. دینی را هم که گرفته برای سازمان نبوده، [بلکه] برای شخص خودش می باشد. دین گرفته اینجا و آنجا صرف می کند، بعد هم می گوید: «سازمان بپردازد.» بدین شکل در میان خلق، حرمت سازمان را نیز از بین می برد. حال آنکه، این خلق، این سازمان را این گونه شناخت. خلق، این سازمان را چگونه شناخت؟ می گفتند: «ما نمی توانیم به مادر، پدر، برادرمان اعتماد کنیم، اما به ملت‌های PKK اعتماد داریم.» PKK، چنین احترامی کسب کرد. هیچ کسی، چنین کارهایی را انجام ندهد، می توانی بمیری اما نمی توانی این کار را انجام دهی. آنکه ببیند خواهد گفت، قرض گرفته و در خدمت سازمان به کار می گیرد. حتی بعضی‌ها پول سازمان را صرف کرده و به گذران زندگی شخصی می پردازند. کسانی نیز هستند که این بی شرفی را هم می کنند. ممکن نیست جرم و بی اخلاقی بزرگ‌تری از این وجود داشته باشد. کسی که وسایل سازمان را بفروشد، خلق را نیز می فروشد. می گویم، این رهبری، رهبر خلق است. خط مشی خلق، خط رهبری است. از این رو، کادر این جنبش بدین شکل قابل قبول نیست.

مشارکت صحیح در حزب، پیوستنی ملتانی با واقعیت حزب است

در این آموزش، خواهان حل مشکلات تکوین حزبی و شخصیتی مان هستیم. در صورتی که این مشکلات را حل نکنیم، نمی‌توانیم هیچ‌یک از مشکلات مان را حل نماییم. خیلی از رفقای مان دارای چنین مشکلی هستند. به خود می‌گویند: «ما کادرهای آزادی هستیم»، اما از طرفی دیگر، قادر نیست مشکلات حزب، خلق و انسانیت را پیش‌رو قرار داده، به بحث گذاشته و به چاره‌یابی برساند. آری، این مشکلی جدی در کادر است.

در این آموزش می‌خواهیم که در مشارکت در حزب، برخورد های متضاد، نیمه و به‌زعم خود را تغییر دهیم. هم‌اکنون، در مشارکت در تکوین حزبی، سه مشارکت متفاوت وجود دارند: یکی، مشارکتی است که تماماً خود را اساس می‌گیرد. با واقعیت‌های خود در حزب مشارکت می‌کند، از این رو، به‌طور فیزیکی در درون حزب جای دارد؛ مشارکتی ظاهری است. از حیث ایدئولوژی، سازمان و فلسفه هیچ مشارکتی ندارد. همانگونه که از [درون] نظام آمده، در میان حزب نیز همانطور ادامه می‌دهد. این مشارکت، نتیجه‌ی دربر ندارد. این‌ها قطعاً از سازمان جدا شده و به دشمن پناه خواهند برد. تا زمانی که بدینگونه در درون جنبش می‌مانند نیز، به جنبش ضرر خواهند رساند. این مشارکت، بسیار خطرناک است. مشارکت دوم، مشارکتی است که هم خود و هم حزب را اساس می‌گیرد. نه دست از خود برمی‌دارد و نه از حزب. هر دو را با هم انجام می‌دهد. مابین خود و سازمان، مسامحه را اساس می‌گیرد. از این رو، یک پایش در حزب و پای دیگرش در خانه و نظام است. وقتی به پراکتیک او می‌نگری، گاهاً به حزب و بعضاً نیز به نظام خدمت می‌کند. گاهاً مثل رفیق و بعضاً مثل جاسوس به نظر می‌رسد. یعنی فردی با شخصیتی دوگانه است. یکی حزب و دیگری نیز نظام است. این مشارکت نیز ثمری ندارد. هر اندازه که در درون حزب بماند نیز، دست آخر نزد دشمن خواهد رفت. مشارکتی که موجب بزرگ‌ترین مشکلات در حزب می‌شود نیز، این نوع مشارکت است. به منشی که هم خود و هم حزب را با هم به پیش می‌برد، می‌گوییم «میان‌رو». این انقلابی‌گری ناکافی با نام دیگرش، مامورواری است. هنگامی که به تاریخ نگاه می‌کنیم، اشرارگری و توطئه‌ها، از طریق این انقلابی‌گری گسترش یافته‌اند. این شیوه انقلابی‌گری و مشارکت نیز بیشترین ضرر را به جنبش وارد می‌سازند. چرا که این، تداوم نظام در [میان] حزب است. اکثریت قریب به اتفاق مشارکت‌ها در حزب نیز

بدین گونه است. زیرا طبقه میانی در کردستان گسترده است. چونکه مشارکت اکثراً از این طبقه است، این مفهوم به درون جنبش نیز انتقال داده شده است. مفهوم طبقه میانی نیز، میانه‌روی است. یعنی نه کاملاً سیستم و نه کاملاً حزب را اساس می‌گیرد. این منش، بستر تخریبات نیز می‌باشد. سومین مشارکت نیز، مشارکت مطلوب است. یعنی مشارکتی با واقعیت حزب. تحقق مشارکتی با مبنا قرار دادن ایدئولوژی، فرهنگ، فلسفه، سازمان، اخلاق، معیار و زندگی جنبش می‌باشد. هم‌اکنون چنین مشارکت‌هایی نیز وجود دارند. چنین مشارکت‌هایی محدودند، مشارکت‌های فیزیکی نیز اندک است. بیشتر مشارکت‌های میانه‌رو در میان سازمان وجود دارند.

مشارکت‌های اولی و دومی، مسبب تخریبات و تصفیه‌گری‌ها در جنبش می‌شوند. به‌طور کلی، کسانی که به سازمان می‌پیوندند، در درون سازمان، سازمان را می‌شناسند. از این رو، اگر مبارزه ایدئولوژیک و سازمانی را در درون سازمان نیرومند سازیم، می‌توانیم مشارکت‌ها را بر بنیان‌های صحیحی بنا نهیم. بنگرید، هر گاه جنگ ایدئولوژیک و سازمانی در درون جنبش صورت گرفته، تخریبات روی نداده‌اند. در مواقعی که این جنگ انجام نگرفته باشد نیز، می‌توانیم شاهد تخریبات باشیم. در این صورت، حزب دچار مشکلاتی جدی می‌گردد. اگر نمی‌خواهیم گرفتار این مشکلات شویم، باید جنگ ایدئولوژیک و سازمانی را مبنا قرار دهیم.

در این آموزش، می‌خواهیم اوضاعی همچون تخریبات و واکنشات ضد سازمان که ناشی از توطئه، تصفیه‌گرایی مرتبط با آن، و جنگ ویژه‌ی که آنها را کامل می‌کند و مفاهیم گرایش به جامعه مدنی، همچنین واقعیت سازمانی که ضعیف گشته، ایستاره‌هایی همچون فاصله‌گیری از ملیتان‌بودن و به‌جای آن منش مامورواری که گسترش یافته است را از میان برداریم. ما بایستی این امر را اساس بگیریم که از نو PKK را به جنبش مبارزه تبدیل کرده، ملیتان PKK را به مرتبه فدایی رسانده و از ماموربودن در آوریم. فقط در این صورت است که می‌توانیم مشکلات خلق مان را حل کرده و دشمن را بی‌تاثیر سازیم. چرا که جنبش، از واقعیت، ذهنیت و طرز رهبری بسیار فاصله گرفته است. این نیز روح مبارزه‌گرم‌ان کند و ضعیف نمود. در ملیتان‌بودن، ماموربودن مد نظر قرار گرفت. از این رو، گام به گام در پی نتیجه‌گیری بود. جنبش مان می‌خواهد همه این‌ها را با کارزار "دیگر بس ست" از میان بردارد. به‌همین علت، بایستی هر یک از رفقا توام با کارزار "دیگر بس ست" و شعار "با افکار رهبری زندگی کن و آن را ترویج ده" در آموزش شرکت نمایند. رفقا می‌بینند، این آموزش را در شرایطی فوق‌العاده می‌بینیم. علی‌رغم

وجود مشکلات امنیتی، با مدنظر قرار دادن این مهم به آموزش ادامه می‌دهیم. اگر در چنین شرایطی، آموزش را تداوم می‌بخشیم، این، جنگی بزرگ در برابر دشمن است. زیرا دشمن می‌خواهد آموزش مان را مختل کند، ما نیز با ادامه‌دادن آموزش، جواب می‌دهیم. این به چه معناست؟ یکی ساختن خود با رهبری است؛ یعنی یکی گشتن با ایدئولوژی، فلسفه و شیوه رهبری است؛ گام برداشتن به سوی پیشرفت و موفقیت است. از این رو، این آموزش دارای معنای ویژه ای است. برای اینکه رفقاً بتوانند چنین نقشی را ایفا کنند، بایستی خود را از منش و نگرش نظام رها سازند. بایستی خود را در ذهنیت، طرز و ملیتانی جنبش بزرگ نمایند تا بتوانند نقشی را که جنبش بر عهده‌اش گذاشته، متحقق نماید. حال، جنبش چنین نقشی را به رفقاً می‌سپارد. کادر نمی‌تواند بگوید "من این نقش را بر دوش نمی‌گیرم." کادر بایستی هر نقشی را که جنبش بر عهده‌اش بگذارد، به جای آورد. اگر این را انجام دهد، کادر می‌شود. از این رو، بایستی ملیتانی این جنبش را برای خود اساس بگیریم. مرتبه ملیتان بودن نیز، فدایی بودن است. فدایی بودن چیست؟ زندگی کردن برای غیر خود است. به تمامی زندگی کردن در راه خلق و آزادی است. این، منش و مفهوم فدایی بودن جنبش ما است. باید هر چیزی را در خدمت رفیق و خلق خود قرار دهی؛ خود را برای این فدا کرده و هیچ چیزی را برای خود باقی نگذاری. اگر کسی هست که این جنبش را این گونه نشناخته و پشیمان است می‌تواند براه خود برود. خیر اگر می‌خواهد ملیتان شود، باید مطابق این مبانی حرکت کند. زیرا ملیتان بودن دیگر، نمی‌تواند مشکل را در کردستان حل کند. این نیز در کردستان به اثبات رسیده است. از این روست که ما بر این ملیتان بودن اصرار می‌ورزیم. زیرا این ملیتان بودن، از طریق انسانیت پیوند ایجاد کرده و نماینده آداب و رسوم آن است؛ تداوم آن است.

ما می‌خواهیم PKK را به صورت نیرویی چاره‌یابی برای خلق کرد و انسانیت درآوریم. توطئه و جنگ ویژه و نگرشهایی چون گرایش به جامعه مدنی PKK را ناتوان کردند. از این رو، دوست، دشمن و حتی کادرمان نیز دچار تردید شد. تمامی این فقدان عزم و انصمام‌ها حاصل از این امر بود. حال آنکه قبلاً هم کادر PKK و هم دوست آن، جنبش را همچون نیروی چاره‌یابی می‌دیدند. هر کسی PKK را به مثابه هویتی می‌دید، بدان افتخار می‌کرد. اما همچنانکه بیان داشتیم، PKK به چنان وضعیتی دچار آمد که، بسیاری حتی به PKK ناسزا و ناروا بگویند. حال آنکه قبلاً اگر کسی برخوردار بود در جهت تخریب این جنبش می‌داشت، این حساب را می‌کرد که "PKK چگونه حسابش را از من خواهد پرسید". با این فکر که برخوردار اشتباه در

برابر PKK بی‌جواب نخواهد ماند، می‌ترسید. حال آنکه توطئه، جنگ و ویژه و مفهوم گرایش به جامعه مدنی و تصفیه‌گرایی، جنبش را از این موقعیت دور ساخت. از این رو، جنبش ناتوان ماند. حتی هم‌اکنون بسیاری‌ها به جنبش هجوم می‌آورند، زیرا نمی‌ترسند. اگر بدانند که این جنبش، حساب خواهد پرسید، این کار را نمی‌کند. رهبری چه می‌گفت؟ «من هیچ چیزی را بدون حساب‌پرسی رها نمی‌کنم، حتی اگر به مزار هم بروید حساب می‌پرسم.» این، واقعیت جنبش بود. زیرا در بنیان جنبش، عدالت وجود دارد. البته که جنبش از این واقعیت دور گشت. از این رو، بایستی به وسیله این آموزش، جنبش و ملتانی را از این وضعیت خارج ساخت، در چارچوب مفهوم PKK، از نو سازمان و ملتبان بودن‌مان را رشد داده و بر این اساس، در راستای پیروزی گام برمی‌داریم.

ما از طریق این آموزش می‌خواهیم توطئه، تصفیه‌گرایی و آشفتگی ایجادشده در اصطلاحات و انحراف به‌وجودآمده در شعور و احساس که حاصل از این‌هاست، همچنین بی‌سازمانی، عدم انجام عملیات، فقدان پراکتیک و شفافیت را از میان برداریم. همچنانکه دانسته می‌شود توطئه، گرایش به جامعه مدنی و تصفیه‌گرایی، آشوب و اغتشاش فراوانی را در جنبش به‌وجود آوردند. به‌خصوص نیز، در سطح اصطلاحات و مفاهیم این را انجام دادند. به‌زعم خودشان، معناهای جدیدی را به مفاهیم القا کرده‌اند. در نتیجه عمل درهم‌ریختگی اصطلاحات، اغتشاش و آشوب بزرگی به‌میان آمده و موجب انحرافات در شناخت و احساس گشت. علت این، در درون جنبش گسترش بی‌سازمانی و عدم انجام عملیات، در ارتباط با این تحقق ساختن اهدافشان بود. هر چقدر که از این ممانعت ورزیم نیز - که حتی هم‌اکنون نیز این کار را انجام می‌دهیم - بذره‌های مفهومی که آنها در درون جنبش پاشیدند، حتی هنوز هم در ذهن و ذهنیت برخی رفقا وجود دارد. آری، این موجب عدم انصمام، شفافیت و فقدان کرداری می‌گردد. اگر در برطرف ساختن اینها نکوشی، این منش‌ها گسترش خواهند یافت. البته که با خود تخریبات بزرگی را در درون جنبش به‌همراه خواهد آورد. هیچ‌گاه نبایستی بگوئیم که تعدادشان کم است یا زیاد. باید به موقع در آن مداخله نمود. رهبری در تحلیلاتش می‌گوید: «یک بزگر یک گله را گر می‌کند.» نگرشهای غلط می‌تواند تخریبات بسیار بزرگی را با خود داشته باشد. حتی ممکن است سازمان را به پایان برساند؛ موجب تخریبات بزرگی هم که شد. آنچه که "فرهاد و بوتان و دیگران" انجام دادند این بود. در آن مرحله کسی نمی‌دانست که چه چیزی اشتباه و چه

چیزی صحیح است. این‌ها بر روی اشخاص فراوانی موثر واقع شدند. این گروه تصفیه‌گر، به‌زعم خود اصطلاحاتی را ایجاد کرده و در جلسات، توجه کادر را به‌سوی مفاهیم خود جلب می‌کردند. هم اینکه با نام رهبری این کارها را می‌کردند. بسیاری از افراد نیز این‌ها را باور کرده و پیرو آنها می‌شدند. معتقدان به آنها، تبدیل به گوسفند قربانی شدند. مثلاً اکثر کسانی که با "فهاد و بوتان" فرار کردند، به‌سازمان نامه نوشته و در نوشته خود خواسته‌اند که دوباره برگردند. می‌گفتند که «فریب خورده‌ایم، ناگاه بودیم». مشارکت دوباره آنها به درون سازمان با وضع کنونی‌شان، هیچ فایده‌یی را دربر نخواهد داشت. به آنها گفته شد "بسیار خب، مادامی که چنین می‌گویید، در جای خود بمانید، اگر می‌خواهید خدمت کنید، در آنجاها خدمت کنید." [زیرا] آنها یک بار به‌لحاظ منش و مفهوم، از این سازمان دوری گرفتند. گمراهی و انحراف در شخص آنها پیشرفت نموده مشکل است که این‌ها بتوانند خود را اصلاح کنند. شاید نیات‌شان خوب بوده و می‌خواهند دوباره به سازمان پیوسته و کارهایی را انجام دهند، اما یک بار از ذهنیت سازمان فاصله گرفته‌اند. از این رو، خیلی مشکل است که دوباره خود را با سازمان تطبیق دهند. اگر به سازمان بیایند هم، مشکل ساز خواهند شد، ما را به خود مشغول خواهند کرد. آری، جهت جلوگیری از گرفتار آمدن به چنین اوضاعی، بایستی ذهنیت سازمان را در شخصیت خود ارتقا داده و نیرومند سازیم. اگر این‌طور شود، زمینه فریب از بین می‌رود. می‌گویند: «ما را گول زدند، نمی‌دانستیم.» چرا فریب خوردید؟ آنکه زمینه را برای آنها فراهم ساخت شما. چرا نتوانستند مرا فریب دهند؟ چونکه من چنین زمینه‌ایی را به آنها ندادم. برای همین، کادر بایستی با ذهنیت سازمان به خود عظمت بخشد. کادر شدن به شیوه دیگری غیر ممکن است.

یکی با ملا نصرالدین سخنی می‌گوید. ملا نصرالدین به او می‌گوید «راست می‌گویی.» فرد دیگری سخنی [متضاد او] می‌گوید. ملا نصرالدین به او هم می‌گوید: «راست می‌گویی.» در این میان، شخص دیگری از ملا نصرالدین می‌پرسد: «چطور ممکن است که هر دو راست بگویند، باید یکی از آنها در اشتباه باشد.» ملا نصرالدین می‌گوید: «تو هم راست می‌گویی.» کادر بدینگونه نمی‌شود. در خانه اگر من به مادرم چیزی می‌گفتم، پدر هم چیز دیگری، اما به‌رغم اینکه گفته‌هایمان برخلاف همدیگر بودند، مادرم به هر دوی ما هم می‌گفت: «راست می‌گویید.» این‌گونه خانه را اداره می‌کرد. کادر نمی‌تواند این‌گونه حزب و خلق را اداره کند. این منطق مدارا، جوابگوی حزب و خلق نمی‌باشد. اگر فضای خوبی ایجاد شد متاثر می‌شود، اگر فضای بدی هم ایجاد شد همین‌طور. چنین کادری نمی‌تواند به اهداف جنبش دست یافته و تبدیل به

نیروی حل مشکلات خلق گردد. کادر نبایستی چه بصورت مثبت و چه منفی، خود را گم کند. اکنون اگر به اکثر شما بگویم "خوبید" از کنترل خود خارج شده و سرخوش خواهید شد. اگر هم بگویم "بد هستید"، در آنجا نیز خود را از دست خواهید داد. در واقع هر کادری، بر واقعیت کادر واقف است. با گفتن "تو بدی" یا "تو خوبی" به کسی، آن کادر خوب یا بد نمی‌شود. اگر بخواهید که این گونه زندگی کنید، خیلی خطرناک است. معلوم نیست که فردا چه خواهید کرد. از این رو، باید خود را از این وضع رها سازید.

همراه با آموزش، بایستی صراحت و شفافیت را در خود ایجاد کنید. شفاف بودن مطابق چه چیزی؟ شفافیت مطابق جنبش. اگر خط‌مشی جنبش را برای خود اساس بگیرید، به شفافیت می‌رسید. به غیر از این، ناممکن است. معیار، جنبش می‌باشد. هنگامی که شما این شفافیت را در خود تحقق بخشید، مصمم بودن را نیز پیشبرد خواهید داد. بر این اساس، در عمل نیز می‌توانید به طور نیرومندی حرکت کنید. کسی که این را در خود ایجاد نکند، نمی‌تواند در برابر عدم شفافیت و انصمام بایستد. در این صورت، دارای زندگی دوگانه‌ای می‌شوید. در شخص شما، سازمان و خلق متضرر می‌گردد. شخصیت حزبی، شخصیتی است که تا به آخر در شفافیت و انصمام به سر می‌برد. در این صورت نیز عملکرد و موفقیت پدید می‌آید. این یک واقعیت رهبری نیز می‌باشد. ملتان این جنبش نیز بایستی این را برای خود اساس بگیرد. هم‌اکنون در بسیاری از رفقای ما چه چیزی نمایان می‌شود؟ در هر جایی که دشواری وجود داشته باشد از آنجا می‌گریزد، می‌خواهد به جایی برود که از امکانات برخوردار است. می‌بینی می‌گوید "می‌خواهم به فلانجا رفته و کار کنم". چرا؟ شنیده که در آنجا امکان و آسایش وجود دارد. از این رو، می‌خواهد بدانجا برود. و گرنه برای کار کردن نیست. این کادر وقتی که بدانجا رفته و می‌بیند که محیط آنچنانکه به او گفته شده راحت و مطابق میل او نیست، این بار می‌گوید "می‌خواهم از اینجا خارج شوم". چرا؟ اینجا مطابق من نیست، مشکل است، سخت است... در واقع، مسئله او کار کردن نیست. به فکر خلق ارزش و خدمت کردن نیست. مسئله او، این منش می‌باشد که "چگونه روزم را بگذرانم، بطور دلخواه و راحت زندگی کنم". البته که چنین فردی، نمی‌تواند کادر این جنبش شود. این خیلی خطرناک است. چنین فردی، می‌خواهد با امکانات خلق و جنبش به زندگی شخصی خود بپردازد. نزد او حل مشکلات جنبش و ارزش آفرینی مطرح نیست. این دزدی است. سازمان و خلق بدین منظور که "به دلخواه خود زندگی کنی" امکانات را

در اختیار تو نمی‌گذارد. این بی‌اخلاقی است، در عین حال نیز جرم است. این ارتباطی با ملتان بودن ندارد. این مطابق ملتان بودن جنبش نیز، جرم محسوب می‌شود. هم اینکه جرم بزرگی است. حال آنکه در واقعیت رهبری و جنبش چه چیزی وجود داشت؟ خدمت کردن در هر جایی که مشقت و دشواری باشد، و برطرف کردن آن دشواری، و رساندن آنجا به ایجاد عرصه ارزش و امکانات، وجود داشت.

رهبری و کادریهای جنبش، بر اساس این واقعیت خود را می‌آفرینند. می‌بینی که بعضی شایدها ظاهر شده، حيله را نه در مقابل دشمن، بلکه در برابر رفیق و سازمان خود به کار می‌گیرد. چنان می‌کند که سازمان و رفیق خود را فریب داده تا بتواند عرصه زندگی مورد نظر خود را برای خود فراهم کند. این‌ها هیچ ارتباطی با این جنبش ندارند. این جور اشخاص، رفیق نیستند. زیرا این‌ها متقلب و دزدند. کادر جنبش، در برابر رفیق و سازمانش حقه‌بازی نمی‌کند، [بلکه] در برابر دشمنش این کار را انجام می‌دهد. در این صورت، به سازمان و خلقش خدمت کرده است. این‌ها دشمن را فریب نداده، در واقع می‌خواهند ارزش‌های سازمان و خلق را در خدمت خود قرار دهند. چنین فردی چگونه PKK می‌خواهد شد؟ چنین فردی، نمی‌تواند کادر و PKK بی‌شوند. بایستی چنین افرادی را مورد مواخذه قرار داده و پاسخ لازمه را به آنها داد. زیرا واقعیتی دیگر نیز از این جنبش پدیده عدالت است. عدالت تنها برای بیرون نبوده، در عین حال در درون سازمان نیز اجرا می‌شود. در برابر کسانی که به دزدی، تقلب، دورویی و شایعی مشغولند، عدالت به اجرا در خواهد آمد. چرا ما در مقابل نیروهای اشغالگر و حاکم جنگ عدالت را انجام می‌دهیم؟ زیرا به خلق و انسان‌های مان بدی روا داشته، از این رو، این جنگ را صورت می‌دهیم. بدی چه در داخل باشد، چه در خارج، هیچ فرقی نمی‌کند. بدی، بدی است. البته تو باید حساب این بدی را پردازی. کادر، باید این را برای خود اساس گیرد.

جای گرفتن در مدیریت این جنبش، به تمامی اساس گرفتن خدمت و

پوشیدن جامه مشتعل است

ذهنیت جنبش در وضعیت موجود، مبنای گرفتن زندگی‌ای خارج از دولت و قدرت است؛ و بر روی این برساختن فرهنگ و اخلاق خود می‌باشد. اکنون ذهنیت بسیاری از کادریمان چگونه است؟ می‌گویند، "نمی‌توانیم بدون دولت و قدرت زندگی کنیم". زیرا دنیا بر روی این

ایجاد گشته است. این ذهنیت حاکم است. در اوایل تشکیل حزب، ما نیز دولت را مبنا می‌گرفتیم. از این رو، شکل‌گیری ما نیز در این راستا بود. به‌نظر ما نیز بدون دولت و قدرت، زندگی ناممکن بود. حتی هدف‌مان، تاسیس دولت کردستان بود. اما برای اینکه مدتی طولانی است که کردستان نیز بدون دولت و قدرت بوده، ما نیز نمی‌توانستیم برای خود نیروی دولت و قدرت را فراهم آوریم. ببینید بیشترین انتقاد رهبری نسبت به ما بدین جهت بود. «شما چرا نمی‌توانید خود را به‌صورت نیروی قدرت در آورید؟ چرا نمی‌توانید مشکل قدرت را چاره‌یابی کنید؟» تمامی انتقادهای بر روی این موضوع بود. در آن دوران، این، نگرش و استراتژی جنبش بود. اکنون نیز در ذهنیت جنبش تغییر صورت گرفته است. رهبری آن را «انقلاب ذهنیتی و وجدانی» نامید. رهبری با اساس گرفتن این امر، پیشرفت‌هایی بوجود آورد. اکنون دارای چنین نگرشی هستیم که چگونه می‌توانیم راه حلی خارج از دولت و قدرت را بوجود آوریم. قبلاً راه حل را در [چارچوب] دولت و قدرت می‌دیدیم. حال نیز چاره‌یابی را در سیستم دموکراتیک می‌بینیم.

ما دموکراسی را به‌منزله نظامی خارج از دولت مدنظر می‌گیریم، نه به‌صورت بخشی از دولت. ذهنیت حاکم بر جهان، دموکراسی را همچون بخشی از [نظام] حاکمان می‌بیند. رهبری نیز دموکراسی را به‌مثابه سیستمی خارج از دولت در نظر می‌گیرد، هم اینکه سیستمی مخالف دولت. ما اکنون این ذهنیت را اساس می‌گیریم. چاره‌یابی مشکلات انسانیت را نیز در این سیستم می‌بینیم. البته هنوز برخی از رفقای مان خود را از استراتژی سابق رها نساخته‌اند. در کنار این، نگرش منحرف دیگری در کادر وجود دارد. این چیست؟ مشاهده هر نوع مدیریت، به‌منزله قدرت. هم مدیریت و هم جای گرفتن در مدیریت را به‌مثابه قدرت می‌بیند. به‌اصطلاح، مخالف قدرت است، از این رو، مخالف مدیریت و جایگیری در مدیریت است. در اصل این‌ها با تبلیغات در برابر مدیریت، خواهان بی‌تاثیر کردن مدیریت هستند. این‌ها تحت نام قدرت، به‌اصطلاح با جای‌نگرفتن در قدرت، شانه خالی کردن از وظیفه و مسوولیت را اساس می‌گیرند. از چنین رویکرد خطرناکی نیز برخوردارند. مدیریت و سمت مدیریت، هیچ ربطی با قدرت ندارد. جای گرفتن در مدیریت این جنبش، به‌تمامی اساس گرفتن خدمت و پوشیدن جامه مشتعل است. بایستی دقت کنی که، این پیراهن، تو، سازمان و خلق را نسوزاند. این، منش و مفهوم مدیریت این جنبش است. قدرت، موضع کامشکارانه نیست. به‌تمامی خدمت اساس گرفته می‌

شود. اگر در فردی نیز منش قدرت وجود داشته باشد، چه در سمت مدیریت باشد یا نه، آن را تجربه می‌کند. اگر در مدیریت جای گیرد، با استفاده از مقامش، خود را به صورت قدرت نیرومندتری در خواهد آورد. با حرکت از اینجا، نایستی این طور فهمید که قدرت با مدیریت رابطه دارد. در مفهوم مدیریت حزب، ذهنیت قدرت وجود ندارد. مثلاً برخی از رفقا چونکه مدیریت را به مثابه قدرت می‌بینند، نمی‌خواهند که در مدیریت جای بگیرند. اما در زندگی می‌بینیم که، در هر چیزی مداخله کرده و خود را مسوول آن می‌بینند. ما نیک می‌دانیم که این چه منشی است. این منش، منش "شم‌دین ساکیک" است. شم‌دین می‌گفت که: «بطور رسمی نباید هیچ چیزی را برعهده گرفت، بلکه در عمل خود را مدیر کنی». حتی در "متینا" به رفیق کاراسو گفته بود: «تو هم مثل من عقل خود را به کار بگیر، در رسمیت هیچ مسوولیتی را برعهده نگیر، بلکه در عمل، مسوول هر چیزی باش.» آری، این منش، منش شم‌دین ساکیک است.

تاریخ این جنبش، چه به لحاظ مثبت و چه منفی، تاریخی بسیار غنی است. اگر انسانی بخواهد خود را آموزش دهد، می‌توان به خوبی این را به انجام رساند. تجارب بسیاری در تاریخ این جنبش وجود دارند. شخصیت بزرگ، شخصیت کوچک، تسلیمیت، خیانت و هر چیزی وجود دارد. بیشتر مواردی که هم‌اکنون رفقا بر زبان می‌رانند، قبلاً نیز در این جنبش به وجود آمده‌اند. آنها این طور فکر می‌کنند که بسیاری چیزها را تازه فرا گرفته و بر زبان می‌رانند. حال آنکه در تاریخ این جنبش، این‌ها تجربه شده‌اند، آنکه عقب مانده، آنهایند. چونکه تاریخ و حقیقت این جنبش را نمی‌دانند دچار چنین غفلتی می‌شوند. این نگرش، بیشتر در چه موقعی جریان یافت؟ در مرحله تصفیه‌گری اخیر به میان آمد. کسانی که در این دوره، عهده‌دار وظیفه نشده و نخواستند که خطر و ریسک را مدنظر بگیرند، همچنین برای اینکه از سر مخالفت با کسی در نیایند، تحت نام قدرت، زیر بار وظیفه و مسوولیت شانه خالی کردند. زیرا کسی که وظیفه نمی‌گرفت، به اصطلاح موجب تحلیل رفتن خود نمی‌شد. حساب‌گری بزرگی در کار بود. جایگیری در میان مدیریت را به مثابه قدرت در نظر می‌گرفتند. می‌کوشیدند این را نیز همچون نگرش رهبری جلوه دهند. می‌گفتند، رهبری مخالف قدرت است، از این رو، ما نیز مخالف قدرتمیم. در واقع، کسانی که این را بر زبان می‌رانند، همان‌هایی بودند که در جنگ قدرت بودند. زیرا حساب‌گری محاسبه قدرت، بدون استهلاک است. اگر کسی واقعاً جنبش و خلق را اساس بگیرد، وارد حساب‌هایی چون ریسک‌نکردن، حساب‌گری و استهلاک نمی‌شود. اگر فردی، به حساب‌های شخصی بیردازد، باید دانست که، محاسبه قدرت را انجام می‌دهد. در آن

مرحله، خیلی از اشخاص دارای چنین حساب‌هایی بودند. از این رو، با شانه‌خالی کردن از وظیفه و مسوولیت، به‌زحمت‌نینداختن خود مبنا گرفته می‌شد. البته بعضی‌ها نیز نمی‌دانستند که قدرت چیست، مدیریت چیست؟ به‌همین علت، این‌ها نیز نمی‌خواستند که در مدیریت جای بگیرند. با این مواضع‌شان به تصفیه‌گری خدمت می‌کردند. بغرنجی در این مفهوم، به‌طور آگاهانه‌یی صورت گرفته است. هدف اصلی تصفیه‌گری این بود که عدم شفافیت و عدم انصاف را در محیط سازمان و در کادر به وجود آورده، هر چیزی را مبهم و بغرنج نموده و با بازی گرفتن خط سازمان در این چارچوب به نتیجه دست یابد.

همچنین تحت نام "فردباوری"، بر خوردی پدیدار گشت که کاملاً اجتماعی شدن و سازمانی بودن را رد می‌نمود. می‌گفتند که ما این را از رهبری فرا گرفته‌ایم. آری، می‌گفتند: «رهبری، فردباوری را اساس می‌گیرد، ما نیز این را مبنا گرفته و پیشبرد می‌دهیم.» حال آنکه، فردگرایی با فردباوری هیچ ارتباطی ندارد. فردباوری، ایجاد نیروی چاره‌یابی و اجتماعی بودن در خود می‌باشد. این، منش رهبری است. نمی‌توانید هیچ منش فردگرایی را در رهبری مشاهده کنید. زندگی برای شخص خود، در رهبری وجود ندارد. هر چیزی را در خدمت انسانیت قرار داده است. آری، فردباوری این است. مادامی که انقلابی هستی، انقلابی‌گری تو اگر که انقلابی PKK است، در انقلابی‌گری PKK نیز خلق کرد و انسانیت وجود دارد. این‌ها بایستی برای مشکلات آزادی، عدالت، برابری و دموکراسی اساس گرفته شوند. در اینجا فردگرایی نمی‌شود، تا به آخر اجتماعی بودن وجود دارد. اگر تو این را انجام بدهی، می‌توانی خود را به‌صورت نیروی چاره‌یابی در آوری. آری، فردباوری این است. فردباوری برای چه کسی؟ برای جامعه و انسانیت. تصفیه‌گرایان مفهوم فردگرا و خودخواهی کاپیتالیسم را همچون رویکرد رهبری ارابه‌دادند. این را آگاهانه انجام دادند. در فکر این بودند که با این، جنبش را تصفیه کنند. زیرا اگر تو در جایی فردگرایی را اساس بگیری، در آنجا هیچ چیزی به نام اجتماعی بودن و سازمانی بودن باقی نمی‌ماند. آری، تصفیه‌گری این کار را انجام می‌داد. این نگرش، جنگی است در برابر رهبری و تکوین حزبی. توجه کنید کسانی که تحت نام فرد، در فردگرایی به‌سر می‌برند، هرگونه ضوابط سازمانی را رد کردند. آنچه را که مطابق آنها نبود، قبول نکردند. در اینجا نه خلق، نه سازمان و نه انسانیت وجود ندارد. کاملاً اساس گرفتن خود در میان است. این در رهبری، بسیار روشن

است. می‌توانیم نگرش اجتماعی بودن رهبری را هم در دفاعیات و هم در تحلیلاتش ببینیم. کادر این جنبش، باید این را بدین‌گونه بدانند.

در حال حاضر، نگرش فردگرایی به‌طور نیرومندی در بسیاری از رفقا وجود دارد. به‌حزب پیوسته، اما نه با حزب و نه با خلق زندگی می‌کند. مدام خود را اساس می‌گیرد، اگر چیزی مطابق او نباشد، می‌گوید «این صحیح نیست». فردگرایی، به‌زندگی خود پرداختن و طبق خود اندیشیدن و تفسیر کردن در درون PKK نمی‌شود. از این رو، بایستی رفقا در این آموزش، فردگرایی موجود در خود از بین ببرند؛ هر کس اجتماعی‌بودن را برای خود مبنا قرار دهد. فردگرایی، حفظ منافع خود را اساس می‌گیرد. در هر جایی که فردگرایی باشد، در آنجا بی‌عدالتی و پلیدی وجود دارند. در بسیاری از کادرهای مان، بدین لحاظ مشکلاتی جدی در جریان است. کادر این جنبش است، وقتی که به درون خلق می‌رود - که حتی در درون سازمان بدین‌گونه است - می‌بینی چونکه در شخص او فردگرایی حاکم است، از دزدی گرفته تا عیار کردن و فریفتن، می‌توانی هر چیزی را در او ببینی. سازمان، برای رفع نیازها پول می‌دهد، او نیز بخشی از پول را برای خود برمی‌دارد. برای خود و اطرافیان خود که به او نزدیک و همفکر هستند، چیزهایی می‌خرد. حتی این پول را به‌مثابه ابزار تنظیم به کار می‌گیرد. رفته و در درون خلق، به اصطلاح برای سازمان پول جمع می‌کند، می‌بینی نصفی از پول را در جیب خود ریخته و به‌طور شخصی استفاده می‌کند. انگار خلق برای اینکه از آن پول استفاده کند، می‌دهد. خلق، برای سازمان به او پول می‌دهد. او نمی‌تواند آن را برای شخص خود و "احباب چاوش‌هایش" صرف کند. خرابکاری بزرگ‌تر از این نمی‌شود. این جنبش، جنبشی بی‌آلایش است. کسی حق ندارد آن را پلید سازد. اگر برای شکمش دست به هر کاری می‌زند، فردا برای شکمش، هم سازمان و هم رفیقش را می‌فروشد. سازمان، کادرش را برای انجام فعالیت به جایی می‌فرستد، می‌بینی همه امکانات جنبش و خلق را جهت شخص خود به کار می‌گیرد. در این حزب، چنین چیزی نمی‌شود. هر کسی مجبور است که تمامی امکانات را در خدمت خلق و جنبش قرار دهد. آری، کسی که فردگراست، در این وضعیت به‌سر برده و موجب تداوم آن می‌شود. آنکه برای اجتماع زندگی می‌کند نیز در فکر شخص خود نبوده و به عیار کردن و دزدی مشغول نمی‌شود. جنبش مان با ارزش‌هایی که با خون شهیدان مان شسته شده ظهور یافته است. متأسفانه به‌رغم این، در میان ما کسانی هستند که زندگی نظام را تداوم می‌بخشند. این، مزدوری برای نظام بوده و بسیار خطرناک است.

اصرار بر حزبی شدن، اصرار بر اجتماعی شدن است

کادرهای این جنبش هیچ‌گاه نباید به نفوذ فرهنگ، اخلاق، زندگی و شخصیت سیستم به درون حزب راه دهند. وظیفه کادر این است. در کردستان همه چیز با حزبی شدن گسترش یافت. اصرار بر حزبی شدن اصرار بر اجتماعی شدن است. تمامی دستاوردها بدین وسیله ممکن گردید. پیش از حزب، در کردستان چیزی وجود نداشت. هنگامی که حزبی شدن را گسترش دادیم، بر این اساس، اجتماعی شدن و سازماندهی انسان کرد را گسترش دادیم. آن وقت نیز به نام کرد و کردستان، مواردی پدید آمد.

فردگرایی، انکار حزبی شدن، اجتماعی شدن و سازماندهی است. این نیز، تدارک نابودی کرده‌است. ملتبان این جنبش، نمی‌تواند تحت نام فردگرایی، اجتماعی و حزبی شدن و سازماندهی را رد کند. این پذیرفتن نابودی کردها و ورود به روند سیاست انکار و امحای فراروی کردهاست. بدین صورت، هر کس باید سازماندهی را اساس گیرد. باید سازماندهی را آنچنان اساس گرفته که بتواند انسان‌ها را به حالت سازمان‌یافته درآورد. همین است که ما را به پیروزی می‌رساند. هر چقدر که سازمان‌یافته باشی، به همان اندازه نیز سیاست انکار و امحای خنثی می‌سازی. طریق زنده نگاه‌داشتن کرد و کردستان و انسان نیز، اینچنین ممکن می‌گردد. عدم سازماندهی از فردگرایی منشا می‌گیرد. توجه نمایند که دشمن در کردستان به‌منظور از میان برداشتن سازماندهی، فردگرایی را به شکل نامحدودی گسترش داده است. در چنین وضعیتی در آنجا موردی پدیدار نخواهد گشت. چرا انسان کرد وارد سازماندهی نمی‌شود؟ چونکه سازماندهی به شکل نامحدودی در او نابود شده است. در این مورد، رهبری مبارزه عظیمی به انجام رساند. رهبری در موضوعاتی همچون چگونگی از میان برداشتن فقدان سازماندهی، همچنین آشنا نمودن انسان‌ها با سازمان، مبارزه بزرگی را به انجام می‌رساند. در نتیجه این مبارزه، تحت نام کرد مواردی به وجود آمد. بدین لحاظ، هر کادر این جنبش، باید سازماندهی را در خود اساس بگیرد. مادامی که رفیق رهبری هستیم، خط مشی ایشان را مبنا قرار می‌دهیم. می‌گوییم که رهبری را مبنا قرار می‌دهیم، اما این، در حد سخن می‌ماند. به موضوع سازماندهی که می‌رسیم، سازمان نمی‌یابیم. به زندگی، ضوابط، رسمیت، تصمیم، ایدئولوژی، طرز، فلسفه

سازمان، به هیچ یک از این‌ها وارد نمی‌شویم. این نیز واقعیت ما می‌باشد. اخلاالگران چه چیزی را گسترش دادند؟ هنگامی که از سازمان گفته می‌شد، می‌گفتند که "آن کهنه است". یعنی نو عدم سازماندهی است. در حالی که در اینجا مرگ وجود دارد. ما همچون خلق و سازمان، غیر از نیروی سازمانی، دارای هیچ نیروی دیگری نیستیم. هر چقدر که سازمان یافته باشیم، همان‌قدر نیز به حالت نیرو درمی‌آییم. آنچه که از ما محافظت کرده و به ما زندگی می‌بخشد، همین است. بدون سازماندهی در مقابل دشمن، یک دقیقه نیز نمی‌توانیم خود را سرپا نگه داریم.

همچنین تحت نام آزادی و دموکراسی، منش و مفاهیم بسیاری گسترش داده شد. این مورد هم اکنون نیز بر رفقا تاثیر گذار است. می‌بینی برای انجام کاری، اگر که به دلخواه او باشد انجام می‌دهد، در غیر این صورت امتناع می‌ورزد. با این توجیه که "من آزادی را اساس می‌گیرم"، آزادی را چگونه درک می‌کند. همچون راحت‌طلبی، آزادی راحت‌طلبی نیست، هر آنکه آزادی را در خود تعمق و گسترش دهد، او باید، بی‌نهایت مسوولانه، متعهد رفتار نماید. برخورد متعهدانه، رد کردن فردیت، راحت‌طلبی و منش‌هایی چون بی‌نظمی است. جنبش دارای مفهومی از آزادی می‌باشد. غیر از آن، مفهوم دیگری از آزادی، ممکن نیست. اروپا و آمریکا نیز مفهومی از آزادی دارند. تو کادر PKK هستی یا کادر آمریکا؟ نمی‌توانی که مفهوم آزادی آمریکا را پسندی. از این نظر، در کادرهای مان، معضلاتی وجود دارد. هر آنچه که به فکرش می‌رسد یا آنکه مطلوب او باشد، می‌گوید آزادی این است. اما PKK، هر مفهومی را بسان آزادی تلقی نمی‌کند. چگونه که آمریکا و اتحادیه اروپا، ترکیه و دولت‌هایی همچون ایران، مفهوم آزادی PKK را همچون آزادی نمی‌بینند، PKK نیز مفهوم آزادی خارج از خود را نمی‌پذیرد. در PKK آزادی چیست؟ دفاع از رنجی‌ست که در راه چاره‌یابی مشکلات انسانیت و کرد و دفاع و عظمت بخشیدن به ارزش‌هایی که بر این اساس آفریده شده‌اند. مفهوم آزادی جنبش با مفهوم دموکراسی در ارتباط است. بسیاری از رفقای مان، دارای مفاهیم مختلفی از دموکراسی هستند. در میان ما مفهوم دموکراسی فردی و لیبرال وجود ندارد. بسیاری از رفقا می‌گویند که رهبری، مفهوم دموکراسی لیبرال را می‌پسندد. چونکه آنها اینگونه درک می‌کنند. بدین صورت، مفهوم دموکراسی لیبرال خود را گسترش می‌دهند. بسیاری از رفقا این را اساس می‌گیرند.

رهبری می‌گوید در مفهوم دموکراسی من، نه فردیت، بلکه گروه وجود دارد. مفهوم دموکراسی من، کمونال-دموکراتیک است. کادرها باید این مفهوم دموکراسی را اساس بگیرد. در اینجا نگرش دموکراسی لیبرال، تمثیلی وجود ندارد. البته نباید که اشتباه درک شود. رهبری

فرد را فدای جامعه نمی‌کند. همان‌گونه جامعه را فدای فرد نمی‌کند، فرد را نیز فدای جامعه نمی‌کند. مبنای لیبرالیسم، فداکردن اجتماع در مقابل فردگرایی است. از این نظر، رهبری، مخالف فردگرایی و لیبرالیسم است. اجتماع را اساس گرفته و فرد را بر اساس اجتماعی بودن مد نظر قرار می‌دهد. به این صورت هیچ کسی به نام رهبری، در جنبش مفهوم وارونه خود را بسط ندهد. نه مفهوم فردی، دموکراسی و نه آزادی را اینگونه منحرف سازد. مفاهیم منحرف در این موارد، انحراف را نیز در مفهوم سازمان و عملیات پدید می‌آورد.

با حمله‌ای که آغاز نموده‌ایم، هدف آموزش، اصلاح کژاندیشی، انحراف، و اغتشاش است

این جنبش دارای مفهومی از عملیات است. هرگونه زندگی‌ای را نمی‌پذیرد، دارای مبادی است که همه باید آن را اساس گیرند. اما می‌نگری که مطابق خود، مفهومی از زندگی را پسندیده و خود را نیز همچون کادر جنبش می‌بیند. همگی این‌ها باید تصحیح گردند. این‌ها بیشتر در این محیط گسترش یافت. توطئه، و در این رابطه بسط اخلاص‌گری، با این تفکر که "چگونه خط مشی سازمان، ذهنیت و طرز آن را به بازی بگیریم" گسترش یافت. به این سبب، ابهام به وجود آمد. این‌ها در درون سازمان، تخریباتی را پدید آوردند. هر چند سازمان، از پیشروی آنها ممانعت به عمل آورد، اما تاثیرات این اغتشاش حالا هم وجود دارد. توطئه، تصفیه‌گری، جنگ و ویژه و منش و مفاهیمی همچون مدنی‌گرایی، هنوز هم در میان سازمان جریان دارند. ما نیز می‌خواهیم با آغاز این آموزش، توام با حمله "دیگر بس است" همه این مفهومات را در کادر و نهادها بزدا کنیم. می‌خواهیم کادر و نهادهای مان را در راستای چارچوب این سازمان رشد دهیم. همراه با حمله‌یی که آغاز کرده‌ایم، هدف آموزش، اصلاح این وارونگی، انحراف و ابهام است. با این آموزش می‌خواهیم، کادر و نهادهایی را که از جامعه و تاریخ گسسته‌اند و اساس گرفتن انکار هر چیز، غیر مولد، دایم مصرف‌کننده، رد ارزش‌ها، با دیده ناچیز به امکانات خلق و سازمان نگریستن، اگر که خلق و سازمان، امتناع ورزند، این مورد را بر علیه آنها به کاربردن، تخریبات، آنان که به پیشرفت و ترقی باور ندارند، آنکه شکست اراده را در خود پذیرفته و آنهایی که قصد دارند این را تلقین کنند، را در این محیط از بین ببریم. چونکه هنوز هم در بعضی از رفا، مفهوم اخلاص‌گری وجود

دارد. در برخی از کادرها، به سبب اینکه از سیستم آمده‌اند مفهوم زندگی سیستم را در جنبش با خود به همراه دارد. این مفاهیم، بسیار اشتباه و خطرناک هستند. باید همه مفاهیم خارج از مفهوم این جنبش، از میان برداشته شوند.

هم‌زمان توام با این آموزش، می‌خواهیم که اسلوب نگاتیو حاکم بر محیط را از میان برداریم. اسلوب نگاتیو در انسان کرد بسیار بارز است. نیروهای اشغالگر در کردستان، هر چیزی را از او گرفته‌اند. انسان کرد را عاجز و درمانده گذاشته‌اند. بدین صورت، انسان کرد بیشترین شکایت را کرده و یا می‌تواند غیبت کند. کار دیگری از او ساخته نیست. فاقد سازمان، ناتوان و خشن است. از هر چیز، محروم می‌باشد. از این انسان‌ها فقط غیبت و شکایت برمی‌آید. این همان اسلوب نگاتیو است. در حالی که اسلوب این جنبش، پوزیتو و مثبت است. در اسلوب جنبش، انتقاد وجود دارد. در کنار آن، خلق چاره‌یابی اساس گرفته می‌شود. غیبت و شکایت نمی‌کند. به انتقادات خشک نمی‌پردازد. با انتقاد، نیروی چاره‌یابی کسب کرده و چاره‌یابی را اساس می‌گیرد. در اسلوب این جنبش، روحیه، باوری، یادگیری و بر این اساس نیز، پراکتیک، پیشرفت و موفقیت وجود دارد. اسلوب چنین است. رهبری این را به حالت مبدا درآورد. ایشان گفتند «یک انسان اگر که نود و نه درصد خصوصیات بد داشته باشد و فقط دارای یک درصد صفات نیک باشد، آنچه که برای ما مهم است همان یک درصد است» زیرا این جنبش، جنبه مثبت را اساس می‌گیرد نه قسم منفی. در این تلاش است که جنبه مثبت، جنبه منفی را بی‌تاثیر سازد. دشمن که با ویران کردن هر چیزی، استیصال را بر انسان کرد تحمیل کرده است. حتی زبان‌شان را از آنها گرفته و زبان حاکمان را در دهان آنها جای داده است. آنها آگاهانه این زبان را در کردستان حاکم ساختند. اگر یک جامعه به چنین وضعی درآمده باشد، دیگر قادر نیست کاری برای خود انجام دهد. به دشمن خدمت می‌کند. اسلوبی را که به کار می‌گیرد نیز به دشمن خدمت خواهد کرد. بدین جهت است که PKK آنچنان به مساله اسلوب اهمیت می‌دهد. وظیفه تو ره‌ساختن انسان از این وضعیت است. برای رسیدن به این منظور، باید اجتماعی شدن و سازماندهی کردها را اساس بگیری. باید به انسان کرد زبان تازه‌ی بی‌آموزی که این زبان از آن تو باشد و در خدمت آرمان تو قرار گیرد، انجامش در کردستان آسان نیست. این نیز جنگ بزرگی است. کادرهای مان بایستی این را به خوبی درک نمایند. اکنون اسلوب بسیاری از رفقا اسلوبی است که از دشمن گرفته شده است. در بیچارگی زندگی می‌کند. برای زیستن آن نیز غیبت و شکایت می‌کند. غیبت و شکایت از خصوصیات انسان بیچاره است. انسان سازمان‌یافته غیبت و شکایت نمی‌کند بلکه چاره می

آفرینند. نیرومندی این ویژگی در کردستان، نشاندهنده عدم سازماندهی است. می‌بینید هنگامی که PKK از طریق سازماندهی، در کردستان پیشرفت‌هایی به ثبت رساند. این خصوصیات در کردستان کاهش یافت. انسان کرد، خودباوری را کسب کرد. هر چند کم نیز در خود نیروی چاره‌یابی را یافت. چرا؟ زیرا با بودن سازماندهی، نیروی چاره‌یابی رشد نمود. آنکه به تحلیل مسایل نپردازد و فاقد نیروی چاره‌یابی باشد، به غیبت و فساد روی می‌آورد. کسانی که زندگی سازمان‌یافته را برای خود اساس می‌گیرند، ممکن نیست به غیبت روی آورند. سخنانشان با مفهوم است. به شکل ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی با مسایل برخورد می‌کند. در مسایل انسان‌های بدون سازمان بیشتر اشخاص وجود دارند. فلان کس چنین کرد، فلان کس چنان کرد. ببینید در جامعه انسان‌ها با مشکلات زیادی روبه‌رو نیستند، اگر هم وجود داشته باشد، حداکثر محدود به خود و خانواده‌اش است. هنگامی که نزد هم گرد می‌آیند، با غیبت کردن خود را ارضا می‌کنند. اگر که در جایی، بر سر اشخاص سخنان زیادی گفته شد، غیبت و شکایت بسیار شود، بدانید که در آنجا سازماندهی ضعیف بوده و یا سازماندهی از میان رفته است. زیرا در جایی که سازماندهی وجود داشته باشد، فردگرایی وجود ندارد. ارزیابی‌های رهبری را بنگرید؛ نه اشخاص بلکه هر چه بیشتر به مفاهیم نظر می‌افکند. بر روی این‌ها تحلیلاتی ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی، روان‌شناسی، فلسفی و تنظیمی انجام می‌دهد. حتی اسم اشخاص را بر زبان نمی‌آورد. فرهنگ این جنبش، بر اساس این مبانی رشد یافت.

در اسلوب این جنبش، عمل، دستاورد، پیروزی، عظمت‌یابی، و پیشرفت اساس گرفته می‌شود. در اسلوبمان نمی‌توانید اسلوبی بیابید، که فاقد عمل و مخرب باشد. در اسلوب جنبش ما تلاش و کوشش و بر روی آن، خلق ارزش‌ها اساس می‌باشد. ما در کادرهای جنبش چه می‌بینیم؟ بی‌اسلوبی می‌بینیم. این نیز یک اسلوب است. ممکن است مطابق سیستم یک اسلوب باشد اما طبق سازمان، بی‌اسلوبی است. همه باید بدین شکل درک نمایند. در غیر این صورت، اگر که از خلق و جنبش بخواهی آنچه را که خلق و جنبش در اختیار تو قرار می‌دهد، به کار نگرفته و ارتقا نبخشی و امکانات موجود را نیز از میان برداری، چنین اسلوبی، اسلوب جنبش نیست. آن کادر، کادر سیستم می‌شود و با [ذهنیت] سیستم زندگی می‌کند. مثلاً برخی از آنها در میان ما هیچ تلاشی نمی‌کنند. به مساله زندگی که می‌رسیم، هم در درون جنبش زندگی کرده و هم می‌خواهد مطابق خود زندگی کند. امکانی را که جنبش واگذار می‌کند، ناچیز انگاشته و بیشتر می‌

طلبه. این بسیار خطرناک است. کادر این جنبش هیچ گاه نمی تواند این گونه زندگی کند. چون ما چنین مفهومی از زندگی نداریم. زندگی بدین شکل، زندگی با تکیه بر رنج و تلاش شهیدان، خلق و رفقا و سازمان است. این را نمی پذیریم. وظیفه کادر این است که طریق چگونگی گسترش امکانات را بیابد.

طی این آموزش می خواهیم افت موجود در معیارها، فساد و در نتیجه آن، تخریباتی که در روح ما ایجاد گشته را از میان برداریم. PKK، جنبش ایجاد معیار و ارتقا آن است. نیروهای اشغالگر و استعمارگر چیزی تحت عنوان معیار باقی نگذاشته اند. معیارهای خود را در کردستان حاکم ساختند. این نیز پایان دادن به کرد و کردستان است. البته که PKK این را نپذیرفته و معیارهای خود را به وجود آورده است. توام با گسترش معیارها به نام کرد و کردستان ارزشها پدیدار گشتند. با ارتقای معیارهای جنبش و گسترش آن، در اراده مند کردن خلق، شفافیت به میان آمد. آن معیارها حاصل شهادت و رنج است. زندان دیاربکر، در میان است. در زیر آن وحشت، رفقایی همچون مظلوم، خیری، کمال چنان وسعت مقاومت و معیاری را نشان دادند که در نتیجه آن، خیانت تصفیه شد. تا زمان ظهور PKK، هر چیز با هم قاطی شده بود. میهن دوستی چیست؟ خیانت چیست؟ کسی نمی توانست اینها را مجزا سازد. چونکه هر چیز در درون هم بود. با ظهور PKK همه اینها به شفافیت رسیدند. هر چیزی دارای معیاری گشت. بدین صورت در کردستان پیشرفت به وجود آمد. اگر توجه کنیم می بینیم که هیچ یک از سازمانهای دیگر این را انجام نداده اند. امر مشکلی بود، به این آسانی صورت نگرفت. مثلا "الفتریا" معیارهایش را به شکلی شفاف آشکار ساخت. الفتریا یکی از دوستان این جنبش بود. کادر جنبش نبود. نه کرد بود و نه کردستانی. زنی یونانی دارای دو فرزند بود. جنبش امکانی را هم در اختیار ایشان نگذارده بود. بدین صورت چنین حقی را هم نداشت که از او درخواستی بکند. کاملا با امکانات خود در برابر تهاجمات به این خلق و جنبش ایستاد. او مسوولیت پذیری را در خود گسترش داد. کسی از الفتریا انجام چنین عملیاتی را نخواست بود. کسی چنین حقی را نیز نداشت. خود این مسوولیت را عهده دار شده و این عملیات را به وقوع رساند. چرا؟ چون نسبت به خصوصیات که در انسانیت پیش بینی کرده بود پایبند بود. مشاهده نمود که در کردستان انسانیت زیر پا گذاشته شده است. خواست که رهبری و خلق کرد را از این وضعیت رها سازد. اما خیانت و توطئه به خلق کرد اجازه خروج از این وضعیت نمی دهد. در مقابل آن، واکنش بزرگی از خود بروز داده و این را با عملیات خود به انجام رسانید. این معیار [پایین ترین معیار است] پایین تر از این معیار، ممکن

نیست. به مفهومی دیگر، معیار کادر نیز نمی‌باشد. چونکه خود ایشان کادر نبودند. اگر معیاری از این پایین‌تر را برای خود قرار دهی خیانت را برگزیده‌ای. الفتریا این عملیات را برای رهبری و خلق، به انجام رسانید. معیاری را که گسترش داد معیار این جنبش است. وظیفه کادر این است که این معیار را ژرف و عظمت بخشد. در PKK کادر بودن چنان سهل نیست چونکه مفهوم کادر این جنبش، ارزشمند است. حتی معیار هواداران PKK نیز بزرگ می‌باشند. ۷۰، ۸۰ انسان بدن خود را برای رهبری به آتش کشاندند. اگر رهبری از این ممانعت نمی‌ورزید، این شمار بسیار بالا می‌رفت. در تاریخ، چنین چیزی ممکن نگشته است. پس این انسانها در این جنبش و رهبری، چیزهایی را مشاهده نمودند که بدن خود را به آتش کشیدند. چرا برای "مرکل، بوش، بارزانی" و کسی چنین کاری انجام نمی‌دهند. کادر باید به خوبی این را درک نماید. الفتریا در مقابل هجوم، و خیانت نسبت به جنبش این عملیات را به وقوع رساند. هیچ حساب شخصی نداشت. الفتریا از خلق کرد درخواستی نکرده بود. اگر که الفتریا چنین برخورد نمود باید معیار کادر از این بالاتر باشد. الفتریا هیچ دینی به گردن نداشت. خود را نسبت به انسانیت دین دار احساس نمود و دینش را ادا نمود. الفتریا خود را سوزاند و برای خود هیچ چیزی نخواست. تو کادر این جنبش هستی اما می‌گویی که "این را می‌خواهم آن را می‌خواهم، نسبت به من ناحقی شده نمی‌دانم، چه کم و کاستی دارم"، این عادلانه نیست. پیشبرد معیار، ارتقای معیار خلق کرد و به‌جای آوردن عدالت است.

ما با این آموزش می‌خواهیم که روح آپویسم را در خود نیرومند و حاکم گردانیم. روح آپویسم را می‌توانیم در شخصیت رهبری، کمال، مظلوم، بریتان، خیری و زیلان‌ها ببینیم. آن روح، روحی منزّه است. در آن فردیت و شخصی نمی‌بینیم. در این روح، زندگی آزاد وجود دارد. این روح، مزدوری، تسلیمیت و خیانت را رد می‌کند، دموکراسی، برابری و عدالت را اساس می‌گیرد. روحی است که کاملاً به نیروی خود اعتماد کرده است. به روح بسیاری از ما که می‌نگری، چیز متفاوتی وجود دارد. بی‌آلایش نیست. توام با آلودگی است. در روح ما عدم انصاف، بی‌قراری و دودلی حاکم است. ما ناگزیر به پاک ساختن همه این‌ها هستیم. هر کادر این جنبش، باید روح آپویسم را برای خود اساس گیرد. این روح چیست؟ آنچه که در کمال، زیلان، مظلوم، خیری و رهبری تحقق یافته است. بی‌روح بودن را نمی‌پذیریم. می‌بینی که کادر فاقد روح است، خشن است. در او سرزندگی و روحیه و باوری نمی‌بینیم. در حالی که در ملیتانی

PKK، به سبب اینکه آزادی را زیسته است کسی نمی‌تواند به راحتی او را تحت ضبط و ربط قرار دهد. تحت تاثیر و نظارت قرار نمی‌گیرد. به خیانت و مزدوری سوق داده نمی‌شود. روح PKK بی، چنین روحی است. در این آموزش، هر یک از رفقا باید روح آپویسم را در خود نیرومند سازد، غیر از این، روح دیگری را نپذیرند و بای روحی زندگی نمایند.

با این آموزش هر کادر مبدا زندگی این جنبش را برای خود ملاک قرار دهد. چگونه زندگی خواهد کرد، چگونه زندگی نخواهد کرد؟ با سوال کردن از خود، جواب را در خود پیشبرد می‌دهد. این جنبش، دارای مفهومی از زندگی است. هر چیزی را بسان زندگی تلقی نمی‌کند. قرار گرفتن میان مرگ و زندگی را نمی‌پذیرد. زندگی کردنی عظیم را اساس می‌گیریم. فلسفه زندگی ما چنان است که در نامه رفیق زیلان بیان شده است. می‌گوید: «من می‌خواهم که با عظمت زندگی کنم.» زندگی والا چیست؟ زیستن برای آزادی و خلق است. غیر از این نباید نوع دیگری از زندگی را پذیرفت. یعنی اساس گرفتن جاودانگی است. جاودانگی را چگونه خواهی زیست؟ با چاره‌یابی مشکلات کرد و انسانیت، یا در راه چاره‌یابی با برداشتن گام‌های بزرگ در این راستا جاودانگی را کسب می‌کنی. در مورد رفیق زیلان می‌توانیم از مرگ چه کسی حرف بزنیم؟ هیچ کس. چونکه زیلان با فعالیت‌های خود و با خدمت به خلق و ایستار خود جاودانگی را آفرید. امروز همه می‌خواهند شخصیت زیلان و معیار ایشان را برای خود اساس گیرند. چون که زیلان بودن، جاودانگی است.

باید خود را برای خلق و انسانیت به حالت نیروی چاره‌یابی در آوری، همه انرژی خود را در این راه به کار گیری. درک ما از زندگی چنین است. یعنی باید چگونه راهکاری را در پیش گرفت که فرهنگ، هویت و مطالبات آزادی خواهانه کردها به چاره‌یابی برسند. در PKK مفهوم زندگی این است. نه زندگی به شکل فیزیکی. اکنون در بسیاری از رفقای ما زندگی متفاوت از مفهوم زندگی جنبش وجود دارد. خود را آموزش نداده، به نیروی چاره‌یابی دست نیافته، بی‌حد و حصر غیرسازمانی، غیر تنظیماتی زندگی می‌کند. بعد هم می‌گوید «انسان می‌تواند اینگونه زندگی کند». خیر. این فلسفه زندگی ما نیست. حیوان نیز از طریق تامین گرایز گرسنگی و جنسی، به زندگی خود ادامه می‌دهد. ما اینگونه زندگی نمی‌کنیم. نیروهای اشغالگر و استعمارگر به منظور ایجاد چنین زندگی‌ای در کردستان، می‌گویند اگر در کردستان مشکلات اقتصادی، خوراک و نوشیدنی را حل کنیم مساله حل می‌شود. می‌گویند در کردستان، مشکل گرسنگی وجود دارد. اگر این مشکل از میان برداشته شود، مشکلی باقی نمی‌ماند. در عید قربان، فتح‌الله

گولن ۱۲۵ قربانی در کردستان توزیع کرده است. گویا اینکه در تلاش است خلق را جذب کند. می‌گویند که اگر بدین کار ادامه دهیم، مشکل از میان برداشته می‌شود، خب این‌ها چگونه به مسئله می‌نگرند؟ اگر کمی خوراک بدهیم مشکل خاتمه می‌یابد. این چنین به مشکل می‌نگرند. مشکل کردها، مشکل خوراک نیست. پس چرا این‌ها با اساس گرفتن این مورد به تبلیغات می‌پردازند؟ چونکه نیروهای استعمارگر و اشغالگر در کردستان، این نوع از زندگی را تحمیل کرده اند. مطابق مفهوم آنها مفهوم زندگی در کردستان این است؛ که اگر کمی امکان خوراک را ایجاد کنیم همه مشکلات به اتمام می‌رسند. ما دارای چنین مفهومی نیستیم. اگر یک خلق با هویت خود نتواند ابراز وجود نماید، برای آن خلق زندگی محال است. هر کسی با هویت خود، خود را ابراز نموده و زندگی می‌کند. بی‌هویتی به منزله بی‌منزلی و بی‌شرافتی است. یک خلق بدون هویت نمی‌تواند زندگی کند. نیروهای اشغالگر و استعمارگر بی‌سبب دست به یک سری تبلیغات نمی‌زنند. چونکه در کردستان نوعی زندگی را گسترش داده‌اند. آن شیوه از زندگی را مخاطب قرار می‌دهند. ما چنین مفهومی از زندگی نداریم. مفهوم زندگی ما، زندگی مطابق هویت و ارزش‌های خود می‌باشد.

زندگی برای ملت‌ان PKK به چه معنا است؟ زندگی مطابق ایدئولوژی، فلسفه و طرز جنبش است. این ایدئولوژی و فلسفه چه درخواستی از تو دارد. باید آن را بوجود آورده و بجای آورد. تو ملت‌ان این جنبش و خلق هستی. بدین لحاظ، بایستی تا به آخر با واقعیات جنبش و خلق زندگی کنی. برای تو زندگی این است. هر اندازه که این را متحقق سازی، آنقدر صحیح زندگی نموده ای.

تو ام با این آموزش می‌خواهیم آفتی که در فرهنگ و زندگی ما روی داده، عدم درک، و کژروی را از میان برداریم. چونکه این جنبش، دارای مفهومی از اخلاق و فرهنگ است. زندگی ما نیز بر این اساس ایجاد می‌شود. اکنون در این مورد، در بسیاری از کادرها و نهادها مشکل وجود دارد. ما با رد اخلاق و فرهنگ نظام به سازمان ملحق شدیم. می‌بینی که در درون ما تقلیدی از فرهنگ، زندگی و اخلاق نظام وجود دارد. حتی برخی‌ها نیز به تشویق آن هم می‌پردازند. می‌بینی که مثلا کانال‌های تلویزیونی خود را نمی‌نگرند. رفته کانال‌های ترکی را تماشا می‌کنند. می‌گویند که "در کانال‌های ما چیزی وجود ندارد". در کانال‌های ترکی چه چیزی وجود دارد؟ سریال وجود دارد. چه سریالی؟ سریال خانوادگی یا کم‌دی. این کانال‌ها را تماشا

می‌کنند. حتی پانل‌ها را نیز دنبال نمی‌کنند. بعضی‌ها حتی آنچنان شده‌اند که شخصیت‌شان همانند کاراکتر سریال‌ها گشته است. از شکل و شمایل آنها تقلید کرده و می‌خواهند که مثل آنها صحبت کنند. سریال‌خانوادگی را تعقیب می‌کنند. چونکه در درون خود با ذهنیت خانواده‌گرایی زندگی می‌کند. رفقا کدام برنامه را تعقیب می‌کنند، مطابق آن می‌توان شخصیت‌شان را نیز شناخت. می‌توان آنها را تعقیب کرد اما نمی‌توان از آنها تقلید نمود. تعقیب کردن نیز به منظور نقد و انتقاد است. اما رفقا نه برای انتقاد بلکه برای گرفتن برخی چیزها تعقیب می‌کنند. می‌نگری که بعضی از رفقا کلیپ تماشا می‌کنند. این‌ها فروختنی هستند. هر چیز را برای فروش عرضه می‌کنند. کادر این جنبش، نمی‌تواند این چنین باشد. قبلاً فرهنگ و اخلاق سیستم را حقیر می‌شمردیم. اما اکنون می‌بینیم در وضعیتی هستیم که روی خود را به سوی آنها برمی‌گردانیم. کادر، فرهنگ و اخلاق حزب را کوچک دیده می‌خواهد نظام را زندگی کرده و بدان زندگی بخشد. دو سال قبل یک سریال از تلویزیون پخش می‌شد. رفقای دختر، تصمیم گرفته بودند که از سرآغاز آن تا به آخر همه آن را تعقیب کند. از همه فعالیت‌های خود دست برداشته و به دنبال کردن آن سریال می‌پرداختند. این بسیار خطرناک است. هر کس، باید فرهنگ و اخلاق این جنبش را اساس گیرد. نه اینکه رهبری را مبنا قرار می‌دادیم؟ رهبری ذهنیت موجود دنیا، فرهنگ و اخلاقی را که بر این اساس گسترش یافت رد می‌نماید و آلترناتیو آن را به وجود آورد. رهبری را در حد حرف و سخن اساس نمی‌گیریم. این کار ریاکاری و دورویی است. آنکه ذهنیت رهبری را اساس گیرد، ذهنیت موجود دنیا، فرهنگ و اخلاقی که بر این اساس گسترش یافته را رد می‌کند.

اگر که با اخلاق و فرهنگ نظام زندگی می‌کنیم، در میان PKK چه کار داریم؟ در خانه و درون سیستم زندگی می‌کردیم، چرا به این کوه‌ها آمده‌ایم؟ انسان PKK فرهنگ و اخلاق خود را بر هر چیز مقدم شمرده و به تبلیغ آن می‌پردازد. مثلاً ترک‌ها در تلویزیون و رادیو و دستگاه‌های تبلیغاتی خود با گسترش فرهنگ و اخلاق، بر اساس آن به ایجاد شخصیت و زندگی‌ای می‌پردازند. اهداف آنها این است که چگونه کردها را به ترک تبدیل کنند. می‌گویند که در کردستان با آموزش، تلویزیون، فرهنگ و اخلاق خود، خود را نیرومند سازیم که کردها را آسمیله نماییم. ما نیز باصطلاح بر علیه این هستیم. اما در وجود خود با آن زندگی کرده و بدان مجال زندگی می‌دهیم. این ریاکاری است. ما در میان خود ارزش‌های بسیاری آفریده‌ایم. مجبور به ارتقای چنین ارزش‌هایی هستیم. باید انسان و جامعه خود را بر اساس این ارزش‌ها ایجاد کنیم.

مثلا به جای اینکه بگویم "برنامه‌ها و پانل تلویزیون را دنبال کنیم" می‌گویم که «دست‌بردار، چیزی وجود ندارد» به دنبال آن، بلافاصله کانال ترک‌ها را باز کرده و به تماشای سریال می‌نشیند. می‌بینید که تلویزیون ما را چنان بد جلوه می‌دهند که کسی نگاه نمی‌کند. دشمن می‌خواهد تلویزیون ما را توقیف کند که با کانال‌های خود ما را زیر بمباران قرار دهد و رفقای ما نیز در تلاش‌اند که بدان خدمت کنند. دولت ترک می‌گوید که «روژتیوی را نگاه نکن». تو هم با پذیرفتن آن، کانال‌های ترکی را تعقیب می‌کنی. این‌طور نمی‌شود. ممکن است که تلویزیون ما کاستی‌هایی داشته باشد. وظیفه تو نیز نیرومندساختن آن خواهد بود نه اینکه از چشم رفقا بیاندازی. ناگهانه به دشمن خدمت می‌کنی. چندی پیش در تلویزیون ما کلیپی از "ادیب آکبیرام" پخش شد. این کیست؟ یک شب در یکی از برنامه‌های ما شرکت کرده بود. گفته بود تا پوستر رهبری را از صحنه پایین نیاورند، در صحنه ظاهر نمی‌شوم». همچنین در متینگ جمهوریت، کنسرت برگزار کرده بود. در تلویزیون ما این کلیپ پخش شد. اگر رفقای ما اندکی عقل داشتند، کلیپ او را پخش نمی‌کردند. آنکه به متینگ جمهوریت ملحق شود کسی است که بر علیه و مخالف ما است. مثلا بلافاصله برای رفقای بخش رسانه نت فرستادم. باید وظیفه و مسوولیت خود را به‌جای آوری. در اینجا چه می‌بیند؟ زیروروشدن معیار. هیچ فعالیتی این‌گونه اداره نمی‌شود. این‌ها مهم هستند. در شمال برای اینکه بعضی از هنرمندان را به صحنه بیاورند، پول می‌پردازند. با آویزان کردن پوستر رهبری، هنرمند را ظاهر می‌سازند. به آن نیز افتتاح می‌گویند. هنگامی که رهبری در امرالی و در میان دهشت زندگی می‌کند، تو هم پوستر رهبری را برای نمی‌دانم چه کسی گذاشته، می‌گویی «من سیاست می‌کنم، افتتاح می‌کنم، به خلق و جنبش خدمت می‌کنم». در اینجا بی‌وجدانی و بی‌اخلاقی بزرگی وجود دارد. کادر این جنبش نمی‌تواند چنین کند. آنها کیستند که پول خلق را به آنها داده و در مقابل خلق ظاهر می‌سازند. آنها نسبت به تو و رهبری، به دشمنی می‌پردازند. چگونه آن را در مقابل خلق ظاهر کرده و به بازار عرضه می‌کنی. این غیر قابل قبول است. این‌ها برای این خلق چه کار کرده‌اند که تو آنها را در مقابل خلق ظاهر می‌سازی؟ آن هم با پول این خلق! در اینجا است که معیار، اخلاق، فرهنگ و وجدان از دست رفته است. ببینید در اروپا یک جوان را داشتیم که مدال قهرمانی کین‌بوکس را کسب کرده بود. پرچم کنفدرالیسم را بر تن داشت. PDK در تلویزیون خود برای اینکه پرچم ما را نشان ندهد، نیمه‌ای [از تن] آن جوان را نشان می‌داد. به سبب آنکه پرچم ما را نشان نداده و برای

ما تبلیغات نشود. نسبت به تو دارای مبدا است. نمی خواهد به تبلیغات تو بپردازد. رفقای ما چه می کنند؟ پرچم PDK را هر روز نشان می دهند. اینچنین نمی شود. نمی توانی که در تلویزیون، رادیو، روزنامه و رسانه های خود فرهنگ سیستم را پخش کنی. باید فرهنگ خود را پخش کنی. امروزه در دنیا اصلی ترین جنگ، جنگ فرهنگی است. آنکه به خوبی خود را از نظر فرهنگی سازماندهی کند و جنگ آن را صورت دهد می تواند به نتیجه دست یابد. اکنون آمریکا در تلاش است فرهنگ خود را در تمام دنیا گسترش دهد. اگر تو با اصرار در فرهنگ خود، آن را نگسترانی، پابرجا نخواهی ماند. کادر این جنبش، باید این گونه درک کند.

انجام وظیفه، مبارزه در ازمیان برداشتن زشتی و پلیدی ها است

با این آموزش می خواهیم که روحیه و باوری ضعیف شده را نیرومند سازیم. هر کادر به خود، و خلق خود باور نموده و روحیه خواهد داد. در انقلابی گری روحیه و باوری موردی اساسی است. ببینید رهبری در سخت ترین شرایط چه چیزی را اساس می گیرد؟ این است که چگونه به خلق و جنبش، روحیه بخشیده و باوری را چگونه در آنها نیرومند کنیم. اگر که به تعلیمات رهبری بنگرید، این را خواهید دید. این نیمی از فعالیت های انقلابی گری است. اگر که تو به خلق و جنبش، روحیه نبخشی، آن انسان ها می توانند فعالیت کنند؟ خیر فعالیت نمی کنند. حتی گامی به جلو نیز بر نمی دارند. دشمن بی جهت نمی گوید که "اراده آنها را بشکنیم". شکست اراده نیز شکست روحیه و باوری است. فرماندهی ستاد کل ترکیه بیانیه یی را صادر کرده بود. گفته بود که «PKK باید بفهمد که دیگر نمی تواند به راحتی در جنوب زندگی کند. در مقابل ارتش ترک هیچ شانسی ندارد.» در اصل به این صورت می خواهد ایجاد فشار نماید.

اکنون در بسیاری از رفقای ما تخریب روحیه و باوری به صورت هنر آشوبگری درآمده است. چگونه می تواند کادر را نسبت به سازمان، رفقای خود و خلق خود بی اعتماد سازد. انگار که تمامی وظیفه او این است که در محیط، باوری و روحیه را متزلزل سازند. این وظیفه جاسوس نیروهای اشغالگر و استعمارگر است. کادر این جنبش، نمی تواند چنین کاری انجام دهد. در لحظه یی که چنین کاری را انجام دهد، کادربودنش خاتمه یافته است. چونکه به سیستم خدمت می کند. این به معنی انتقاد نکردن از رفقای ما و محیط ما نیست. البته که انتقاد خواهی کرد. انتقاد، تزلزل روحیه، باوری و غیبت کردن نیست. انتقاد، تشریح موارد نادرست است. اکنون بسیاری از

رفقای ما بدی را پراکنده و هر چیزی را به شکل بدی جلوه می‌دهد. اما در جهت از میان برداشتن آن نیز هیچ تلاشی صرف نمی‌کند. در حالی که انقلابی بودن بر زبان راندن بدی‌ها نیست. بلکه از میان برداشتن بدی‌هاست. اگر که چنین نکنی، وضعیت تو نیز مهلک می‌شود. وظیفه تداوم مبارزه تا از میان برداشتن زشتی‌ها و پلیدی‌هاست.

با این آموزش می‌خواهیم که مفهوم تاثیرات مدرن و پست‌مدرن را در محیط خود پاک سازیم. می‌خواهیم واقعیات رهبری را از هر جهت حاکم گردانیم. برخی از کادرهای مان با عدم اساس گرفتن رهبری و جنبش، به جای آن مدرنیسم و پست‌مدرنیسم را اساس می‌گیرند. در حالی که امروزه، حتی متفکران کاپیتالیست نیز، مخالف مدرنیسم هستند. این‌ها خود را پست‌مدرن می‌نامند. فلسفه‌ای را که این‌ها نمی‌پذیرند، متاسفانه برخی از رفقای مان برای خود همچون ملاک قرار می‌دهند. این چگونه کادری است؟ نمی‌توان بدان معنا بخشید. حتی صاحبان مدرنیسم نیز، مدرنیسم را ترک گفتند. اکنون پست‌مدرنیسم، این مفهوم که چگونه کاپیتالیسم را سر پا نگه دارم، را اساس می‌گیرد. بدین صورت سیستم کاپیتالیست را مورد انتقاد قرار می‌دهد. یعنی هم پست‌مدرنیسم و هم ما نیز کاپیتالیسم را مورد انتقاد قرار می‌دهیم. حتی همان انتقادات مشترک را می‌نماییم. فقط آماج و هدف انتقادات مان متمایز است. در اینجا آنکه جنبش را به خوبی درک نکرده باشد هم خود و هم جنبش را به حال قربانی درمی‌آورد. بعضی از رفقا کتاب‌های نویسنده های پست‌مدرن را برای خود اساس می‌گیرند. جنبش را در این خط مشی می‌بینید. این اشتباه را چگونه مرتکب می‌شود؟ نه اینکه رهبری در دیدارهای خود با و کلامی گوید من آن کتاب‌ها را خواندم. رفقا نیز این‌طور فکر می‌کنند که رهبری خط مشی را با این کتاب‌ها ایجاد کرده است. با تصور این که بدین صورت اگر ما نیز این کتاب‌ها را بخوانیم بر خط مشی رهبری مسلط می‌شویم. رهبری این کتاب‌ها را می‌خواند. به برخی نتایج نیز می‌رسد. این صحیح است. اما رهبری بوسیله این کتاب‌ها خط مشی خود را تعیین نمی‌کند. تو خط مشی رهبری را در این کتاب‌ها نمی‌یابی، رهبری به شکلی واضح بیان می‌کند. چونکه رهبری درک نمود که بعضی‌ها در این اشتباه بسر می‌برند. بدین لحاظ رهبری گفت که این کتاب‌ها را می‌خوانم اما با این‌ها هیچ‌گونه ارتباطی ندارم. خط مشی من خارج از این‌هاست. صحیح است که بعضی از کتاب‌ها را می‌خوانم اما خط مشی من غیر از این‌هاست. برای مثال می‌توانم اسم بعضی از رفقا را بگویم. مثلاً رفیق آ. در واقع رفیق خوبی هستند. در مورد کنفدرالیسم مقاله‌ی را نوشته بود. حتی به صورت کتاب درآورده

بود. آن کتاب را خواندم. هیچ ارتباطی با [اندیشه‌های] رهبری ندارد. کنفدرالیسم را چگونه بیان می‌کند؟ می‌گوید که «امروز نمی‌شود، در مراحل آتی ممکن است.» رهبری چیزی را که حتی برای امروز متحقق نشود، پیش روی جنبش نمی‌گذارد. اولاً رهبری را نمی‌شناسد. تحقیق کنفدرالیسم برای روز قیامت نیست. امروز متحقق خواهد شد. مثلاً به نظر پست‌مدرنیست‌ها آنچه که تک باشد پذیرفته نمی‌شود. آنچه که اساس می‌باشد اکثریت است. با هر آنچه که تک باشد مخالف هستند. همچنین طبق مفهوم آنها خلق "تک" بوده و به سبب اینکه تک بودن را ابراز می‌کند نباید پذیرفته شود. رفیق A نیز می‌گوید که «خلق وجود ندارد» ما نسبت به رهبری، رهبری خلق می‌گوییم. رهبری نیز گفتند «این را با شرافتم تمثیل می‌نمایم». مطابق نظر رفیق A نمی‌توانیم بگوییم رهبری خلق! چونکه خلق وجود ندارد. اگر ما هم چنین در نظر بگیریم. رهبری خلق نیز ممکن نیست، چونکه خلق وجود ندارد.

بر این اساس زندگی کاپیتالیسم، جریان می‌یابد. تو نمی‌توانی آن مفهوم سیستم را در میان جنبش بگسترانی. این‌ها گویا به مخالفت با تک‌بودن، "کثرت‌گرایی" می‌گویند اما در کنار این نیز فردگرایی را رواج می‌دهند. این جنبش سیستم خود را بر فردگرایی، بنا نکرده است. سیستم ما بر پایه اکثریت است. کمونالیسم دموکراتیک را اساس می‌گیریم. یعنی اینکه نوشته‌یی که رفیق نوشته هیچ ارتباطی با افکار رهبری ندارد. رفقا این را به صورت کتاب توزیع کرده‌اند. حتی این مقاله را به ترکیه نیز فرستاده‌اند. ما هم گفته بودیم که توزیع نکنند. رفیقی در آنجا وابسته به نهاد "اوزگور یورتاش" با گفتن اینکه مسوولیتش را برعهده می‌گیرم کتاب را چاپ نموده است. بعد رفیقی که کتاب را چاپ کرده بود به اینجا آمد. از او سوال کردم که "این مسوولیت را چگونه عهده‌دار شدی؟ به نام این جنبش، کتاب را نشر و پخش می‌کنی. می‌توانی جوابگوی این مسوولیت شوی؟ این جنبش این گونه عهده‌دار مسوولیت نمی‌شود.

در گذشته، ما مجله پیشمرگه را منتشر می‌کردیم. این مجلات را از طریق ایران به اروپا می‌فرستادیم. من و رفیق یوسف. (رفیق یوسف بعدها در مדיات شهید شد.) با هم به اداره پست [در ایران] رفته تا مجله‌ها را بفرستیم. به جهت اینکه مجله به زبان لاتینی بود، ایرانی‌ها از آن نمی‌فهمیدند. به این سبب به ما گفتند که «به وزارت ارشاد برویم و از آنجا اجازه بگیریم وگرنه قبول نمی‌کنیم.» چونکه نمی‌دانستند که در مجلات چه چیزهایی نوشته شده است. بدین لحاظ می‌ترسیدند. ما نیز تصمیم گرفتیم بدانجا برویم. اما در آنجا نیز کسی زبان لاتینی بلد نبود. به علت اینکه کسی از آن نمی‌فهمید، مجله را از کسی به دست کس دیگری حواله می‌کردند. به آنها

گفتیم که در اینجا «کسی مسوول وجود ندارد؟» گفتند که ما هستیم.» من هم گفتم "مادامی که شما مسوول هستید، پس تصمیمی بگیرید." بعد مدیر آنها آمد پرسید «این چیست؟» من هم گفتم که در باره "تاریخ عثمانی هاست." پرسید «در میان آن بر علیه جمهوری اسلامی چیزی وجود دارد؟» من هم گفتم تاریخ عثمانی کجا، جمهوری اسلامی کجا؟ بعد به من گفت که «آن را امضا می کنیم اما مسوول آن تو هستی.» من هم گفتم که امضا کنید مسوولیت آن را بر عهده می گیرم. البته که در این مورد من هیچ گونه مسوولیتی ندارم. تمامی مسوولیت ها عاید مسوول است. رفیقی نیز که در ترکیه کتاب را چاپ نمود، همچون مدیر ایرانی عمل کرده است. در این جنبش، مسوولیت پذیری بدینگونه ممکن نیست. بایستی همیشه خط مشی جنبش را مبنا قرار دهی و در مقابل هر آنچه که خط مشی را پس براند بایستی. در میان ما عهده دار شدن مسوولیت چنین است. بدین صورت رفقا بایستی خط مشی را از رهبری بیاموزند. اگر که درک رهبری و خط مشی را خواهیم، بایستی وارد عرصه منطق رهبری شویم. آنگاه قادر خواهیم بود خط مشی را درک نماییم. هر کدام که خارج از خط مشی باشد را می توان تشخیص داد. اگر که خط مشی را نفهمی، هر چیز را بعنوان خط مشی در نظر می گیری. کتاب یکی از رفقا را می خوانی، می گویی «رفیق ماست.» رفیق ما نیز در ترکیه این گونه اندیشیده است. با خود گفته که رفیق آن نیز رفیق ماست. ممکن نیست مفهوم بد و اشتباهی داشته باشد.» البته که رفیق ماست شاید چند بار نیز با مرگ روبه رو شده باشد. مساله این نیست. از اینرو بدینگونه سطحی، نمی شود. اگر که اینطور برخورد کنی، جنبش را با مشکلات جدی روبه رو می سازی. برای این نیز هیچ کس خط مشی را نه از نویسندگان پست مدرنیسم بلکه باید از رهبری درک نماید. ما می خواهیم که خود را از همه این ها رها سازیم. می خواهیم با فلسفه سیستم خود زندگی کرده و آن را پیشبرد دهیم. برای توانایی در انجام این کار نیز باید وارد ذهنیت و خط مشی جنبش شویم.

با این آموزش می خواهیم با خط مشی رهبری، حزب، خلق و ارزش های خود زندگی کنیم. قصد داریم آنانی که نمی خواهند در محیط مان اینچنین زندگی کنند و در [طرز زندگی] خود اصرار می ورزند، را از میان خود خارج کنیم. آنانکه افکار رهبری، حزب، خلق و ارزش های مان، را آگاهانه و یا ندانسته در زندگی خود نمی پروراند، ناگزیرند که خود را مورد بازنگری قرار دهند. باید تصمیم خود را بگیرند. یا طبق اندیشه و منش ما زندگی کنند یا نمی توانند در محیط مان بمانند. اگر که قرار خود را نگرفتی، جنبش با تو در جنگ خواهد بود. جنبش، مدارانمودن

با آنها را اساس نخواهد گرفت. این باید به خوبی درک گردد. چون این جنبش، جنبشی نیست که در میان خود، دشمنان را پیروراند. هم در درون جنبش مانده و هم نیز ایدئولوژی و فلسفه دیگری را تحمیل کنی چنین چیزی ممکن نیست. گرچه با اخلاط‌گرا طی مراحل مدارا شد. اما آن مرحله به اتمام رسید و جنبش وارد مرحله‌ی دیگری شده است. این حمله "با افکار رهبری زندگی کن و آنها را ترویج بده" بود. خوب، این به چه معنی بود؟ دیگر آن مدت زمان مداراگری تمام شد. هر کس مطابق واقعیت رهبری و حزب زندگی کرده و آن را ترویج خواهد داد معنی آن این است. در غیر این صورت، در بین ما نخواهد ماند. هیچ جنبشی، در درون خود مفاهیم خدمت به دشمن و چنین برخوردهایی را نمی‌پذیرد چونکه آن به نابودی جنبش منتهی می‌شود. مرگ جنبش ما مرگ خلق ما است. چونکه خلق ما هر چیز خود را در جهت پیروزی این جنبش به میان نهاد. امید، سرنوشت، پیروزی و همه چیزش به این جنبش وابسته است. بدین سبب هر کادر بایستی در رفتار و افکار خود صاف و صریح باشد، سطح مصمم بودن نیرومند بوده و بر این اساس، با ادغام در سازمان جوانی از خود را که در خدمت سیستم [حاکم] قرار دارند، جدا خواهد ساخت. در نتیجه آموزش، کادر این گونه خارج خواهد شد. در غیر این صورت کادر به مناطق (عرصه‌ها) نخواهد رفت و وظیفه‌ی را بر عهده نخواهد گرفت. حتی نمی‌تواند در میان این جنبش بماند. آنکه در میان ما باشد باید جنبش را از هر جنبه تمثیل نماید. اکنون بسیاری از کادرهای ما بجای مبنای گرفتن زندگی جنبش از هر جنبه، طبق دلخواه خود زندگی کرده و ملاک قرار می‌دهد. آنچه که مطابق آنها نباشد با آن زندگی نکرده و نمی‌خواهند هم زندگی کنند. حتی آنانی که طبق سازمان زندگی می‌کنند را می‌خواهند به خود شبیه سازند. خود اینچنین زندگی نمی‌کنند اجازه نمی‌دهند که دیگران نیز اینچنین زندگی کنند. کادر این جنبش، مادامی که به اینجا آمده است چه داوطلبانه باشد یا نه، مجبور به پذیرفتن فلسفه زندگی جنبش است. ممکن است برخی چیزها مطابق خواسته نباشد اما این را قبول خواهد کرد. مفهوم کادر و حزب از ما چنین می‌خواهد. نمی‌توانی بگویی "این جنبه‌اش خوب است می‌پذیرم این جنبه خوب نیست قبول ندارم". متأسفانه این مورد در برخی از رفقاً موجود است. این در میان حزب زندگی کاشکارانه می‌باشد. یا تو این حزب را نپذیرفته و از آن خارج می‌شوی، یا اینکه پذیرفته و طبق آن زندگی خواهی کرد. البته باید به اشتباه درک نگردد. در درون این حزب، به نام حزب موارد بسیاری صورت می‌گیرند. اما هیچ ارتباطی با حزب ندارند. مدیران و کادرهای ما تحت نام حزب، بر علیه حزب کارهایی انجام می‌دهند. این بدان معنی نیست آنها را قبول کنی. این‌ها

مسئله اشتباه هستند و از آن حزب نیست. ما این اشتباهات موجود را قبول نکرده و از میان برمی داریم.

واقعیت رهبری، برای آنان که نمی‌خواهند رهبری را همچون رهبری درک کنند، درک‌ناشدنی است

یکی دیگر از مشقت‌هایی که کادر با آن روبه‌روست، عدم توانایی در درک رهبری است. می‌گویند که "رهبری دارای ژرفای فکری بسیاری است، رسیدن به واقعیت رهبری بسیار دشوار است." خیر، این مفهومی بسیار خطرناک است. آنانکه نمی‌خواهند رهبری را درک کنند، نمی‌خواهند با افکار رهبری زندگی کرده و آن را ترویج دهند. رهبری غیر قابل درک نیست. همانا رهبری برای درک کردن وجود دارد، وظیفه کادر نیز درک رهبری است. اگر که بخواهد درک کند، می‌تواند درک کند. فقط آنانی که در این راستا تلاشی ندارند، یا اینکه می‌خواهد اما تلاش نمی‌کند رهبری را درک نخواهد کرد. مشکل اساسی اینجاست. هر کس رهبری را درک می‌کند. از این نظر کادر این جنبش رهبری را هر چه بیشتر درک می‌کند. اگر که کادر ما رهبری را درک نکند، چگونه افکار رهبری را در زندگی ترویج دهیم؟ اکنون حتی خلق نیز رهبری را درک می‌کند، حتی انسان‌های خارج از ما نیز رهبری را درک می‌کنند. اگر یک کادر بگوید من درک نمی‌کنم برای این است که نمی‌خواهد "درک کند". این منش چه کسی است. منش "شم‌دین ساکیک و سمیر" است. در تاریخ PKK آنهایی که گفتند "رهبری را درک نمی‌کنیم" این‌ها بودند. برخوردهای شان خداگونه بود. "خداست، انسان نمی‌تواند خدا را درک کند." همان گونه که در اسلامیت نیز چنین می‌گویند: "خدا قابل دیدن نیست، نمی‌توان او را درک کرد." آنها این گونه رهبری را تعبیر کردند. رهبری را به آسمان‌ها فرستاده و خود را نیز پیغمبر اعلان می‌کردند. این گونه خود را صاحب هر چیز می‌کردند. اگر افرادی می‌گویند "ما رهبری را درک نمی‌کنیم" چنین چیزی در آن نهفته است. می‌خواهند که خود را در جای رهبری قرار دهند. شم‌دین و سمیر چنین می‌کردند. رفقا بایستی از آن درس فرا گیرند. رهبری، رهبر خلق است. نه انسان‌های فرادست، بلکه انسان‌های فرودست را اساس می‌گیرد. حتی کسی که فاقد پتانسیلی نیز باشد، از اسلوب رهبری، رهبری را درک می‌کند. رهبری برای درک انسان‌ها می‌نویسد. اسلوب

غیر قابل فهمی را به کار نمی گیرد. چنین اسلویی (مبهم) را حاکمان به کار می گیرند که فقط کسان چون آنان بفهمند. رهبری نیز کسان زیردست و فرودست را مخاطب قرار می دهد. رهبری را باید این گونه درک کنیم.

همچنین همانگونه که کسانی می خواهند همچون خود باقی بمانند، می گویند "رهبری را درک نمی کنیم"، برخی ها نیز با گفتن "رهبری را درک نمی کنم" خود را به جای رهبری قرار می دهند. بعضی ها نیز می خواهند رهبری را از منطق خود بگذرانند. رهبری را نه بدان رهبری، بلکه همچون خود درک کردن، در کادر گسترش یافته است. یعنی به جای رسیدن به واقعیت رهبری، رساندن واقعیت رهبری را به واقعیت خود اساس گرفته و دارای منطقی مطابق خود می باشد. [مفهوم] رهبری را نیز به این منطق سوق داده می گوید "منطق من، منطق رهبری است". بدان جهت نیز می گوید که «من چگونه فکر کنم رهبری نیز همان گونه فکر می کند»، این نیز بسیار خطرناک است. کادر نباید رهبری را از منطق خود بگذرانند. باید رهبری، همچون رهبری درک گردد. وظیفه کادر، گذراندن رهبری از تفسیر خود نیست، بلکه درک کردن رهبری است. در تاریخ این جنبش، چندین بار روی داده است. لازم نیست بسیار دور رفت. در این اواخر اخلاک‌گراان چنین می کردند. تحت نام دموکراسی، عدالت و آزادی می گفتند که مفهوم رهبری را پسندیده و آن را گسترش خواهیم داد. مفهومی را که این‌ها گسترش دادند با رهبری هیچ ارتباطی ندارد. آنها رهبری را از غربال خود گذرانده بعد نیز می گفتند این مفهوم رهبری است و ما نیز مفهوم رهبری را می پسندیم. با این مفهوم خود، رفقای بسیاری را فریب دادند. مثلاً رهبری، مدافع دگرگونی بود. این‌ها نیز چنین موضعی داشتند. مثلاً در دگرگونی رهبری، نیرومندی خلق و سازمان و خنثی سازی توطئه، اساس بوده در دگرگونی اخلاک‌گراان، کل سازمان را تسلیم سیستم نمودن اساس قرار داده شده بود. بسیاری نیز با اعتماد به آنها قربانی شدند. آماج گروه‌های اخلاک‌گر- خائن، تحت نام دگرگونی، خارج ساختن جنبش از خط مشی رهبری و افتادن در خط مشی امریکا بود. جنبش را به خدمت سیستم کاپیتالیست درمی آوردند. بسیاری از رفقا این را درک نمی کردند چونکه نمی فهمیدند. می گفتند «صحیح است رهبری نیز همان چیزها را می گوید پس این‌ها رهبری را اساس می گیرند. بدین صورت ما نیز باید رهبری را اساس بگیریم.» بدین گونه این‌ها نیز وارد خیانت شدند. بعد از مدتی بعضی‌ها فهمیدند. اما به یک‌باره افتاده بودند. انسان کرد اگر که یک بار افتاد به سختی می تواند بار دیگر برخیزد. برای ممانعت از افتادن به چنین وضعیتی، لازم است رهبری را به خوبی درک کنیم. نباید اجازه دهیم که رهبری را

از غربال خود بگذرانند. وظیفه کادر این است که به واقعیت رهبری وارد شود. در این صورت است که به موقیعت کادربودن دست می‌یابد. اگر که کسی رهبری را درک نکرده و با رهبری انسجام نیابد، آن شخص صددرصد از سازمان گسسته می‌شود، جدا خواهد شد. در تاریخ این جنبش، چنین کسانی نهایتاً از ما جدا شده‌اند. کسی که نخواهد از ما جدا شده و تسلیم دشمن نشود، باید واقعیت رهبری را به خوبی درک کند. برای این نیز باید داوطلب بوده، و تلاش نماید. در غیر این صورت اگر قصد جداشدن را هم نداشته باشد، صددرصد به طرف دشمن، خواهد رفت.

با این آموزش می‌خواهیم مفاهیم موجود از جمله لیبرال، دگماتیک، ملی‌گرایی را در کادر و نهادهای مان، همچنین اقتدارگرایی در عرصه سیاسی را از محیط خود دور سازیم. چونکه این‌ها مفهوم سیستم حاکم کاپیتالیست است. این به معنای زندگی با افکار سیستم حاکم است. لیبرالیسم خط‌مشی این جنبش نبوده بلکه کاملاً برعکس، این جنبش، مخالف لیبرالیسم است. خط‌مشی این جنبش، بر خوردهایی همچون لیبرالیسم و رفرمیسم را نمی‌پسندد. خط‌مشی جنبش، رادیکالیسم است. رادیکال هم دموکراسی عمیق را اساس می‌گیرد. از این‌رو در خط‌مشی این جنبش، هیچ‌گاه لیبرالیسم، رفرمیسم، تسامح، مدارا، مزدوری، خیانت و تسلیمیت وجود ندارد. لیبرالیسم، فردگرایی را مبنا قرار می‌دهد.

کادر این جنبش نمی‌تواند لیبرالیسم، فردگرایی و حساب‌گرایی را مبنا بگیرد

معیار، اخلاق و زندگی این جنبش را به بازی می‌گیرند. می‌بینی که می‌گوید "من ندیدم"، به شرطی که به خود او انتقاد وارد نیاید و در تنگنا قرار نگیرد، از همه چیز چشم‌پوشی می‌کند. اگر که به منفعت او ضرری وارد آید قیامت به پا می‌کند اما خارج از منافع او اگر که منافع سازمان و خلق متضرر گردند، عین خیالش نیست. مثلاً اگر افرادی از سازمان و خط‌مشی سازمان دفاع کنند، می‌بینی بسیاری به آنها می‌گویند که «شما از سازمان، جنبش و خلق دفاع می‌کنید، به شما چه، چنین نکنید سیاست کنید، ارتباط خود را با کسی بهم نزنید چرا ارتباط خود را با اطرافیان خراب می‌کنید؟» با چنین گفته‌هایی نسبت به مدافعان جنبش، می‌خواهند آنها را زیر اتهام قرار دهند. بدین شکل با بی‌تأثیر ساختن‌شان به راحتی جوانب فردگرایانه و راحت‌طلبانه خود را به پیش

می‌برند. مشاهده می‌شود که بعضی کادرها در مقابل این‌ها خود را تحت فشار احساس می‌کنند بدین صورت سکوت اختیار می‌کنند. در حالی که باید در مقابل‌شان ایستاد. هنگامی که به تو گفت «تو از این سازمان دفاع می‌کنی» باید بگویی «بله من از آن دفاع می‌کنم، تو هم کادر این جنبش هستی، تو هم بایستی دفاع کنی، این فقط وظیفه من نیست، تو هم باید چنین کنی.» اگر چنین موضعی را اختیار کنی، نمی‌توانند زیر اتهامت قرار دهند. او آگاهانه چنین می‌کند، اگر تو از فرهنگ، اخلاق و زندگی سازمان دفاع نکنی، طرف مقابل در محیط آنچنان که می‌خواهد زندگی می‌کند. حتی با نیرومند ساختن آن در محیط سازمان، سازمان را نیز به خود شبیه خواهد کرد. کادر این جنبش، نمی‌تواند لیبرالیسم، فردگرایی و محاسبه‌گری را اساس گیرد. در حساب او باید خلق و سازمان وجود داشته باشد. حزبی شدن از ما چنین می‌خواهد. خیر، «من از کسی انتقاد نمی‌کنم هیچ کس هم مرا مورد انتقاد قرار ندهد، با همدیگر مدارا کنیم، چشم‌پوشی کنیم»، مخرب‌تر از این ممکن نیست، مرگ این جنبش است. بعضی‌ها نیز به اصطلاح با لیبرالیسم به مخالفت می‌پردازند. در مقابل لیبرالیسم می‌ایستند. فقط می‌خواهند که با طرز خود به این امر بپردازند. این‌ها نیز نمی‌توانند از سازمان دفاع کنند. حتی این نیز همچون لیبرالیسم، برخوردهای خطرناکی را پدید می‌آورد. جنبش نه لیبرالیسم و نه سکتاریسم را هیچ‌گاه نپذیرفت. کادر با اسلوب سازمان، پاسخگوی اشتباهات و کاستی‌ها بوده و آنها را از میان برخواهد داشت. در این صورت جنبش متوجه ضرر و زیان نمی‌شود. لیبرالیسم هیچ‌گاه دستاوردی برای ما نداشته است. جنبش‌های لیبرال که مسامحه‌گر و با منطق مدارا برخورد می‌کنند را ببینید؛ این‌ها همیشه شکست خورده‌اند. اگر تو در میان جنبش در راستای راهبرد ایدئولوژیک و مبارزه سازمانی حرکت کنی، می‌توانی انسان‌ها را جذب کرده و موجب گام برداشتن آنها شوی. ببینید هر جا که فعالیت‌های ایدئولوژیک و سازمانی قوی باشد در آنجا مشکلاتی از جمله فرار، فقدان روحیه و باوری به میان نیامده‌اند. چونکه با هدف انقلاب به این سازمان آمده‌اند. به وسیله چه چیزی به انقلابی‌گری خواهند پرداخت؟ واقعیت این سازمان. تو این واقعیت را به او داده و به حالت نیروی چاره‌یابی درآورده، او نیز انقلابی‌گری خواهد کرد. روحیه و باوری را این چنین کسب خواهد کرد. اگر که چنین کاری نکنی، هر چیزی را در زندگی او رخ دهی، آنجا دچار فساد می‌شود. این نیز به معنی مرگ سازمان است. مدارا کردن بعضاً استثناست، خط مشی نیست. من هم با فرهاد مدارا کردم. هدف من نگه‌داشتن او در درون سازمان، همراه کردن او با سازمان بود. نمی‌خواستم به سازمان ضرر برساند. این برای یک مرحله بود، مرحله‌ی بعدی بود که با اسارت رهبری آغاز شده و

تا سال ۲۰۰۲ ادامه داشت. در سال ۲۰۰۲ دیدم که گامی برنمی‌دارد. بدین صورت از مدارا کردن با فرهاد دست برداشتم. این گونه ممکن است، فرهاد یک مورد استثناست. حتی مدارا کردن و مسامحه کردن بایستی در جهت منافع این سازمان باشد. اگر که نتیجه گرفتی، باید بلافاصله بدان خاتمه دهی. این نمی‌تواند خط مشی باشد. متأسفانه این مورد در بسیاری از رفقای مان به حالت خط مشی درآمده است. مسامحه و مدارا خط مشی شده است. زندگی کردن با هر گونه اشتباه، خط مشی شده است. این بیشتر از طریق مدیریت انجام می‌گیرد. برای حفظ جایگاه خود، کسی را مورد انتقاد قرار نمی‌دهد، مادیات را توزیع می‌کند، از هر جنبه مسامحه و مدارا را اساس می‌گیرد. با چنین مدیریتی هیچگونه سازماندهی و پیشرفتی تامین نمی‌شود.

بدین لحاظ کادر باید خط مشی جنبش را اساس گیرد. هر چقدر لیبرالیسم خطرناک بوده و سازمان را با شکست مواجه سازد، دگماتیسم نیز سازمان را با این شکست روبه‌رو می‌گرداند. دگماتیسم به چه صورتی در زندگی کادر وجود دارد؟ هر چیزی را به شکل آماده، از سازمان انتظار دارد، خلاقیت را اساس نمی‌گیرد. هر آنچه را که سازمان می‌گوید اساس می‌گیرد. به این مفاهیم که "غیر از این‌ها چه کار باید انجام دهد، به نیازهای سازمان چگونه جواب دهد و امکاناتی که سازمان در اختیار قرار داده است را چگونه ارتقا دهد" نمی‌شود. دارای چنین طرز فکری است: "اگر که سازمان به من چیزی دهد، می‌دهد، در غیر این صورت نمی‌دهد." بعضی‌ها به منظور تقویت بیشتر دگماتیسم، می‌گویند که «سازمان به من چیزی نگفته و برای انجام کاری به من دستور نداده.» کادر با چنین دگمایی زندگی می‌کند. یعنی خود را از نو نمی‌سازد، نیرو و ابتکار عمل را در خود مستقر نمی‌سازد. در انتظار هر چیز آماده است. حتی حق آنچه را که سازمان به صورت آماده می‌دهد، را ادا نمی‌کند. همان گونه که دریافت کرده، وارد عرصه پراکتیک می‌گرداند. نزد او "اگر این گونه باشد می‌شود، وگرنه نمی‌شود." یعنی هیچ بدان فکر نمی‌کند تصمیمی را که سازمان اتخاذ کرده، در زندگی چگونه به جای آورده و به نتیجه برساند، این گونه با دگماتیسم زندگی می‌کند. یعنی مواردی از سازمان را از بر نموده و بر زبان می‌رانند. این به چه معنی است؟ جوابگوی سوالاتی چون "سازمان از ما چه می‌خواهد"، نیست. بدین صورت نیز ابتکار عمل و خلاقیت چندان گسترش نمی‌یابد. از اینرو نیز وضعیت به میان آمده را درک نکرده و نمی‌تواند تدابیری در مقابل آن اتخاذ کند. می‌گوید «سازمان چنین خواسته بود.» اگر مطابق میل او نباشد، می‌گوید «سازمان چیزی به من نگفته، از من چیزی نخواست، انتظار

داشتیم که سازمان به من چیزی بگوید.» این بیانگر دگماتیسم است. کادر باید خود را از این شرایط رها سازد. هر چیزی را از سازمان انتظار نداشته باشد، همزمان باید خود نیز بیاندیشد. کادربودن اینگونه ممکن می‌شود. آنکه خود را تغییر ندهد و به حالت نیروی چاره‌یابی درنیامده، انسیاتیو و مصمم بودن را در شخصیت خود بسط نداده و کادری را که دائماً با آنچه که آماده است حرکت می‌کند، ما در وجود او نشاط و سرزندگی نمی‌بینیم، خشک است. کادر ما مجبور است که خود را از این وضعیت بیرون آورد.

همچنین کادر باید خود را از ملی‌گرایی نیز منزّه سازد. اگر بلحاظ خط مشی مسلط شود، می‌تواند از ملی‌گرایی رهایی یابد. امریکا و سیستم موجود به‌منظور ایجاد حاکمیت خود در کردستان، با ارایه یک سری امکانات به انسان کرد، می‌خواهد که در او ملی‌گرایی را بسط دهد. برای این هم به تبلیغات می‌پردازند. می‌گویند «PKK هیچ کاری نکرده، نمی‌تواند بکند. ما در اینجا برای شما دولت ایجاد کردیم. اگر که شما می‌خواهید با کردبودن خود زندگی کنید، این مورد به وسیله ما امکان‌پذیر می‌شود. بیایید به شما هر چیزی می‌دهیم». در وجود انسان کرد هم که حسرت دولت و قدرت وجود دارد. البته که با این پروپاگانداها نیز بی‌گمان تحت تاثیر قرار می‌گیرند. اینها برای اینکه بر PKK موثر واقع شده و توده اش را تحت حاکمیت خود درآورند، چه می‌گویند؟ می‌گویند که «آن PKK قدیم نمانده است.» حتی نسبت به رهبری نیز چنین افتراهایی مبنی بر اینکه «رفت و تسلیم ستاد کل ترک شد. همه ارزشها را اینگونه به ترکها تسلیم کرد.» را بر زبان می‌رانند. با اینگونه افتراها جنگ را بر علیه جنبش به پیش می‌برند. هدف آنها این است که با بی‌تاثیر ساختن PKK، کردستان را تحت نظارت خود قرار دهند. این پروپاگانداها بر روی انسان عامی موثر واقع می‌شود. حتی بر بعضی از کادرهای ما نیز تاثیر می‌گذارند. برای دور ساختن این گونه مفاهیم خطرناک از خلق ما، در ابتدا بایستی کادر خود را از ملی‌گرایی رها سازد. می‌بینی که بسیاری از کادرهای ما، نه به پروگانداهای جنبش بلکه به پروپاگانداهای PDK و YNK می‌پردازند. ناگهانه این را انجام می‌دهد. مثلاً به تلویزیون ROJ که می‌نگریم، می‌گوید که «بر علیه جنوب اوپراسیون شده است» خیر در جنوب هیچ‌گونه اوپراسیونی وجود ندارد. اوپراسیون در مقابل PKK انجام می‌شود. حتی نیروهای جنوب نیز در میان این اوپراسیونها جایی گرفته، و به وسیله اینها انجام می‌گیرد. بارزانی برای فریب دادن کردها، می‌گفت که «با کوندالیزا رایس دیدار نمی‌کنم» با او تشکیل جلسه داده، بعد هم می‌گوید «با رایس دیدار نمی‌کنم» این چیست «من مخالف مبارزانه‌ای صورت گرفته هستم، از کردها دفاع می‌کنم.»

اینگونه می‌خواهد کردها را فریب دهد. به‌رغم اینکه اوپراسیون به منظور تصفیه PKK صورت می‌گیرد، رفقای ما با شرکت در پانلها می‌گویند «در مقابل جنوب اوپراسیون» بدین وسیله به نیروهای جنوب خدمت می‌کند. این تاثیر ملی‌گرایی ست. در صورتی می‌توانی به نتیجه دست یابی که میان خود، PDK و YNK تفاوت قائل شوی. خیر اگر تحت نام ملیت و برادری، تمایز خود را بر ملا نسازی، چیزی به نام PKK در میان نخواهد ماند. البته که می‌توانی به نام «ملت بودن» بعضی چیزها را در اولویت قرار دهی، اما نمی‌توانی هر چیزی را فدا نمی‌کنی. اگر که چنین کنی، خط‌مشی آنها را پذیرفته‌ای. مورد حائز اهمیت این است که بتوانی آنها را وارد خط‌مشی خود کنی. باید جنگ خط‌مشی را سامان دهی. در کادر ما چه چیزی بروز می‌یابد؟ یا با مقابله با ملی‌گرایی آن را کاملا رد می‌کند، یا تحت نام «ملی‌بودن»، ملی‌گرایی را پذیرفته و آن را اساس می‌گیرد. کادر باید از این وضعیت بیرون آید چون که بسیار خطرناک است. به این صورت در این آموزش باید، ایدئولوژی، فلسفه، سیاست، مفهوم سازمان و عملیات و بر اساس اینها فرهنگ و اخلاق خود را حاکم گردانیم. تا کادرهایمان تحت تاثیر لیبرالیسم، دکماتیسم، و ملی‌گرایی قرار نگیرند.

در فلسفه ما «غیرممکن»، و «بی‌اهمیتی» وجود ندارد

با این آموزش می‌خواهیم، با از میان برداشتن فلسفه دشمن، فلسفه خود را حاکم گردانیم. اکنون در بسیاری از کادرهای ما، فلسفه دشمن به شکل نیرومندی امکان حیات یافته است. این امر چگونه خود را بروز می‌دهد؟ «اشکالی ندارد، بی‌خیال» این فلسفه دشمن است. دشمن در کردستان با این فلسفه، به نتیجه دست یافت. رهبری و PKK در مقابل این فلسفه جنگ بزرگی را پیشبرد دادند. با بی‌تاثیر ساختن فلسفه دشمن، و حاکم گشتن فلسفه خود، نتیجتاً در کردستان پیشرفت‌هایی بوجود آمد. کادر این جنبش نمی‌تواند بگوید «چیزی نمی‌شود، بی‌خیال». چون که در فلسفه ما «غیرممکن»، «بی‌خیال» وجود ندارد. در فلسفه ما هر چیز دارای معنایی است. ناگزیری که به هر چیزی معنا بدهی. می‌بینی که در بسیاری از کادرهای ما مفهوم «غیرممکن»، «بی‌خیال» گسترش یافته. این موجب بی‌باوری، بی‌روحیه‌ای، و تسلیمیت می‌شود. در فلسفه ما چنین چیزی وجود ندارد، برعکس مقاومت وجود دارد. چیزی را که این جنبش شایسته انسان

خود می‌داند، پیشرفت، پیروزی و کسب نتیجه است. عکس این موارد را نمی‌پذیرد. همزمان نیز همچون جرم برمی‌شمارد زیرا دشمن، عقب ماندگی، عدم یادگیری و پیروزی را در شان انسان کرد دیده است. بدور از نیروی چاره‌یابی، و دایم همچون برده ماندن را لایق ما می‌داند، در این صورت نیز می‌تواند به حاکمیت خود ادامه دهد. ببینید همه نیروهای اشغالگر، می‌خواهند این را به کردها بقبولانند. پس در مقابل این فلسفه، رهبری فلسفه خود را گسترش دادند. رهبری به انسان کرد گفت که «می‌توانی، باید به انجام برسانی، و نتیجه حاصل کنی» چون با پذیرفتن عدم موفقیت، نمی‌توانی در کردستان هیچ چیزی بیافرینی. تو باید بگویی که «من می‌توانم، انجام می‌دهم و نتیجه خواهم گرفت» در این امر نیز، اصرار کنی. واقعیت جنبش و فلسفه‌اش این است.

در مورد خود نیز بگویم. من نیز یکی از کسانی هستم که در سازماندهی حزب در سال ۱۹۷۹ جای گرفتم. دشمن بر ما هجوم آورد، ضربه خوردیم، کم مانده بود تصفیه شویم. این وضعیت خود را مسئول می‌دیدم. اما از این مسئولیت‌پذیری نتیجه‌گیری اشتباهی نمودم. خواستم آن را نیز متحقق سازم. یعنی گفتم که تحت مسئولیت من سازمان، ضربه خورد. البته این نیز عدم موفقیت مرا در سازماندهی حزب آشکار ساخت. بدین لحاظ نیز «بگذار رفیقی دیگر این سازماندهی را انجام دهد، من نیز در خدمت او فعالیت کنم. راه صحیح نیز همین است، منافع سازمان نیز همین را می‌طلبد» هنگامی که خواستم چنین کاری کنم، رهبری به من گفت که «توقف کن». به من گفت «یا باید با واقعیت این جنبش در میان جنبش بمانی، یا نمی‌توانی در اینجا بمانی» هنگامی که رهبری این را به من گفت دنیا بر سرم خراب شد. با خود گفتم «من چه کار کرده‌ام که رهبری اینگونه با من سخن گفت، کار اشتباهی نکردم، در پی مقام خود نیز نیستم، کاملاً به فکر منافع سازمان هستم» بعد که بیشتر فکر کردم متوجه صحت گفته‌های رهبری شدم. چون من در میان سازمان، خط مشی دشمن را اساس گرفته بودم. دشمن برای قبولاندن شکست بر ما، از هیچ چیزی دریغ نمی‌ورزد. من چه کار کردم؟ شکست را پذیرفتم. با گفتن «من نتوانستم انجام دهم یکی دیگر این کار را انجام دهد»، در واقع شکست را قبول کرده بودم. در حالی که در خط مشی رهبری شکست وجود ندارد. باید دایم بر پیروزی پافشاری کنی. انسان کرد را فقط بدینگونه می‌توانی نجات دهی. در غیر این صورت خط مشی دشمن را قبول کرده‌ای. در اینجا صداقت نیز ممکن نیست. من هم آن را همچون صداقت در نظر می‌گرفتم. خیر چنین نیست. صداقت چیست؟ صداقت از میان برداشتن شکست است. صداقت نه آن است که شکست را بوسیله دیگری از میان برداری. مادامیکه تو خراب کرده‌ای، آنکه باید درست کند

نیز تو می باشی، صداقت این است. هر چیز غیر از این، گریز از مسئولیت پذیری است. اکنون بسیاری از کادرهای ما، خراب می کند. بعد نیز می گوید «سازمان درست کند» این را نیز همچون صداقت تلقی می کند. فلسفه این جنبش از ما چه می خواهد؟ نباید در مقابل دشمن شکست را بپذیری در غیر اینصورت، با افکار دشمن زیسته و آن را ترویج داده ای. رهبری نسبت به من با این گفته که «یا باید با واقعیت این جنبش بمانی یا نمی توانی بمانی» چنین مقصودی داشتند. زیرا رهبری مشاهده کردند که من، نه خط مشی سازمان بلکه خط مشی دشمن را اساس گرفته ام. اگر که در میان سازمان، دشمن را تمثیل نمایی، سازمان ضربه می خورد. اکنون بسیاری از رفقا نمی دانند با چه افکاری زندگی کرده، چه چیزی را ترویج داده و چه کار می کنند. بعد نیز می گوید، «من کادر هستم، به سازمان پایبندم و صادقم» هنگامی که او را مورد انتقاد قرار می دهی، می گوید «چگونه مرا PKK ایی نمی بینی» فوراً قیامت به پا می کند. چرا؟ چون که با شخصیت جامعه، در میان جنبش زندگی می کند، بدین جهت است. کادر باید خود را از این وضعیت رها سازد.

فلسفه این جنبش، شیر گرفتن از بز نر است، نه از بز پستاندار. هر کس می تواند از بز ماده شیر بگیرد. این هنر نیست. آنچه که مهم است، این است که بتوانی از نرینه شیر بگیری. برای اینکه با این فلسفه حرکت نمودیم، دستاوردهایی خلق کردیم. این جنبش، جنبش اراده است. حرکت با اراده خود و عظمت بخشیدن به اراده، اساس می باشد. موقعی که همه می گفتند «نمی شود» جنبش گفت «می شود». آن را نیز به اثبات رساند. نه اینکه نسبت به رهبری نیز می گفتند «محالات را انجام می دهد»، صحیح است. مطابق آنها غیرممکن بود اما مطابق رهبری، امکانپذیر بود. کادر این جنبش، باید این فلسفه را برای خود اساس گیرد. در این صورت می تواند کادر شود. آنهایی که می گویند، «غیرممکن است، بی خیال، از این کار چیزی حاصل نمی شود» کسانی هستند که خواهان انجام فعالیت نمی باشند. اینها انقلابی نیستند از هر جنبه با سیستم زندگی می کنند و کسانی هستند که صد در صد خیانت خواهند کرد. حتی اگر در درون سازمان نیز باشد، از بودنی بطور فیزیکی فراتر نرفته و نهایتاً به خیانت منجر خواهد شد.

با این آموزش، می خواهیم فلسفه رهبری را در وجود خود حاکم گردانیم، همچنین این منش کادر که هر چیز را از خلق و سازمان می طلبد، از میان برداریم. کادر فقط میتواند امکان انقلابی گری بخواند. رهبری فقط امکان فعالیت را از خلق خواستار شد. همه چیز را با این فعالیت

خود آفرید. کادر باید این را اساس گیرد. کادرفقط می تواند بگوید «سازمان مرا بپذیرد و به من امکان فعالیت ارایه دهد». کادر کسی است که درست می کند، اگر که وجود داشته باشد، نیز بر آن افزوده و ارتقا می دهد. اکنون بسیاری از کادرهایمان می گویند «اگر که امکانات وجود نداشته باشد من نمی توانم کار کنم» این مفهوم مامور می باشد. حتی آنچه را که سازمان می دهد اندک دیده و نمی پذیرد، بیشتر از آن را می خواهد. در این جنبش اینگونه نمی شود. هنگامی که رهبری به سوریه رفت، کسی امکانی در اختیارش نگذاشت. رهبری خود، امکانات خود را آفرید. هیچوقت نگفتند «در آنجا امکاناتی وجود ندارد، من بدانجا نرفته و کار نمی کنم» اکنون در بسیاری از کادرها چنان مفهومی وجود دارد که اگر به او بگویی «به آن منطقه برو و برای سازمان، عرصه فعالیتی ایجاد کن» خواهد گفت «من نمی روم». چرا؟ چون که می گوید «چگونه بروم در آنجا نه امکانات وجود دارد و نه رابط، سازمان به من رابط دهد تا بروم و فعالیت کنم» مادر من نیز می تواند این کار را انجام دهد. اکنون پدرم برای مادرم امکاناتی را فراهم نموده، مادرم نیز خانه را اداره می کند. این هنر نیست. اکنون اگر که به بسیاری از رفقا بگویی «تو برو، باید هم انقلابی گری کنی و هم زندگی خود را اداره کنی» خواهد گفت «من نیامده ام که برای سازمان حمالی کنم» بعضی ها به دوره آموزش PKK آمده بودند. در این مراحل انتشار (موضع گیری) می گفتند، «ما برای آموزش آمده ایم یا برای نظامی گری؟» در حالی به آموزش PKK آمده بودند، که به میزان آسمان و زمین از PKK بدور بودند. من نیز گفتم «آنها را بخوبی مورد مواخذه قرار دهید، یا این مفهوم خود را اصلاح خواهند کرد یا یک ثانیه نیز در درون PKK نخواهند ماند.» کادر PKK نمیتواند اینگونه باشد. اگر یک روز PKK را در اختیارش بگذاری، PKK به پایان می رسد. اکنون سازمان امکانات بسیاری را در اختیار می گذارد، می گوید «کم است» اگر بگویی که «امکانی وجود ندارد. برو خودت احیا کن» هیچک از آنها نمی مانند. اگر یک روز گرسنه بماند به سوی PDK و YNK می روند. در حالی، آنانی را که بنیاد این جنبش را ساختند، روزها گرسنه ماندند. ماهها و سالها هم حمالی کردند، هم انقلابی گری. رفیق حقی قرار در آدانا با حمالی کردن، هم زندگی خود و هم اطرافیان خود را تامین می کرد، همزمان نیز با فرستادن پول برای رفقا در آنکارا، به امرار معیشتی آنها نیز یاری می رساند. واقعیت جنبش این است. بعضی از رفقا به خوراک دسترسی ندارند، در اینجا غذا هست. می بینی که می گوید «ما مجبوریم که هر روز، عدس و لوبیا بخوریم؟» بسیاری از انسانهایمان در سطل اشغالها غذا را جمع می کنند. همگی آنها نیز میهن دوستانی هستند که به ما یاری می رسانند. تو نیز می گویی «من هم

برای خلق کرد می‌جنگم» تو با چه حقی اینگونه زندگی می‌کنی؟ از اینرو سازمان و خلق هر آنچه را که به تو داد، باید آن را در خدمت خلق و سازمان قرار دهی. اگر به خلق و سازمان چیزی نداده‌ای، این حق را نیز نداری که چیزی طلب نمایی. به رغم اینکه بعضی‌ها برای سازمان و خلق به اندازه یک سرسوزن هم فایده نداشته‌اند، طلب کردن هر چیزی از خلق و سازمان را نیز، حق خود می‌دانند. این بی‌وجدانی است.

در بینش این جنبش، نه مادیات بلکه معنویات اساس می‌باشد

در این آموزش می‌خواهیم منش مادیات‌گرایی را در محیط خود از میان برداریم. در مفهوم این جنبش نه مادیات، بلکه معنویات مبنا قرار داده می‌شود. آنچه که به انسانیت زندگی می‌بخشد، معنویات است. در جایی که مادیات مبنا گرفته شده در آنجا فساد و پلیدی پدید آمده است. در تاریخ ظهور همه حرکت‌ها بر ضد فساد و پلیدیها مبارزه صورت گرفته شده است و هدف آنها از میان برداشتن فسادها و پلیدی‌هاست مادیات همان است که انسانیت را تخریب کرده، آنچه را نیز که به انسانیت زندگی بخشیده معنویات است. به این لحاظ در فلسفه این جنبش معنویات مبنا گرفته می‌شود. اما مشاهده می‌شود که در بسیاری از رفقایمان مادیات اساس گرفته می‌شود. حتی معنویات را جدی نمی‌گیرد. بسیاری از رفقای ما از خلق و سازمان، می‌ریزند. بعضی‌ها از خانواده‌های خود پول می‌گیرند. بعد نیز می‌گویند "پول من" پس غذایی که صرف می‌کنی و لباسی که می‌پوشی با پول چه کسی گرفته می‌شود؟ مگر پول خلق نیست؟ پس چگونه پول پدر تو، از آن تو می‌شود؟ پولی که خانواده به تو می‌دهد، باید آن را در خدمت سازمان قرار دهی نه در خدمت شخص خود. نمی‌توان تا به این حد فردگرا بود. از این گذشته بعضی‌ها وسایل سازمان را نیز می‌فروشند. در "بهدینان" یک مسئول مهمات، مهمات سازمان را فروخته و برای شخص خود بکار برده است. این بی‌شرفی است. در مخمور بسیاری اشیا سازمان را فروخته و گریختند. اساس گرفتن مادیات اینگونه است. حتی اگر اینها چیزی را نیابند که بفروشند، در نهایت خود را نیز می‌فروشند. بعضی از آن فراریها چنین می‌کنند.

من در "العزیز" بودم، بطور تصادفی مادر و پدرم بدانجا آمده بودند. در آنجا بایستی برای ۳۵ تن از رفقای دختر تشکیل جلسه می‌دادم، "فاطمه" نیز آن هنگام در بین آنها بود. البته من خبر

نداشتم، هنگامی که به جلسه رفتم دیدم که مادر، پدر و خواهرم در آنجا نشسته‌اند. از دیدن آنها ترسیدم با خود گفتم که "اگر اینها اینجا را بلد باشند، پلیس نیز مطلع است" پس از آنکه فهمیدم آنچنان که فکر می‌کردم، نیست اندکی آسوده‌خاطر گشتم. البته در غیر این صورت از آنجا خارج می‌شدم. موقع خارج شدن پدرم خواست که به من ۱۰۰ اسکناس بدهد. من نیز به او گفتم «به رفقا بده» گفت که چگونه به رفقا بدهم؟ به او گفتم که «تو به رفقا بده بیشترش به من بر میگردد» بعد به او گفتم که «چند سال است که مرا نمی‌بینی؟» گفت ۶/۵ سال است. من نیز به گفتم «سالهاست که به من پولی نمی‌دهی، خوب من چگونه زندگی بسر می‌برم؟» گفتم که پس پول را به رفقا بده، بیشترش به من بر می‌گردد. بعد پدرم گفت که «عدالت شما بیشتر از عدالت حضرت عمر است». سبب بازگو نمودن این سخنان برای رفقا، اهمیت درک صحیح مفهوم جنبش بود. که دیگر کسی از «پول من» سخن نراند. آنچه را که سیستم به انسانهای ما تحمیل کرده، چیست؟ اخلاق خرید و فروش است. در میان این حرکت خرید و فروش ممکن نیست. بسیاری از رفقا از خانواده گرفته و به سازمان می‌داد، حمالی کرده و به جنبش می‌دادند، اخلاق و فرهنگ این حرکت چنین است. کسی نمی‌تواند مفهوم اخلاق و فرهنگ دیگری را در میان ما گسترش دهد. در میان ما فردگرایی نیست، نمی‌توانی خود را صاحب ملک گردانی. باید همه چیز را به خدمت سازمان در آورد. آنچه که صحیح است همین است. هر کادر باید این مورد را در خود حاکم گرداند. پلیدی در کجا پدید می‌آید؟ در جایی که مادیات اساس گرفته می‌شود، یعنی در گمرکات، تدارکات و جاهایی که پول وجود داشته باشد، اینگونه انسانها به فسادی می‌گیرند. پس برای عدم وابستگی به مادیات، باید مفهوم جنبش را در خود حاکم گردانیم. برخی ها با پول سازمان برای احباب چاوشهای خود هدیه می‌گیرند. با پول سازمان نمی‌توانی سازمان را تخریب کنی. با این پول نمی‌توانی برای خود تنظیمات درست کنی. مثلاً بعضی‌ها این کار را انجام می‌دهند، با دادن تلفن رادیو و غیره دیگران را به خود وابسته و خرابکاری می‌کنند. هیچ کادری نباید بپذیرد که با هدیه و رشوه بر او تاثیر بگذارند.

با این آموزش می‌خواهیم، فردگرایی، غیبت، شکایت کردن، برخوردها و افکار منفی، و گسترش امثال آن را در محیط سازمان از میان برداریم. بعضی از رفقا چنین منشاءهایی دارند، برخی‌ها نیز به اینها گوش فرا می‌دهند. یک کادر به آنها گوش نمی‌سپارد. کادر به چه کسی گوش فرا می‌دهد؟ آنکه حقایق جنبش را بر زبان می‌آورد. بعضی از رفقا خود را بجای خلق قلمداد می‌کنند، بعد نیز می‌گویند «تو اگر مشکلات مرا حل کنی، مشکلات خلق را حل

کرده‌ای» یعنی اینکه مشکلات خلق را به کناری نهاده و به مشکلات من پردازید. می‌گوید «با بر طرف ساختن خواسته‌های من، خواسته‌های خلق را بر طرف ساخته‌ای» کادر این جنبش بدین شکل نمی‌شود. کادر دارای مشکل، نمی‌شود. مشکل، مشکل خلق و سازمان است. وظیفه کادر رساندن آن به چاره‌یابی است. آمدن تو به میان جنبش برای چاره‌یابی مشکلات خلق بوده و آنچه که از تو نیز انتظار می‌رود، همین است.

کادر باید موضوع جنبش را برای خود اساس گیرد

می‌خواهیم در این آموزش موضوع خود را ایجاد نموده و بر این اساس به مشی خود ادامه دهیم. نه بی‌موضوع خواهیم ماند نه موضوع دیگر قدرتها را برای خود اساس می‌گیریم. اکنون کادرهایمان موضوع خود را اساس نگرفته، بر آن اصرار ننموده، برای خود موضوع ایجاد نکرده، از این لحاظ آنچه که دشمن مشخص کرده را برای خود اساس می‌گیرد و با آن زندگی می‌نماید. این بسیار خطرناک است. کادر این حرکت، باید موضوع جنبش را برای خود مبنا قرار دهد. اگر که امروز دشمن بر ما یورش می‌آورد بدین جهت است که ما موضوع خود را معین نموده‌ایم. البته که دشمن این را نمی‌خواهد. هدف آنها این است که ما را با موضوعات خود مشغول کنند. ما نیز این را قبول نکرده، بلکه با ایجاد موضوع خود می‌خواهیم آنها را نیز بدان جذب نماییم. اگر که بر موضوع خود اصرار ورزیم، به اراده دست یافته و دشمن را نیز به دنبال خود می‌کشانیم. در این صورت دشمن نیز نمی‌تواند ما را تحت کنترل خود گیرد. البته آنکه بر ایده خود ایمان داشته باشد، و در رسیدن به آمال و اهداف خود اصرار ورزد، می‌تواند بر موضع خود مسلط باشد. این جنبش با تکیه بر خود و اراده آزاد بدینجا رسیده است. از این لحاظ می‌خواهند که جهت جنبش را به سوی دیگر تغییر دهند. چه می‌گویند؟ می‌گویند «اینها به کسی گوش نمی‌سپارند. فقط خود را اساس می‌گیرند» بدینوسیله قصد دارند که با ایجاد فشار، ما را از موضوع خود خارج سازند. ما را نسبت به خود بی‌اعتماد ساخته، به آنها اعتماد کرده و نیروهای چاره‌یابی را در آنها ببینیم. در حالی که واقعیت این جنبش، خودباوری و جستجوی نیروی چاره‌یابی در خود است. هیچگاه چاره‌یابی را خارج از خود جستجو نکرد. کادر باید این را مبنا قرار دهد.

در بسیاری از کادرها دیده می شود که به جنبش باور ندارند. در انتظار و جستجوی نیروهای دیگری هستند. به مدیریت خود گوش نمی سپارد. بیشتر از رسانه های خود، رسانه های دشمن را دنبال می کند. دشمن و پروپاگاندای او را بیشتر از موضوع خود تعقیب می کند. این مورد بیانگر چه چیزی است؟ دور گشتن کادر از موضوع و خط مشی خود را نشان می دهد. به خود و جنبش باور ندارد چاره یابی را در نقطه مقابل نظاره می کند. از این جهت به دنبال دشمن و اساس گرفتن اوست. این خطرناک است. می توان دشمن را تعقیب نمود اما نمی توان او را اساس گرفت. برای پی بردن به نقشه های دشمن، باید او را تعقیب کنی. خب، دشمن می خواهد جنبش را تصفیه کند، باید که این را تشخیص نمایی. این خوب است. اما در مقابل تو می خواهی چه کاری انجام دهی؟ آنچه که برای تو مهم است همین است. پس اگر که آگاه بر طلب خود باشی می توانی موضوع خود را ایجاد نمایی. آن وقت موضوع دشمن بر تو تسلط نمی یابد. نمی تواند تو را تحت کنترل قرار دهد. اکنون با چنین مشکل جدی روبرو هستیم.

کادرمات باید کاملا به جنبش گوش فرا داده، به خود و جنبش اعتماد کند. نیروی چاره یابی را در خود جستجو نماید، در این صورت کادر می شود. این جنبش، در هر شرایطی نیروی خود را اساس می گیرد. ذهنیت، طرز؛ ایدئولوژی، و فلسفه، از ما چه می خواهد؟ از ما می خواهد که خود را، مبنا قرار دهیم. نباید به این دنیا گوش بسیاری. چون که این دنیا بر علیه توست. تو نیز در مقابل او هستی. مثلا برخی از رفقا چه می گویند؟ می گویند که «دنیای چگونه عمل می کند، ما نیز آنچنان کنیم» در این صورت تفاوتی با دنیا نخواهی داشت. ما معیارهای این دنیا را نمی پذیریم. بگذار دنیا هر چه می خواهد انجام دهد، ما چنان که می دانیم انجام خواهیم داد. واقعیت ما چنین است. کادر باید اینگونه درک نماید.

یکی دیگر از منتهای که در کادرهایمان وجود دارد، موقع به تنگ آمدن، در مقابل مواجه با انتقادات نسبت به خود، هنگامی که با دشواری روبرو می شود و یا با دیدن یک سری خطرات، مفهوم پاپس کشیدن و استعفاست. بدین منظور دلیل و حجت می آورد. نخست این مورد را به خود تلقین می کند. سپس می کوشد که آن را به اطرافیان نیز بقبولاند. بعد از ایجاد زمینه عقب نشینی می کند. مشارکت نمی کند و یا استعفا می کند. در این آموزش اینگونه مفاهیم را محکوم می کنیم. کادر PKK هیچگاه نباید عقب بنشیند، و استعفا کند. با هیچ دلیل و حجتی، نباید از انجام وظیفه و مسئولیت بگریزد. از آن گذشته، در مراحل فوق العاده و خطرناک، پس کشیدن و استعفا خدمت نمودن به دشمن است. مثلا در مراحل اخلاص گری و هنگامی که دشمن

در تلاش برای نابودی ماست، باید وظیفه و مسئولیت بیشتری را عهده دار گردد. کادر از انتقاد و اهمه‌ای ندارد. آنکه از انتقاد بهراسد، نمی‌تواند یک انقلابی شود. انتقاد برای انقلابی‌هاست. برای فرد انقلابی انتقاد لازم است در غیر این صورت انقلابی نیست. انتقاد راهکاری است به جنبش، نظم و گسترش داده، و به سوی پیروزی هدایت می‌کند. هیچ یک از رفقا نمی‌توانند نسبت به انتقاد، برخوردی خارج از مفهوم ما در پیش گیرند. چه هنگام می‌توان استعفا کرد؟ هنگامی که در ممانعت از خرابکاری‌ها ناتوان باشی و نمی‌خواهی که بدانها بیبوندی، آنوقت می‌توانی موضوع استعفا را مطرح کنی. البته استعفا بدین شکل نمی‌شود. اگر که جنبش تقاضای استعفا را پذیرفت این امر صورت می‌گیرد. در غیر اینصورت، نمی‌توان استعفا نمود. حتی ماورها نیز اگر که درخواست تقاضای آنها تایید شود، می‌توانند استعفا نمایند. در غیر این صورت استعفا نمی‌کنند. می‌بینیم که در رفقای ما چنین مفهومی وجود ندارد. خود تصمیم گرفته و بلافاصله به اجرا می‌گزرند. تا این حد فردی و کامشکار هستند. همچون خان هستند. خان فقط خود مسئول است. خود تصمیم گرفته و به اجرا می‌گزرند. کادر این جنبش خان نیست. این چنین نمی‌شود. این جنبش فرهنگ و سنتهایی دارد. اگر که می‌خواهی ملیتان باشی، در آن صورت باید فرهنگ و سنتهای این جنبش را به خوبی درک کنی. در فرهنگ ما استعفا وجود ندارد، مسئولیت‌پذیری وجود دارد. مثلاً یک زمانی، رفیقی را وادار به استعفا کرده بودند. آن رفیق نیز گفته بود «من استعفا نمی‌کنم اما شما می‌توانید مرا از وظیفه بگیرید» فرهنگ و سنت جنبش بر این اساس پیش می‌رود. متأسفانه برخیها این را درک نمی‌کنند. هر گاه که دلش بخواهد استعفا کردن را چون حق خود تلقی می‌کند حتی بعضی نیز همچون وسیله‌ای برای اخاذی بکار می‌برند که سازمان او را مورد انتقاد قرار ندهد. در حالی که قصد استعفا کردن ندارد. کادر باید خود را از این مفهوم رهایی سازد.

مبارز «جنگجوی» آزادی، برای کسی می‌جنگد که در پی حقوقش است

در این آموزش می‌خواهیم، به دنبال حق خود گشتن را در محیط خود از میان برداریم. آنکه در PKK جایی می‌گیرد نه در پی حق خود، بلکه در پی حقوق خلق کرد است. این را باید از دشمن بگیرد. ظهور PKK برای گرفتن حق انسان کرد، از دشمن بود. آنکه به PKK پیوسته نیز،

برای گرفتن حق خلق کرد از دشمن آمده است. باید با یکپارچگی نیروی خود با نیروی جنبش، از دشمن حساب بخواهی. کسی برای گرفتن حق از PKK نیامده است. در پی آنچه که در سیستم و در خانواده بدست نیاورده‌ایم، برای گرفتن آن از PKK به سازمان ملحق نشده‌ایم. PKK چنین مکانی نیست. PKK جای حساب‌خواهی و عدالت‌خواهی است. تو نیز بدین جهت به PKK ملحق شده‌ای. باید حساب عدالت را نسبت به خلق کرد بررسی. آنچه که صحیح است، همین است. رهبر آپو که بنیانگذار جنبش بوده و تا به امروز رسانده، همچنین انسانهایی که برای این جنبش جانشان را فدا کردند هیچگاه نگفتند که «ما مستحق چیزهایی هستیم در این صورت خلق و سازمان حق ما را بدهد» تا بحال چیزی دال بر اینکه «من مستحق چنین چیزی هستم» را از رهبری شنیده‌ایم؟ در غیر این صورت، هیچ کس نمی‌تواند در طلب چنین حقی باشد. اگر که رفیق خیری می‌گوید «من محق نیستم، دین دار هستم» بر سنگ مزارم بنویسید «دین دار هستم»، کسی نمی‌تواند گفته‌هایی مبنی بر اینکه «من حق دارم در حق من بی‌عدالتی روا داشته می‌شود، سازمان باید حق من را بدهد» بگوید. رفیق خیری از اوایل تشکیل جنبش، تا هنگام شهادت برای شخص خود زندگی نکرد. برای خلق زندگی نمود. رفقا از چگونگی شهادت رفیق خیری در زندان "آمد" آگاهند. بلکه رفقا تصویر ایشان را هنگام شهادت دیده باشند. اینها در آرشو پارتنی موجود است. از ایشان فقط پوست و استخوان باقی مانده بود. از روی تصاویر می‌توان دنده‌ها [ففسه سینه] را شمرد. خود را برای جنبش، خلق و رفاقت واقعی ذوب کردند. در نهایت نیز گفت که «بر سنگ مزارم بنویسید، دیندارم» بعد از آن که می‌تواند بگوید «من حق دارم حق من را بدهید»؟ اگر که در پی چنین طلبی باشد، نشان دهنده این است که نه خود و نه جنبش را نشناخته است. آن شخص نمی‌تواند کادر این جنبش باشد. او در مانده‌ترین است. او چگونه کادری است که از دشمن، حساب حق را نمی‌پرسد، از سازمان و خلقش طلب حق می‌کند. یک مبارز راه آزادی در پی طلب حق و حقوق شخص خود نیست. جنگجوی راه آزادی، در پی گرفتن حق کسی است که برایش می‌جنگد. مورد صحیح نیز، همین است.

از این لحاظ هیچ کس، حق طلب چیزی را ندارد. کاملاً برعکس نسبت به این جنبش و خلق دیندار هستید و باید این دین را ادا کنید. در واقع شما برای انقلاب کردن آمده‌اید. آنچه که خلق و سازمان به شما می‌دهد، بدین مقصود است. این خلق به شخص شما یا برای احباب چاوش های شما نمی‌دهد. باید هر آن چه را که از جنبش گرفته‌اید، باز به خدمت جنبش درآورید. باید خود را بسان "خیری درموش"، دیندار احساس نمایید. گر که رهبری می‌گوید «من دیندارم،

می‌خواهم دینم را ادا کنم»، هیچ کس نمی‌تواند از «حق شخصی» سخن براند. این انحراف بایستی تصحیح گردد. برخی از رفقای قدیمی می‌گویند سالهاست که خدمت می‌کنم سازمان حق من را نمی‌دهد. رتبه نمی‌دهد. در میان این جنبش باید بدون هیچ چشمداشتی فعالیت کنی. چیزی را طلب نکرده و مدام خدمت کنی. اینجا جای تجارت کردن نیست. نمی‌توان گفت که «من این را انجام دادم در قبال تو هم فلان را به من بده» متاسفانه در برخی از رفقا این مفهوم وجود دارد. می‌خواهد با شرط و شروط، انقلابی‌گری کند. در این جنبش باید مطابق مفهوم جنبش انقلابی‌گری کنی. با شرط و شروط و یا در قبال چیزی ممکن نیست. باید شب و روز در طلب خدمت کردن باشی. اگر حقی را داشته باشی آن نیز، اجازه برای فعالیت کردن، از خلق و سازمان است. غیر از آن هیچ حق دیگری را نداری. آنکه مشاهده نماید تصور می‌کند، PKK حق او را خورده است. آنانکه حق تو را پایمال کرده‌اند، اشغالگران هستند. اگر که می‌خواهی پس بگیری، باید از آنها پس بگیری. برای گرفتن آن نیز باید مبارزه کنی. تا به امروز دشمن به ما چیزی نداده. «می‌گویند به شما یک پاره سنگ نیز نمی‌دهم» البته که گرفتن حق خود کار مشکلی است. به سبب این دشواری رو به سازمان می‌کنند، و می‌گویند سازمان حق مرا (تو) بده.

برخی‌ها نیز می‌گویند که «PKK جوانی مان را از ما گرفت» خیر جوانی تان را نگرفته است. همیشه باید PKK را دعاگو باشید. اگر که PKK وجود نداشت همه پیر و فرتوت می‌شدید. کاملاً برعکس PKK انسان را پیر نمی‌کند، بلکه جوان نگه می‌دارد. تو را به نیروی چاره‌یابی می‌رساند. انسانیکه دارای نیروی چاره‌یابی باشد به آسانی پیر نمی‌گردد. هر کس این را قبول دارد و احترام می‌گذارند، هیچ کس آنکه را دارای نیروی چاره‌یابی نباشد، و پیر شده باشد را نپذیرفته و احترامی نیز برای او قائل نیست. به انسانهای جامعه بنگرید، نسبت به رفقا بسیار تحلیل رفته‌اند. رفقا را ببینید هر کدام بسان [مانکن] هستند. البته که صحیح است. PKK جوانی را نمی‌گیرد کاملاً برعکس، جوان می‌کند. اگر که رفیقی فاقد نیروی چاره‌یابی باشد. خلق می‌گویند که «او را در اینجا نمی‌خواهیم». چرا؟ چون که به هیچ دردی نمی‌خورد. هنگامی که در میان جنبش، گفته می‌شود به یک رفیق نیاز است می‌گویند که «این را بگیر خوب است» بسان ژاکت‌فروشهای اورفا. همانگونه که آنها می‌خواهند ژاکت خود را به تو بفروشند، رفقای ما نیز چنین برخورد می‌کنند. کسی که برای کار آنها فایده‌ای نداشته باشد، می‌گویند «بگیر، بهترین رفیق این است» اگر رفیقی را که واقعا می‌تواند فعالیت کند را بخواهی، می‌گویند «هه‌وال [رفیق] اگر این رفیق را به نزد شما

بفرستیم، کار اینجا متوقف می‌شود. تمامی فعالیتهای ما به این رفیق وابسته است» این یک واقعیت است. پس اگر نیروی چاره‌یابی را در خود ایجاد کنی، کسی نمی‌تواند تو را به طرفی بیندازد. برخی از رفقا می‌گفتند «سازمان ما را نمی‌بیند» به سبب اینکه نیروی چاره‌یابی را در خود بسط نداده‌ای، سازمان تو را نمی‌بیند. اگر که دارای نیروی چاره‌یابی باشی، کسی تو را به کناری نمی‌نهد. این ممکن نیست. کسی چه کار کند اگر نتوانی نیروی چاره‌یابی را در خود بیافرینی. البته که به کناری نهاده می‌شود. اگر یک رفیق نیروی چاره‌یابی را در خود گسترش دهد، نادیده گرفتن او از جانب خلق و سازمان ممکن نیست. شاید امثال "فرهاد و بوتان" و یا در میان سازمان جاسوس‌های دشمن باشند، امکان دارد تو را به کناری نهند. اما نیروی اینها نیز کفایت نمی‌کند. برای خود می‌توانم بگویم هم فرهاد هم بوتان نیز شاید ده بار و یا بیست بار خواستند مرا به طرفی اندازند، اما من هنوز هم در میان سازمان هستم. این آنهاست که در میان سازمان نیستند. اگر من می‌گفتم «نسبت به من ناحقی کردند، نباید چنین می‌شد» البته که در یک گوشه می‌ماندم. همه این سخنان فریب است. کسی خود را فریب ندهد. رهبری می‌گوید «من نه خود و نه یک رفیق را فریب نمی‌دهم، به این صورت نه من یکی دیگر را و نه یکی دیگر می‌تواند مرا فریب دهد» مادامیکه رهبری را قبول داریم، باید سخنان ایشان را نیز اساس بگیریم. به سبب اینکه کردها فرهنگ و اخلاق سیستم را تجربه کرده‌اند، خودفریبی در میان آنان بسیار نیرومند است. انسان ضعیف خود را فریب می‌دهد. به سبب فقدان نیروی چاره‌یابی و ادار به چنین کاری می‌شود. کادر این جنبش نباید به خودفریبی نیازمند باشد. به این صورت باید نیروی چاره‌یابی را در خود گسترش دهد. با این آموزش می‌خواهیم که تمامی اینها را از میان برداریم.

صرف ترجیح به تنهایی نمی‌تواند، یک موضع دمکراتیک باشد

همچنین یکی دیگر از مفهوماتی که در زندگی کادر وجود دارد، ترجیح کردن است. ترجیح کردن را همچون یک حق دمکراتیک شنیده است. صحیح، ترجیح کردن یک حق دمکراتیک است. اما آن ترجیح چقدر صحیح می‌باشد. ملاک چیست؟ این را باید دانست. ترجیح به تنهایی نمی‌تواند یک حق دمکراتیک باشد. خدمتی به دمکراسی و آزادی نمی‌کند. باید تو آن را از جنبه معیار و اخلاق، سازمان، تاریخ، ایدئولوژی، فلسفه، فرهنگ، زندگی و آزادی مشاهده کنی. اگر با مدنظر گرفتن اینها ترجیح‌نمایی، صحیح بودن و یا نبودن ترجیح تو

نمایان خواهد شد. رفقا بدون در نظر گرفتن هیچ یک از اینها به ترجیح می‌پردازند و می‌گویند «من از حق ترجیح خود استفاده نمودم». در این ترجیح چیزی وجود ندارد. ترجیحی کاملاً راحت طلبانه است. مثلاً می‌گوید «من به آموزش نمی‌روم ترجیح من چنین است» و یا «من به این منطقه نمی‌روم، این وظیفه را بر عهده نمی‌گیرم» و تصور می‌کند که با چنین ترجیح‌هایی یک موضع دمکراتیک را در پیش گرفته است. تو انسان این سازمان هستی. موضع و رفتارهایت بر روی این سازمان تاثیرگذار است. بخشی از این سازمان هستی. هر چه را که در وجود تو باشد، تاثیر آن بر سازمان نیز موثر خواهد افتاد. بدین صورت نمی‌توانی خود را همچون شخصی خارج از سازمان در نظر بگیری. همچون انسانهای درون جامعه نمی‌توانی ترجیح کنی. چون که انسان جامعه فردگراست، می‌تواند ترجیح فردی داشته باشد. اما تو کادر این جنبش و خلق هستی و مسئولیت‌های تاریخی را بر عهده داری. بدین لحاظ باید با مد نظر گرفتن اینها، ترجیح کرده تا اینکه در خدمت خلق و جنبش قرار گیرد. نمی‌توانی بگویی «من ترجیح می‌کنم کسی به من مربوط نیست» مگر تو در این سازمان زندگی نمی‌کنی؟ مادامیکه انسان این سازمان هستی، و در اینجای زندگی می‌کنی هر چیز تو به ما ارتباط دارد. بدین لحاظ ترجیح تو باید مطابق سازمان باشد. رهبری نیز، مظلوم دوغان نیز یک ترجیح است. «شاهین دونمز، شمدین ساکیک» نیز یک ترجیح است. خب ترجیح تو کدامیک خواهد بود؟ اگر که رفیق این شهیدان هستی، ترجیح تو نیز باید همچون رهبری باشد. نمی‌توان ترجیح دیگری غیر از این داشت.

ببینید رهبری می‌گوید «آمریکا، اسرائیل، اتحادیه اروپا، مسعود، و جلال» از من خواستند که نزد آنها بروم اما نرفتم. گفت اگر که امروز در امرالی هستم این یک ترجیح من است. صحیح است، البته ترجیح است. رهبری گفتند «اگر من نزد آنها می‌رفتم آزادیم را از دست می‌دادم، جنبش آزادیش را از دست می‌داد. نمی‌توانستم به این زندگی لعنتی تن در دهم، به این صورت ترجیح خود را داده و حالا نیز در امرالی هستم.» هر کس باید از این درس بگیرد. اینها سخنان گزافی نیستند. به اینصورت باید ترجیح خود را درست بکار برد. با این آموزش باید مفاهیم نادرست ترجیح تصحیح کردند. ترجیح ما باید مطابق با ایدئولوژی و فلسفه جنبش باشد. در این صورت ترجیح تو در خدمت خلق و جنبش قرار می‌گیرد.

همچنین بعضی از رفقایمان مفاهیم و منش‌هایی همچون، جنبش را محتاج خود دیدن، به گرو گرفتن جنبش، بکار بردن اخاذی و تهدید در برابر جنبش، دارند. این نیز بسیار خطرناک

است. می بینی که یک رفیق با استعداد است، بجای اینکه استعداد خود را در خدمت جنبش گیرد، در مقابل جنبش همچون وسیله ای برای اخاذی استفاده می کند. گویی جنبش را وادار می کند. با این اخاذی که «اگر من نباشم کار سازمان به پیش نمی رود» یا اگر در زمینه ای آگاهی داشته باشد آن را در خدمت سازمان بکار نمی گیرد، به رفیق خود نیز یاد نمی دهد. در خود پنهان کرده و فقط برای خود استفاده می کند. این چیست؟ اخاذی است، تهدید است، به گروگان گرفتن جنبش است. به خود محتاج نمودن است. مثلاً بعضی ها پیشرفت رفیق خود را نمی خواهند. چون که اگر رفیق او چیزی بیاموزد. چنین تصور می کند که ممکن است جای او را بگیرد. برای ماندن خود در آنجا، پیشرفت رفیق خود را نمی خواهد. هدف وی محتاج نمودن دائمی جنبش به خود است. چنین تصور می کند که برای ماندن در آنجا باید جنبش به وی محتاج باشد. این مفهوم بسیار خطرناکی ست. اینها جنبش را نشناخته اند. غافل هستند. جنبش با تهدید و اخاذی ها پیش نرفته است. این جنبش به گروگانی آمریکا در نیامده است. چگونه در درون خود به گروگان گرفته می شود؟ این گونه انسانها را به میان خود راه نمی دهیم. اگر که فعالیت سازمان نیز بوسیله وی انجام گیرد نیز سازمان از فعالیت خود دست برداشته، اما تحت گروگان قرار نمی گیرد. سازمان بدان ارج می نهد، اما اگر چنین کند. همان دقیقه وی را از چشم خود نیز بیرون می اندازد. هر کس باید اینگونه درک کند. کسی نگوید «هن نام و نشان، نیرو و استعداد دارم، اگر که من نباشم این جنبش پیش نمی رود» خیر، چنین چیزی وجود ندارد. سازمان به کسی محتاج نیست. اگر من مطابق این جنبش فعالیت نموده و زندگی کنم برای من ارزش قائل می شوند. خیر، اگر که چنین نباشم، می تواند مرا به گوشه ای بیاندازد. این را بدون هیچ تردیدی انجام می دهد. هر کس بداند که ما به جنبش محتاجیم. مورد صحیح نیز، همین است.

با این آموزش می خواهیم مفهومی را که، امکان و مقام سازمان را تحت تصرف خود در می آورد، از میان برداریم. این، مقام و امکانات را یا بدلخواه خود بکار می برد، یا اصلاً بکار نمی گیرد. کسی نمی تواند امکانات و مقام جنبش را تصرف کرده، طبق خود از آن استفاده نکند. شنیده ام که در بخش تدارکات چنین چیزهایی صورت گرفته است. به بعضی ها اندک و به بعضی ها بسیار می دهد. به اصطلاح مسئول تدارکات است. در این جنبش مسئولیت پذیری بدینگونه نمی شود. سازمان برای خدمت هر چه بیشتر به جنبش، این وظیفه را به تو سپرده است، نه اینکه مطابق خود از آن استفاده کرده، و بدین وسیله بزرگ نمایی کرده که دیگران را به خود وابسته نمایی. همه اینها جرم محسوب می شوند. آنچه را که باید اساس گرفت، این است که بر

مبنایی صحیح خدمت نمایی. نه می توانی طبق خود از آن استفاده نمایی، و نه می توانی که آن را بکار نگیری.

یکی دیگر از مفاهیم خطرناکی که در میان ما وجود دارد، در قبال انجام یک وظیفه طلب مقابل آن می باشد. خب ازای آن چیست؟ یا مقام و موقعیت یا مادیات است. اگر که بدانها دست نیابد کار نمی کند. اینها دارای منشی مطابق خود هستند، بجز از ضرر و زیان چیزی برای سازمان و خلق ندارند، و سازمان را با شکست مواجه سازند. قبلا گفته بودم، در این جنبش باید بدون هیچ چشم داشتی به انجام فعالیت و خدمت پرداخت و باید به خود گفت «آنچه را که انجام داده ام کم بوده بیشتر از این لازم است.» بایستی چنین مفهومی وجود داشته باشد. از هر چیز نه در خدمت خود، بلکه باید در راستای خدمت به این جنبش استفاده کرد. نباید به کس دیگری نیز اجازه داد که برای خود بکار گیرد.

رد کردن ایدئولوژی و سازمان، ردمودن نیروی چاره یابی،

خلق و انسانیت است

همچنین می خواهیم مفهوم آنانی را که از بی ایدئولوژی و بی سازمانی سخن می رانند و به پروپاگاندای آن می پردازند، را از میان برداریم. می گوید «زمان ایدئولوژیها به سر رسیده است» این طرز، طرز چه کسی است؟ طرز کاپیتالیسم است. اگر که زمان ایدئولوژیهای به پایان رسیده، چرا کاپیتالیسم دست از ایدئولوژی خود بر نمی دارد. آمریکا که چنین می گوید، در پی حاکم ساختن فرهنگ و اخلاق خود بر همه جهان است. حتی می تواند آنهاپی را که به این تن در ندهند، را بطور فیزیکی نیز نابود کند. در دنیا هیچ کس نمی تواند بدون ایدئولوژی زندگی کند. آنکه ایدئولوژی، فلسفه و سازمان را رد نماید، انسانیت را رد نموده است. متأسفانه برخی از رفقا نیز دارای چنین مفهومی هستند. اگر که انسانی بگوید «ایدئولوژی برای من لازم نیست» برای او سازمان نیز لازم نیست. چون که ایدئولوژی با سازمانش عملی می گردد. بنگرید آنانی که بی ایدئولوژی بودن را پذیرفته اند، کسانی هستند که بی سازمانی را پذیرفته اند. در حالی که نیروی اساسی ما ایدئولوژی و سازمان است. رد نمودن ایدئولوژی و سازمان، رد نمودن نیروی چاره یابی، خلق و سازمان است. خب آنهاپی که این را بر زبان می رانند، چه چیزی را اساس

می گیرند؟ احباب چاووشگری و گروه گرایی و هم‌رازی را اساس می گیرند. این مفهوم در بعضی‌ها چنین پیشرفته که، در برابر سازمان به هیچ وجه باز نیستند. هیچ چیز خود را با سازمان در میان نمی گذارد، بلکه می رود با هم‌راز خود در میان می گذارد. انسان سازمان، سازماندهی یافته، هر چیز خود را با سازمان در میان می گذارد. چرا؟ چونکه چاره‌یابی را در سازمان می‌یابد. می‌داند که زندگی و مرگ او نیز به سازمان بستگی دارد. از این لحاظ هیچ چیز خود را از سازمان پنهان نمی‌سازد بلکه از نظر اشخاص مخفی می‌دارد. آنکه سازمانی بودن را اساس نمی‌گیرد نیز، اشخاص را اساس می‌گیرد. به این صورت هر چیز خود را برای اشخاص باز می‌کند. چاره‌یابی را نه در سازمان، بلکه در اشخاص می‌یابد. اینها هر چقدر در میان سازمان باشند نیز، با فکر و اندیشه سازمان زندگی نمی‌کنند. این بسیار خطرناک است. این چیست؟ این، زندگی کردن [مطابق] فرهنگ و اخلاق سیستم، در میان سازمان است. یعنی در درون سازمان تجزیه‌گری را اساس می‌گیرد. این کادر نیست، دشمن است. انسان این سازمان هر چیز خود را با سازمان در میان می‌گذارد نه اشخاص، چون که اشخاص چیزی را چاره‌یابی نخواهند کرد. در میان سازمان نمی‌توانیم به عاداتی که از اجتماع و سیستم با خود به همراه آورده‌ایم، ادامه دهیم. رفقای ما چه کار می‌کنند؟ در درون جنبش به منش‌هایی که از جامعه برگرفته‌اند، ادامه می‌دهند. حتی آن را همچون یک حق در نظر می‌گیرند. می‌گویند «من این را می‌شناسم، می‌توانم با او ارتباط داشته باشم» در سخنان او نیز می‌بینی که با معیارهای جامعه رفتار می‌کند. معیار کادر این نیست. شناختن و نشناختن، قبول و رد بر روی چه بنیادهایی استوار است؟ بر روی، احتیاج، فلسفه، ایدئولوژی، ذهنیت، طرز و هدف سازمان می‌باشد. نمی‌توانید معیارهای جامعه را در میان سازمان پیشبرد دهید. زمانی "محمد شتر" بروی من حساب می‌کرد. از ایینرو گفت که می‌خواهد با من صحبت کند من نیز گفتم «چرا؟» او نیز به من گفت که «ها رفیق قدیمی همدیگر هستیم، مگر چیزی برای گفتن نداریم؟» به او گفتم «اصلا تو را نمی‌شناسم» شوکه شد. گفت «چگونه مرا نمی‌شناسی» صحیح است او را خوب می‌شناسم. حتی شخصا او را بطور موقتی در "باتمان" به وظیفه گماشتم، اما نگرش او بسیار خطرناک بود. بدین لحاظ به او چنین گفتم «لازم است که تو را نشناسم، تو هم مرا نشناسی. من رفیق قهوه‌خانه‌ای تو نیستم. باید مرا خوب بشناسی.» چرا این را می‌گویم؟ چونکه در درون جنبش بسیاری اینگونه با انجام خرابکاری، با رفقا برخورد می‌کنند. با این گفته «که رفیق قدیمی هستیم، چیزهای زیادی برای گفتن داریم.» سازمان را تخریب

می‌کنند. چه رفیق قدیمی؟ ما همدیگر را در راستای ایدئولوژی و فلسفه‌یمان می‌شناسیم. شناختی غیر از این ممکن نیست. کادر باید اینگونه درک نماید.

یکی دیگر از مفاهیم خطرناک در کادر، محدود ساختن خود در درون کمیته، منطقه و واحدی که در آن قرار گرفته است، فقط به جایی که در آن قرار دارد فکر می‌کند. یعنی چنین گرایشی دارد، خود را در مقابل تمامی سازمان مسئول نمی‌بیند. این چیست؟ این زنده نگه داشتن مفهوم نظام در خود، اساس گرفتن تجزیه‌گری در درون سازمان است. صحیح، باید در عرصه خود به انجام فعالیت بپردازیم. اما عرصه تو به جایی که در آن هستی محدود نمی‌شود. باید هم مسئولیت فعالیت‌های مختص به خود را، هم مسئولیت کلی را بر عهده گرفت. انگار اگر که عرصه فعالیت وی نیرومند گردد، به موفقیت دست یافته است. خیر، موفقیت عرصه فعالیت تو یا کمیته و یا موفقیت در فعالیت‌های واحدی که در آن قرار داری، کافی نمی‌باشد. موفقیت عرصه فعالیت تو، به موفقیت دیگر عرصه‌ها بستگی دارد. دیگر عرصه‌ها تصفیه می‌شوند، تو هم می‌گویی که «من موفق هستم». اینگونه نمی‌توان به موفقیت دست یافت. انجام دادنی بدین گونه، خود فریبی است. مثلاً از جایی یک کادر را درخواست می‌کنی در آنجا کدام رفیق ضعیف باشد، او را می‌فرستد. انگار آنجا، سازمان او نیست. در اصل هدف آنهایی که چنین می‌کنند، خلاص شدن از مشکلات است. این مفاهیم، مفهوم نظام است. این جنبش چنین نگرشی را ندارد. این مفهوم همزمان فردگرایی است. فقط به فکر کمیته یا تیم خود بودن، فردگرایی است.

ببینید، تحت نام «کنفدرالیسم» هر کسی خواست به چه شکلی زندگی کند. کاملاً هم مطابق آنان بود. هر کس تحت نام «کنفدرالیسم» خود را مستقل و خودویژه دیده، به اینصورت نیز خود را متفاوت در نظر می‌گرفتند. کاملاً خود را، اساس می‌گرفتند. در حالی که هیچیک از اینها ارتباطی با کنفدرالیسم ندارند. پیشبرد کنفدرالیسم از جانب رهبری برای تجزیه شدن، نبود. کاملاً بر عکس، رهبری برای عظمت بخشیدن بیشتر به نیروی‌مان این سیستم را گسترش دادند. تا بتوانیم آماج و اهدافمان را بجای آوریم. کنفدرالیسم را چگونه درک کردند؟ گفتند که «کاملاً مطابق با نگرش ماست» چونکه نگرش و منش آنها فردگرایی است. به اینصورت بلافاصله گسستند. در کنفدرالیسم هر کس با هویت خود، خود را آزادانه ابراز می‌کند. خوب صحیح است. اما این بدین معنی نیست که مسئولیت تو در مقابل دیگری به پایان رسیده است. باید هویت خود را آزادانه سازماندهی نموده و همزمان نیز در مقابل دیگری احساس مسئولیت داشته باشیم. فقط اینگونه

می توان به نتیجه دست یافت. مفهومی که فردگرایی، خودخواهی و تجزیه گری را اساس می گیرد، اینگونه در کنفدرالسیم پدیدار گردید. اندک مانده بود که جنبش متلاشی شود، کسی به فکر کسی نبود. رفاقت وجود نداشت، هر کس فقط به فکر خویش بودند. همه اینها تحت نام «کنفدرالسیم» صورت گرفت. مداخله در این وضع، واکنش های بسیاری را برانگیخت. چه می گفتند؟ «ما به گذشته بر می گردیم» یعنی ما می گفتیم «این کنفدرالسیم نیست، تصفیه می شویم» آنها نیز می گفتند «این مفهوم کهنه است» مفهوم نو و مفهوم کهنه چیست؟ آن نیز معلوم نیست. آنچه که بر طبق او باشد «مفهوم نو» و آنچه را نیز که با حساب آنها جور در نمی آمد «مفهوم کهنه» می نامیدند. البته که این زبان را اخلاقلگری بدانها داده بود. در واقع این فرهنگ وجود داشت. اخلاقلگری نیز آن را بیشتر عمیق ساخت. سازمان روز به روز ضعیف شده، و از نیروی چاره یابی دور می گشت. دشمن نیز با گام برداشتن بر روی این مسئله در فکر کسب نتیجه بود. هیچ کس نمی تواند تحت نام «کنفدرالسیم، اتونومی و آزادی»، جنبش را تجزیه کند. رهبری جنبش را در مقابل تجزیه گری گسترش داد و با آن اتحاد و یکپارچگی را اساس گرفت. خط مشی تجزیه گشته شده، خط مشی این جنبش نیست. این خط مشی، خط مشی اشغالگران است. ببینید در تاریخ، اشغالگران برای دست یابی به اهداف خود تجزیه را در میان خلق اساس گرفته اند. بر بنیاد این تجزیه پیشرفته اند. به شکل دیگری هم نمی توانند قدرت خود را گسترش دهند. این نمی تواند خط مشی جنبش باشد. خط مشی جنبش خلق را ملاک قرار می دهد. یکپارچگی، آزادی و اراده را نیز رد نمی کند. در واقع یکپارچگی را بر اساس اراده آزاد گسترش داد. یکپارچگی مشابه دولت ترک را انجام نداد. با فشار و مرگ یکپارچگی ممکن نمی گردد. جنبش چنین مفهومی از یکپارچگی ندارد. نه با انکار، فشار و تصفیه، بلکه یکپارچگی ای که بر پایه آزادی استوار باشد. نه که می گویند «وابستگی متقابل» باید آن را اساس گرفت. بایستی متقابلا مشارکت نمود. اگر که می خواهی متقابلا وارد مسئولیت پذیری شوی، باید مشارکت [سهیم شدن] را اساس قرار دهی.

در همین ارتباط نیز یکی دیگر از مشکلات موجود در کادر، چالش های میان زن و مرد است. بعضی ها آگاهانه این چالش را عمیق می نمایند. این مورد هم برای مرد و هم برای زن صدق می کند. با این فعالیت و رفاقت را از میان بر می دارند. با این نیز می گویند که «ما خط مشی رهبری را اساس می گیریم» این چه ربطی به رهبری دارد؟ هیچ کس نمی تواند میان زن و مرد چالش ایجاد کند. ضعیف انداخته و تفرقه را اساس گیرد. وظیفه تو ایستادگی در برابر مفهوم

بردگی و حاکمیت است. مفهوم بردگی بیشتر در زن بروز می‌یابد این بدان معنی نیست که مفهوم حاکمیت در زن وجود ندارد. مفهوم حاکمیت بیشتر در وجود مرد وجود دارد. البته که این نیز، نشانه‌دهنده آن نیست که مفهوم بردگی در مرد وجود ندارد. هم زن و هم مرد نیز باید در برابر مفهوم بردگی و حاکمیت مبارزه کنند. زن و مرد باید بر اساس رفاقت همدیگر را بپذیرند. اکنون در منطقه "خاکورک" مدیریتی وجود ندارد. همان وضعیت به گردان‌ها نیز بازتاب داده شد. "ملسا" در (راس) مدیریت زن، "درویش" نیز در مدیریت مرد جایی دارند. ملسا فقط برای رفقای زن، درویش نیز برای رفقای مرد تشکیل جلسه می‌دهد. به اصطلاح هر دو نیز فرمانده همه نیروها می‌باشند. به این صورت هم کمیته اجرا، و هم مدیریت یگان را در موقعیت تصفیه قرار داده‌اند. کسی حق چنین کاری را ندارد. این (بمعنی) مبارزه جنسی هم نمی‌باشد. مبارزه جنسی اینگونه پیش نمی‌رود. این نه مبارزه ایدئولوژیکی، نه جنسی و نه سازمانی است. به تحلیل و تصمیمی مشترک نمی‌رسند. توام با آن خود را همچون فرمانده همه نیروها نمی‌بینند. بدون اینکه اینها را ببینند می‌گویند «ما کارگزار تمشییت امور هستیم.» اصلاً تمشییتی در کار نیست. غیرسازمانی و رایج کردن آن وجود دارد. خطرناکتر از این ممکن نیست. اگر از هر یک از آنها هم درویش و هم ملسا بپرسی، خواهد گفت که «حق با من است» هر یک خود را با دیگری، ایضاح [بیان] می‌کند. کادر این جنبش، باید خود را مطابق خط مشی ایضاح کند. چرا می‌کوشند که خود را بوسیله دیگری ابراز کنند؟ چونکه هر دو نیز در تلاشند خود را در مقابل دیگری محق نشان دهند. در انجام این هدف خود حتی به تلاشی شدن سازمان، از دست دادن اراده، و تصفیه شدن همه نیروها اهمیتی نمی‌دهند. کادر نمی‌تواند اینچنین کند. در رفاقت هر کس باید فعالیت با همدیگر را اساس گیرد. اگر مبارزه ایدئولوژیکی و سازمانی صورت گیرند، این مورد بدین شکل پیش نمی‌رود. طرز و اسلوب مختص به خود را داراست. در این صورت می‌توان حاصلی کسب نمود. بعد از گردهمایی‌هایی که در خاکورک صورت دادم، بعضی از رفقا گفتند که مدتهاست که گردهمایی به صورت مشترک صورت نمی‌گیرد. کسی چنین موردی را در زندگی اعضا، صحیح نمی‌بیند و هیچ کس حق انجام چنین چیزی را ندارد. در حالی که این نیرو، نیرویی تازه می‌باشد. حزب را به خوبی نمی‌شناسند. خوب، اینها حزب را چگونه خواهند شناخت؟ آنگونه که ملسا و درویش نشان دادند؟ کسی حق ندارد حزب را اشتباه به رفقا بشناساند. این رفقا برای انقلاب کردن آمده‌اند. کادر باید خود را از اینگونه نگرش‌ها رها سازد.

عدم رعایت نظم، دوری جستن از مشی آزادی است

می‌خواهیم، منش عدم رعایت نظم تحت نام آزادی و دمکراسی را در محیط خود از میان برداریم. رد نمودن نظم، نشاندهنده برخورد بی‌معنی انگاشتن آن است. هنگام گفتن نظم به او، انگار که اعدام او را می‌طلبی. از راحت‌طلبی که گفتی خوشحال می‌شود. حرکت نمودن بدون نظم، و در پیش نگرفتن رفتار بامبدا، بیانگر چیست؟ به معنی «غیرسازمانی بودن، عدم انجام فعالیت با سازمان، و نپیوستن به آن زندگی» است. یعنی چنین مفهومی وجود دارد «می‌خواهم بدلخواه خود زندگی کنم، و همچنان باقی بمانم» عدم رعایت دیسپلین، دوری جستن از مشی آزادی است. در این جنبش دیسپلین به چه معنی است؟ زندگی و مشی، مطابق اهداف پیش‌رو است. اگر که طبق این هدف حرکت نمی‌کنی، در این جنبش چه کار داری. پس تو خرابکاری. هدف تو ایجاد آشوب و بی‌نظمی در میان جنبش است. به این معناست که برای جاسوسی آمده‌ای. انسان این سازمان از دیسپلین نمی‌گریزد، بلکه از بی‌نظمی می‌گریزد. زیرا می‌داند در جایی که نظم وجود نداشته باشد، انجام فعالیت ممکن نیست، در آنجا مرگ وجود دارد. منظم بودن، سازمانی بودن است. مادامیکه رهبری را مبنا می‌گیرید، پس باید از رهبری تابعیت کنید رهبری راحت طلب نیست. همیشه با دیسپلین حرکت می‌کند. حتی در زندان هم منظم هستند. از این‌رو رهبری در فعالیت‌های خود، بهره‌مند می‌گردد. ببینید مثلاً اگر کسی یک دقیقه نیز در کار خود تاخیر داشته باشد، او را از کار اخراج می‌کنند. هنگامی که به خاورمیانه می‌نگریم، راحت‌طلبی چنان پیشرفته است که، بدین حال افتاده است. دیسپلین نشاندهنده فعالیت توام با برنامه و تنظیم است. ببینید، نود در صد از تلفات مان از بی‌دیسپلینی منشا می‌گیرند. از این‌رو کادر این جنبش باید همیشه در زندگی و انجام فعالیت دیسپلین و نظم را برای خود اساس گیرد. این بیانگر مشی در مسیر آزادی است.

همچنین یکی دیگر از منتهای موجود در کادر؛ بدون وظیفه، بیکار، بی‌هدف، و بی‌آماج و لگشتن از جایی به جایی دیگر است. یا اینکه به تنگ آمده یا به دلخواه و تفریحی می‌گردد. حتی برای اینکه بتوانند به سیران و گردش بپردازند، برای خود خود دلیل و حجت نیز سرهم می‌کنند. بعضی از آنها می‌گویند «من بیمارم» یا که «نمی‌دانم در فلان جا چه کار دارم» و می‌رود که بگردد. اینها که بدون وظیفه و بیکار می‌گردند، یا جاسوس هستند یا که شخصیت سازمان را

در خود نیافریده‌اند. انسانی که شخصیت سازمان را در خود ایجاد کرده باشد ممکن نیست، بی‌هدف و بی‌وظیفه به جایی رود. اگر که به جایی نیز رود برای بجایی آوردن وظیفه و اهدافش می‌باشد. انسان سازمان چنین است. اکنون مرا نیز بکشند بدون وظیفه و هدف جایی نمی‌روم. ممکن نیست. آنهایی که بدون هدف و آماج می‌گردند، چه کار می‌کنند؟ به غیبت و احباب چاووشی می‌پردازند. یعنی زندگی سازمان را به بازی می‌گیرند. اگر که برخیها خواستار چنین سیران و گردشی باشند، انسان سازمان نباید آن را بپذیرد. اگر کسی را بدون وظیفه ببیند، باید از او پرسید که «چرا بی‌جهت به اینجا جا آمده‌ای» و بگوید «بخشید شما را در اینجا قبول نمی‌کنیم». نباید اجازه داد که در آنجا بماند، غیبت و احباب چاووشی کند. اما می‌گویند که «رفیق است، چگونه با گفتن اینکه چرا بدین جا آمده‌ای، دل او را بشکنم» در جامعه یک انسان می‌تواند اینگونه با دیگر انسانها برخورد کند. ما نیز یک سازمان هستیم. امروزه دنیا با ما می‌جنگد. ما چنین سازمانی هستیم. بمنظور ضربه زدن به سازمان و ربودن بعضی‌ها، بسیاری از عوامل استخبارات بطور ویژه به این کار مشغولند. این را یک بچه نیز می‌فهمد. کادر نیز باید این را بیشتر درک نماید.

ترکیه در سال ۲۰۰۵ یک جاسوس را به درون ما فرستاده بود. به او کارت و تلفن نیز داده بودند. گویا همچون پدر یکی از رفقا آمده بود. می‌خواست او را ببیند. اسم او را نیز داده بود. رفقا گشته بودند اما نیافته بودند. بعد گفت که «من باید به "خاکورک" بروم شاید در آنجا باشد» از آنجا به "بهدینان" و اینجا به هر جایی رفته بود. به هر جا که رفته بود به رفقا گفته بود «بیا تلفن را بگیر با خانواده‌ات حرف بز». البته که بعدا رفقا متوجه شده و دستگیرش کردند. آشکار شد که، جاسوس ترکها است. اکنون بعضی از رفقا خارج از رسمیت سازمان به هر جایی نت، و نامه می‌نویسند. یا به جهت احباب چاووشی کردن و یا به جهت دشمنی با سازمان می‌نویسند. این گونه چیزها در درون سازمان ممکن نیست. نوشته در درون سازمان بطور رسمی ممکن است. تایید آن از جانب سازمان امری ضروری است. اگر نوشته‌ای را داری باید به مدیریت بدهی. بدون آگاهی سازمان نوشته‌ها را انسانهایی می‌فرستند که تربیت سازمان را نیاموخته‌اند. نامه‌های جاسوس‌ها را نیز رد و بدل می‌کنند. در درون ما جاسوسان به منظور ارتباط با یکدیگر رفقا را نیز بکار می‌برند. در میان سازمان هر کس که چنین می‌کند، به معنی جاسوسی کردن است. انسان این سازمان بدون آگاهی سازمان نامه نمی‌نویسد. ببینید هم در درون کمیته اجرایی وهم در ریاست کل نیز

عهده‌دار وظیفه هستم. به‌رغم آن بدون آگاهی سازمان با هیچ جایی ارتباط برقرار نمی‌کنم. اگر که مرا بکشید نیز چنین کاری نمی‌کنم. نه در درون سازمان و نه در خارج از سازمان. چون که منافع سازمان چنین ایجاب می‌کند. دارای مقامی هستم که می‌توانم با هر جایی نیز ارتباط برقرار کنم. اما با تربیتی که از سازمان کسب نموده‌ام، چنین اجازه‌ای را به خود می‌دهم. همه این مفاهیم باید از میان برداشته شوند. با شخصیتی که از سیستم کسب کرده‌اید، نمی‌توانید با حزب زندگی کنید. این جاسوسی است. اینها چیزی ندارند که به جنبش بدهند. آن که چنین کند در نهایت فرار خواهد کرد. چنین کسانی در درون حزب نماندند.

یکی دیگر از منش و مفاهیم موجود در کادر، عدم جدی گرفتن تصمیم سازمان، به بازی گرفتن، به خود شبیه ساختن و خنثی کردن آن است. مثلاً هنگام یک تقسیمات اگر که این تقسیمات بدلخواه او نباشد، می‌گوید «من پیش این نمی‌مانم. با او کار نمی‌کنم» این را حق خود می‌داند. همچنین خود را حزبی می‌بیند. رفیق خود را نیز حزبی نمی‌بیند. حزب تو را چگونه پذیرفته، رفیق تو را نیز همانطور پذیرفته است. او نیز انسان این حزب است. انسان حزبی فقط تو نیستی. تو می‌توانی آنچه را که حزب قبول ندارد، نپذیری. تا هنگامی که حزب یکی را خارج نکرده، باید نسبت به او همچون رفیق بنگری. حتی معجرم نیز باشد، اگر که حزب او را همچون رفیق در میان خود گرفته است. تو نیز باید او را رفیق ببینی. خیر، نمی‌توانی بگویی «من او را حزبی نمی‌بینم» ممکن است که کمبود و کاستی‌هایی داشته باشد. وظیفه تو آن است که آن ضعفها را قبول نکرده برای رفع آنها کمک کنی. هر چیز مطابق تو ممکن نیست. طبق تو کادر را در کجا بیایم. مفهوم حزب نمی‌تواند این گونه باشد. هیچ کس نمی‌تواند برطبق خود مفهومی را گسترش دهد. «می‌گویند یا مطابق من باشد یا قبول ندارم» آنهايي که آمده‌اند برای این نیامده‌اند که همچون تو باشند. همه برای این آمده‌اند که PKK یی شوند. نمی‌توانی خود را اینگونه تحمیل کنی. نمی‌توانی بگویی «اگر که سازمان مطابق من نباشد، نمی‌پذیرم» این نگرش ارتباطی با حزب ندارد. اگر که حزب یکی را به نزد تو فرستاده؛ باید او را پذیرفته و همراه با او فعالیت را به پیش بری. چه مطابق تو باشد چه نباشد، باید با او کار کنی. حزبی بودن این است. به این صورت این نگرش انحرافی بایستی تصحیح گردد. انسان سازمان کسی است که تقسیماتی که سازمان برای رفیقش در نظر گرفته است را بپذیرد. این را به بحث و جدل نمی‌گذارد. اگر که در تصمیم و یا تقسیمات سازمان اشتباهی صورت گیرد، می‌توانی آن را در چارچوب ضوابط بیان کنی. با ارائه پیشنهاد می‌توانی تصحیح نمایی. اما نه بر طبق خود، بلکه باید مطابق سازمان انجام دهی. می‌بینی

که اگر که مطابق ملاکهای او نباشد می گوید که «من با این کار نمی کنم به این صورت سازمان نیز با او کار نکنند» خیر سازمان همانگونه که تو را قبول نموده او را نیز قبول کرده است. باید این را بخوبی درک نماید. مدیریت نیز باید از این نگرش دست بردارد. شما هیچ از رهبری شنیده اید که بگوید «من با این کار می کنم. با آن کار نمی کنم.»؟ خیر چنین چیزی را در رهبری نمی بینید. رهبری در میان قوی و ضعیف تبعیض قائل نشده و فعالیت با همه رفقا را اساس گرفت. رهبری نگفت که «اینها نمی دانند من چگونه با اینها کار کنم» رهبری هیچگاه نگفت که «تو چرا رفقای ضعیف را نزد من می فرستی»؟ حتی می گفت که «رفقای ضعیف را بفرستید که آموزش دهم» شما نیز باید این مفهوم را اساس بگیرید. کسی نمی تواند نگرش شخصی خود را همچون مفهوم حزب تحمیل کند.

یکی دیگر از مفاهیم خطرناک در کادر، خود را همچون انسان سازمان ندیده بلکه همچون یک انسان درون اجتماع به خود می نگرد. برخورد او نسبت به سازمان، چون یک انسان خارج از سازمان است. همانطور که یک انسان درون اجتماع به منظور برطرف کردن یک مشکل از سازمان انتقاد می گیرد، اما رفع مشکل را نه از خود بلکه از کادر انتظار دارد. کادرهای ما نیز همچون این انسان جامعه، نسبت به سازمان برخورد می کنند. می بینی که با انتقاد مواردی را که بایستی تصحیح گردند را بیان می کند. اما می گوید که این مورد را «نه من» بلکه سازمان بایستی انجام دهد. چرا؟ چونکه خود را خارج از سازمان می بیند. انگار که تصحیح اینها کار او نیست. همچون مادر من برخورد می کنند. مادر من نیز می گوید «این اشتباه است، درستش کنید» اما از کار برطرف کردن مشکل دوری می گیرند. چونکه چنین مسئولیت پذیری ندارد. حزبی بودن اینچنین نیست. حزبی بودن این است که در برطرف کردن یک مشکل خواه در وجود خود خواه در رفیق خود، احساس مسئولیت نمایی. کادر چنین است. این کار فقط با انتقاد کردن ممکن نمی گردد. باید هم مورد انتقاد قرار داد و هم در برطرف کردن آنچه را که مورد انتقاد قرار داده ای، ایفای نقش نمایی. نمی توانی بگویی که «چرا سازمان مشکل موجود را برطرف نمی سازد». حزبی بودنی کامشکارانه در میان ما موجود است. گر که به نفع او باشد می گوید «من حزبی هستم» اما اگر که به نفع او نباشد می گوید که «من حزبی نیستم» البته نمی گوید که «من حزبی نیستم» اما با برخورد هایش «حزبی نبودنش» را به شکل بارزی نشان می دهد. چگونه نشان می دهد؟ هنگام برطرف کردن مشکل کناره گیری می کند. می گوید که «من حزبی نیستم، وظیفه

من نیست. هر آن کس که حزبی ست مشکل را از میان بردارد». این حزبی بودنی کامشکارانه است. در حزبی بودن راحت طلبی نمی‌شود. در هر شرایطی باید خود را حزبی بینی. از اینرو حزبی بودن از ما می‌خواهد که توأم با مسئولیت و مورد مواخذه قرار دادن، مجادله و دوست داشتن، کاستی‌ها و اشتباهات را از میان برداریم. باید حزبی بودن را اینگونه درک نمایید. وظیفه شما مفتش بودن نیست. مفتش فقط کاستی‌ها را تشخیص می‌دهد. شما نیز باید هم تشخیص داده، هم آن را از میان بردارید. در کنار او خرابکاری می‌شود. برای من می‌نویسد که «بر روی اینها تامل کن» انگار که حزب من هستم و تحت مالکیت من است. این مفاهیم بسیار خطرناک هستند.

PKK حساب‌خواهی و حساب پس‌دادن است

یکی دیگر از مفاهیم خطرناک در کادر، عدم پیشبرد انتقاد و خودانتقادی، حتی مفهوم بی‌معنی انگاشتن آن است. در بین ما "ناصر" وجود داشت. می‌گفت که «چست این انتقاد و خود انتقادی، همچون توبه کردن در کلیسا است، ما هم چادر کلیسا را پوشیده‌ایم» امثال فرهاد و آنهای دیگر نیز می‌خواستند که انتقاد و خود انتقادی را کلاً از میان بردارند. اگر که در زندگی سازمانی انتقاد و خودانتقادی را از میان برداری، هیچ چیزی باقی نمی‌ماند. ببینید در جایی که حساب‌خواهی و حساب پس‌دادن نباشد در آنجا خرابکاری همیشه بروز یافته است. حساب‌خواهی و حساب پس‌دادن نیز به تنهایی جوابگوی خواسته‌های آزادی، عدالت و دموکراسی تو نمی‌باشد. به تاریخ که می‌نگریم، حاکمان همیشه حساب‌خواهی کرده‌اند. اما هیچگاه حساب پس نداده‌اند. بردها نیز همیشه حساب پس داده‌اند. در جایی که فقط حساب می‌گیری یا حساب پس می‌دهی، نمی‌توانی از آزادی، عدالت و دموکراسی بحث کنی. PKK حزب حساب‌خواهی و حساب پس‌دادن است. واقعیت جنبش این است. عظمت و محبوبیت خود را نزد خلق از این واقعیت گرفته است. کادر جنبش همیشه باید این را اساس گیرد. هیچگاه نباید انتقاد و خودانتقادی را منجمد سازد. البته که انتقاد و خودانتقادی را نه مطابق خود، بلکه باید مطابق جنبش انجام داد. انتقاد سیاه‌نمایی نیست. انتقاد، خودانتقادی را می‌طلبد. یعنی بیانگر از میان برداشتن آنچه را که مورد انتقاد قرار داده‌ای، می‌باشد. مفهوم انتقاد و خودانتقادی جنبش این است. اگر که چیزی را مورد انتقاد قرار می‌دهی، باید از میان برداشتن آن را اساس بگیری. مادامیکه موارد اشتباه را از میان برمی‌داری، آنگاه نیز باید صحیحش را بیان کرده و آن را

جایگزین نمود. انتقاد و خودانتقادی این است. انتقاد دیدن نقطه ضعف رفیق خود و بر علیه او بکار بردن نمی باشد. انتقاد بر زبان آوردن اشتباهات است، خود انتقادی نیز از میان برداشتن آن است. کادر فقط انتقاد نمی کند. باید همزمان نیز خود انتقادی نمود. اگر چنین شود، از جنبش دفاع کرده‌ای. کسی نمی تواند انتقاد و خود انتقادی را اجبارا به کار برد. اگر مادر خود را نیز تحت فشار قرار دهم، به موجب ترس نیز که باشد خودانتقادی خواهد داد. چنین کادری نمی شود. ببینید کسی از رهبری انتقاد و خودانتقادی طلبیده است؟ اما رهبری در امرالی هر روز توام با انتقاد و خودانتقادی زندگی می کند. رهبری با این عمل خویش، خود را سرزنده و بی آرایش نگه می دارد. در غیر اینصورت از پایی افتاده و همراه با آن سازمان نیز سقوط می کند. هم برای جلوگیری از از پای افتادن خود، سازمان و خلق نیز بطور روزمره انتقاد و خودانتقادی بکار می برد. مفهوم این سازمان چنین است. در نگرش ما انتقاد و خودانتقادی اجباری نیست. کادر باید این مورد را قلبا پذیرفته و با آگاهی بر این نیاز حرکت کرده و اینگونه خود را منزه نماید. در اینصورت خود را تحت کنترل گرفته، و ضرری را نیز متوجه خلق و سازمان نمی سازی. تا بحال هیچ کس همچون این جنبش انتقاد و خودانتقادی را بسط نداده است. جنبش ما اینچنین به رشد و پیشرفت دست یافت.

در تاریخ این جنبش رهبری دو بار به انتقاد و خودانتقادی‌های بزرگی پرداختند. نخستین، در آغاز تاسیس جنبش پیشبرد یافت. رهبری بدینوسیله، انقلاب جنبش، انقلاب زن را گسترش داد. در امرالی نیز بر پایه آن، با انتقاد و خودانتقادی بالاتری خواستار رسیدن مشکلات موجود، به چاره‌یابی شد. نخستین انتقاد و خودانتقادی رهبری، پیرامون کردستان و خاورمیانه بود. بار دوم نیز، با گسترده‌تر نمودن این حیطه، همه جهان را دربر گرفت. همچنین بر اساس آن نیز پارادایم نوین را گسترش داد. رهبریی را که اساس می گیرید، چنین رهبرای ست. آنکه به انتقاد و خودانتقادی نپردازد، کادر نخواهد شد و بدیهی ست که دایما به زشتی و خرابی می گراید.

در سخن گفتن، صحیح بر زبان می آورد و چنان درک می کند، که انگار عملش نیز صحیح است. اینگونه منش‌هایی نیز در کادرها وجود دارد. این مفهوم نیز بسیار خطرناک است. فقط در سطح سخن گفتن انقلابی ست. آنچه را که می گوید، پراکنیزه نمی کند. فقط حرف می زند، دیگران نیز انجام دهند. این انقلابی‌گری نیست، امرگرایی ست. چنانچه نظارتی که بر مامورها می شود. آمر می گوید مامور نیز وظایف را به انجام می رساند. بعضی از رفقای ما نیز

همچون این آمران فقط حرف می‌زنند. این آمر هیچ ربطی به انقلابی‌گری ندارد. انقلابی بودن پیوند یافتن گفته و کردار است. پایه مفهوم انقلابی جنبش، این است. یعنی هم خواهی گفت هم در کردار نیز به انجام خواهی رساند. دیالکتیک جنبش و واقعیت رهبری این است. بعضی‌ها فقط با سخن گفتن در پی حل مسائل هستند. وارد عمل نمی‌شوند. صحیح می‌گویند، درست انتقاد می‌کنند. بعد نیز می‌گویند «ما صحیح انجام دادیم»، در اینجا خود را فریب می‌دهند. برای صحیح انجام دادن، گفتار صحیح لازم است. اما این به تنهایی به معنی آن نیست که درست انجام خواهد داد. درست انجام دادن، همزمان انجام دادن گفته‌ای است که بر زبان آورده‌ای. همچنین، برای کردار صحیح، طرز، رویه، متد و اسلوب صحیح امری ضروری است. صحیح انجام دادن چنان آسان نمی‌باشد. ممکن است که هر کس بتواند صحیح سخن بگوید، اما هر کس نمی‌تواند صحیح انجام دهد. بسیاری اشخاص خارج از ما نیز بطور صحیح سخن می‌گویند. اما این بدان معنا نیست که درست انجام می‌دهند. بعضی از رفقای ما نیز می‌گویند «من انتقاد کردم، صحیح بر زبان آوردم. وظیفه‌ای که بر عهده‌ام بود را به جای آوردم.» صحیح، تو انتقاد کردی، تحلیل بجایی داشتی، اما تا چه اندازه آن را پراکتیزه نمودی. مورد مهم فقط صحیح گفتن نیست. بلکه توام با آن، صحیح انجام دادن است. مادامیکه اشتباهات را مورد انتقاد قرار می‌دهی، پس باید آن اشتباه را از میان برداشته، صحیحش را جایگزین نمایی. گر چنین کنی، کار صحیح را انجام داده‌ای.

سیاست‌ورزی بدون ایدئولوژی، فلسفه، و اخلاق، خود فروشی در بازار است

یکی دیگر از مفاهیم خطرناک در کادر، سیاسی شدن به شکلی افراطی است. می‌بینی که هر چیزی را سیاسی می‌گرداند. در حالی که آن سیاست نیز نمی‌باشد. سیاست درک نمودن سیستم است. کادر تعبیر فریب دادن را از سیاست دارد. با چنین درکی می‌گوید که «ما نباید سیاست کنیم». عدم سیاست ورزی، وارد نشدن به پراکتیک، سازمان و عملیات است. آنکه نمی‌خواهد در سازمان و عملیات جای گیرد، همان است که سیاست‌ورزی را نمی‌خواهد. بعضی‌ها نیز طرزی از سیاست را با گسست از ایدئولوژی و فلسفه اساس می‌گیرند. یعنی کسانی مثل "فرهاد". فرهاد با کنار گذاشتن، فرهنگ، اخلاق، ایدئولوژی، و فلسفه، می‌خواست سیاست ورزی کند. سیاست‌ورزی بدون ایدئولوژی، فلسفه و اخلاق، خود فروشی در بازار است. این را

من نمی گویم. رهبری در دفاعیات بیان می کند. سیاست بدون ایدئولوژی و اخلاق، نمی شود. اگر که بدون ایدئولوژی و اخلاق سیاست را در پیش گیری، همانند فرهاد عمل کرده‌ای. فرهاد با دست یازی به سازمان، می خواست در "گویه و یا هولیر" والی شود. و بدین منظور این طرز از سیاست را در پیش می گرفت. خب چه شد؟ درماند. چه کسی فرهاد را بعنوان والی برمی گزیند. صدها شخص به منظور والی شدن در نوبت منتظرند. به این صورت درمانده شد. بعدها نیز به دفعات گفت که «من می خواهم دوباره به درون سازمان برگردم» حتی بدین منظور نیز خواهر خود را نزد رهبری فرستاد. تا زمانی که من در درون این سازمان باشم، "فرهاد" نمی تواند بدینجا بیاید. آنهمه به او کمک کردم. حتی به خواهرش گفتم «نه شما و نه رهبری به اندازه من به او کمک نکرده‌اید. از این به بعد نمی تواند در اینجا باشد» پس اگر بدون ایدئولوژی و اخلاق به سیاست پردازید، شما نیز همچون "فرهاد" می شوید. هیچگاه نباید چنین کنید. البته که فرد انقلابی به سیاست می پردازد. اما باید با فرهنگ و اخلاق سازمان به سیاست ورزی پردازید. هیچ کسی نمی تواند بگوید که «سیاست خوب نیست، من سیاست ورزی نمی کنم» آن سیاست، سیاست حاکمان است. سیاست حاکمان سوداگری است، در آن نه اخلاق وجود دارد و نه ایدئولوژی، کاملاً منافع شخصی حاکم است. خلق ما نیز سیاست را اینگونه درک می کند، می گوید «سیاست است دروغ است، بدان مشغول نشو. در پرداختن به سیاست نسبت به تو می گوید که «تو با انجام سیاست نمی توانی دروغ بگویی» چرا؟ چون که سیاست از حاکمان اینگونه آموخته است. به این صورت این مفهوم بایستی تصحیح گردد.

یکی دیگر از مفاهیم خطرناک در کادر، رفتار عاطفی و برخوردهای واکنشی است. در واقع هر دو مکمل یکدیگرند. عواطف، واکنش را و واکنش نیز عواطف را نیرومند می سازد. این نیز موجب بروز تخریبات می شود. انقلابی گری با برخوردهای احساسی و واکنشی نمی شود. اگر که چنین برخورد کنی، هم به خود و هم به جنبش خاتمه می دهی. انسان می تواند از کاستی ها و اشتباهات متفر باشد، و یا حتی خشمگین شود. اما تو باید این درک را به درک سازمانی، و سازمان را نیز به عملیات متحول سازی. در آن صورت نیز خشم بر اساسی صحیح جایی می گیرد. یعنی اگر موردی وجود داشته باشد که آن را نمی پذیری، بایستی بر آن واقف بوده، برای همه توضیح داده، متقاعد ساخته بعد نیز این اشتباه را از میان برخواهی داشت. فقط در این صورت است که خشم تو به سازمان خدمت می کند. اما عکس العمل و عواطف افراطی در کادر

نه تنها سازنده نیست؛ بلکه موجب تخریب و خرابکاری نیز می‌شود. این اثبات بر چه چیزی ست؟ عدم مشارکت، استعفا، و اخاذی را اثبات می‌کند. کادر باید خود را از این وضعیت رها سازد.

یکی دیگر از مفاهیم خطرناک در کادر، اعتراض کردن نسبت به هر چیزی است. صحیح و یا اشتباه بودن آن مهم نیست، اگر که مطابق میل او نباشد اعتراض می‌کند. در چه هنگام می‌توان اعتراض کرد؟ اگر تصمیم و یا راهبرد سیاست و شیوه سازمانی، مطابق اهداف و آماج نباشد و به منافع سازمان ضرر برساند، حق اعتراض تو پیش می‌آید. در اینجا می‌توانی اعتراض کنی. اما می‌بینی که در حین یک تقسیمات، به دلیل اینکه این تقسیمات به دلخواه او نبوده با این گفته که «من خود را برای آنجا آماده نکرده‌ام» اعتراض می‌کند. می‌گویند که بدین لحاظ «منی خواهم بدانجا بروم» چرا؟ چون که تقسیمات مطابق راحت طلبی او صورت نگرفته است. این اعتراض ممکن نیست. کادر برای پاسخگویی به نیازهای سازمان، در درون سازمان جایی می‌گیرد. به این صورت سازمان مطابق نیازها تقسیمات کادر را انجام می‌دهد و در اینجا نیز اعتراض ممکن نیست. اگر در آن تقسیمات اشتباهاتی وجود داشته باشد، می‌توانی اعتراض کنی. آنهم مطابق ضوابط سازمانی ممکن می‌گردد. اعتراض، نه در زمینه سازمانی، بلکه بر پایه فردگرایی و راحت طلبی بر کادر، تسلط یافته است. اگر که تقسیمات مطابق او باشد، هر چند به از بین رفتن سازمان نیز منجر شود باز هم از او صدایی در نخواهد آمد. انسان سازمان کسی ست که منافع سازمان را مبنا قرار دهد، اگر به منافع سازمان خدشه ای وارد آید، حتی اگر او را اعدام نیز بکنند، اعتراض خواهد کرد. غیر از این اعتراضی نمی‌کند. شاید شنیده باشید رفیق عباس گفت که «اگر سازمان به من بگوید وظیفه تو رفتن بر بام و مدام کوبیدن بر حلبی ست تا هنگام دستور بعدی به این کار ادامه می‌دهم» البته که انسان سازمان چنین است. اکنون برای قبولاندن انقلابی‌گری به رفقایمان، در ابتدا بایستی رفقا، مدیریت، امکانات، و مناطق را بدانها قبولاند. در این جنبش چنین انقلابی‌گری ممکن نیست. من یکی از پایه‌گذاران این جنبش هستم، چنین مفهوم و فرهنگی را در این سازمان ندیده‌ام. به این صورت نیز چنین چیزی ممکن نیست.

با این آموزش می‌خواهیم شخصیتی را که دشمن خشک و متلاشی نموده، عقب مانده و ضعیف گذاشته، انحراف و ظلمتی را که در معرفت ایجاد کرده بطوری که در نتیجه قادر به مشاهده منفعت و پیشرفت خود را نبوده، و ایستاری که به هیچ شکلی شناخته شده نیست را کلا از میان برداریم. ما می‌خواهیم که انسان‌هایمان را از این شخصیت خارج ساخته و بجای آن به شخصیتی که معنویات، باوری، آگاهی، اراده و پیروزی را اساس گیرد، دست یابیم. چون که

خلق ما به چنین شخصیتی نیاز دارد. با این آموزش، خلق، فعالیت‌های حزب و انسانیت را بشناسیم تا بتوانیم به خودشناسی نیز دست یابیم. با درک اینها می‌خواهیم خود را بشناسیم. و با این ارزشها انسجام یابیم. می‌خواهیم عاطفه، فکر، فرهنگ، زندگی و رفتار سازمانی را در خود گسترش داده و بر این اساس مصمم بودن را تجربه کرده و متحقق سازیم. آموزش در PKK، فلسفه زندگی، اخلاق و طرز فعالیت است. در PKK خود آموزی، برای تو به معنی اخلاق، طرز و زندگی است. آموزش خود، آموزش انسان و جامعه است. بدین لحاظ آموزش را گسترش می‌دهیم. خود را برای آموزش، انسان و جامعه خود آموزش دهیم. آموزش در PKK، معنا دادن به هر لحظه زندگی است. بدین لحاظ PKK زندگی والا و زندگی بخشیدنی با عظمت است. آموزش در PKK، ایجاد فکر، عاطفه، و رفتار بر اساس خط مشی، در راستای برآورده نمودن نیازهای سازمان، پرداختن به شکل دهی و تربیت خود است. آموزش در PKK، ایجاد نیروی چاره‌یابی در خود، به میان نهادن چالش‌های فکری و مواخذه‌گری و بر طرف نمودن آنهاست. آموزش در PKK بیانگر این مورد است. اگر آموزش در این چارچوب گسترش یابد، آموزش صحیحی می‌باشد که متعلق به PKK است، و به اهداف خود خواهد رسید. آموزش در PKK صرف جمع آوری یک سری اطلاعات و ریختن آن همچون بلایی بر سر رفقاً و خلق نمی‌باشد. بایستی توأم با این آگاهی‌ها به خودسازی و آفریدن شخصیت خود نیز دست یابی. بایستی خود را به نیروی چاره‌یابی مبدل کرده و تمامی اینها را به خدمت سازمان و خلق قرار داد. اگر چنین درک کرده باشی، درک درستی داشته‌ای. در این آموزش وظیفه ما آموختن و یاد دادن فلسفه، ایدئولوژی، طرز و سیستم، رهبری است. با این آموزش سیاست انکار و امعا را خنثی ساخته و به جای آن، مفهوم اساس گرفتن چاره‌یابی مشکل‌کرد را مبنا قرار می‌دهیم. در این آموزش می‌خواهیم که انقلاب وجدان، ذهنیت و عاطفه را که رهبری پیش روی ما نهاده، متحقق سازیم. همچنین می‌خواهیم سیستمی را ایجاد نماییم که رهبری تعیین نموده‌اند. به این صورت نیز، مفهوم جامعه موجود، فرهنگ، اخلاق، و زندگی موجود را اساس نگرفته، بلکه در راستای پارادایم خود به پیش گام برداریم تا بتوانیم به نتیجه دست یابیم.

کادری که راه آسان را برگزیند، واقعیت رهبری، جنبش و خلق را درک نکرده است

باید روابط خود را کاملاً از هر آنچه که دولت و اقتدار را اساس می‌گیرد بویژه سیستم کاپیتالیست، گسست دهیم. فقط در این صورت می‌توانیم وظایف و مسئولیت‌های خود را بجای آوریم. در انجام این تعهد خود، باید کاملاً با آگاهی، قلباً و با جسارت و فداکاری رفتار کرده و فعالیت بدون هیچ چشمداشتی را اساس گیریم. به این صورت خود را، از آن خود بودن رها نیده، خود را بخشی از خلق و سازمان ببینیم. باید در این ملیتانی بودن اصرار ورزیده تا بتوانیم وظایف و مسئولیت‌های خود را بجای آوریم. ما یک جنبش سوسیالیستی هستیم. یعنی سوسیالیسم دمکراتیک را اساس می‌گیریم. اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسانیت است. چونکه انسان بودن با اجتماعی بودن، متحقق می‌شود. هدف سوسیالیسم نیز اجتماعی بودن است. فعالیت و مبارزات خود را در این راستا گسترش می‌دهد. PKK نیز این مبارزه را انجام می‌دهد. این است. رهبر آپو، رهبر سوسیالیسم می‌باشد که از نو به سوسیالیسم روح دمیده است و بیرق سوسیالیسم را از زمین برداشته است. به سوسیالیسم اعتبار بخشیده، عظمت و گستردگی اندیشه سوسیالیسم فراهم نموده است. ما نیز ملیتان چنین رهبر و چنین جنبشی هستیم. بدین لحاظ وظایف و مسئولیت‌هایمان، بسیار سنگین می‌باشد. راه دشواری پیش روی ماست. کسی خود را فریب ندهد و برای خود راه آسان را برگزیند. کادری که راه آسان را برگزیند، واقعیت رهبری، خلق، و جنبش را درک ننموده است. به این صورت پیش روی ما، روزهای کم‌اهمیت و ساده‌ای وجود ندارند. وظایف سنگین و دشواری پیش روی ما قرار دارد. اگر که اینها درک نگردند، به وضعیت "فرهاد" درخواهی افتاد. فرهاد می‌گفت که «من تا کی باید در این کوهها بمانم، عمرم به پایان رسید. گوشه خانه ماندم دیگر نمی‌توانم ازدواج کنم» اینها را نزد رفیق "زبیر" گفته بود. چرا؟ چونکه مطابق فرهاد هر چیز باید همان لحظه حل می‌شد. اگر که حل نمی‌شد، البته که عمر از دست می‌رفت. به این صورت به سوی "هولیر" روی گرداند. اگر که واقعیت جنبش را به خوبی می‌دانست، از عدم کسب نتیجه به این آسانی، نیز آگاهی می‌داشت. تا به دست آوردن نتیجه باید ادامه داد. دنیا تو را قبول ندارد. تو هم می‌گویی که «بایستی بلفور در کردستان به نتیجه دست یابم» انسان نمی‌تواند آنقدر نیز خیال پرست باشد. یک واقعیت در میان است. در کردستان

انقلابی‌گری و جنگیدن آنقدر آسان نیست. ما جنبشی هستیم که می‌خواهیم انسان بودن‌مان را آنچنان که انسانیت پیش‌بینی کرده، زندگی کنیم. به این لحاظ نیز آنکه این ملیتانی بودن را پذیرفته، باید از عدم آسان بودن و وظایف و مسئولیت‌های این ملیتانی نیز آگاه باشد. آنکه این ملیتان بودن را پذیرفته، نمی‌تواند با فرهنگ و اخلاق این سیستم زندگی کند، آنکه کاملاً از سیستم انقطاع یابد، ملیتان می‌شود. فقط در این صورت می‌توانیم سیستم خود را گسترش دهیم. البته که ایستادگی در مقابل سیستم موجود، و بسط دادن آلترناتیو آن چنان آسان نمی‌باشد جنبش ما هیچگاه [راه] آسان را انتخاب ننمود. نگفت که «ما نیز همچون همه، عمل کنیم» از اینرو همچون جنبشی مخالف ظهور کرد. این واقعیت جنبش است. کادر نیز، کادر این جنبش است. نمی‌تواند مانند کادر، هیچ سازمان دیگری باشد. کادر نیز همچون جنبش، کادری مخالف است. چون که ما به مقابله با این دنیا پرداختیم. می‌خواهیم دنیا را متحول سازیم. هویت و تفاوت ما در اینجا پدیدار می‌گردد. بدین لحاظ انسان‌های جهان چگونه زندگی کرده و فعالیت می‌کنند، ما نمی‌توانیم همچون آنان باشیم. در واقع مخالف چنین چیزی هستیم. ما برای اینکه به هر کس شبیه باشیم، فعالیت نمی‌کنیم. بلعکس در تلاش شبیه کردن همه به خود، هستیم. در چنین دنیایی انجام فعالیت و کسب نتیجه آسان نیست.

به تاریخ انسانیت که می‌نگریم هر چند آنانی که به مخالفت پرداخته‌اند، اعدام شده و با شکنجه‌ها روبرو شده باشند، اما پیشرفت انسانیت نیز توسط آنان صورت گرفته است. ببینید آنانکه با شکنجه و اعدام روبرو شدند، امروزه از جانب همگان پسندیده و پذیرفته می‌شوند. خود را با آنان ابراز می‌دارند. اگر آنها مغایر [با سیستم] زندگی نمی‌کردند، آیا می‌توانستند این پیشرفت‌ها را ایجاد کنند؟ این انقلابی بودن است. جنبش ما نیز ادامه دهنده راه آنان است. در بعضی از جنبش‌ها مخالفت در سطح اشخاص بوده است، اما در این جنبش مخالفت ایستاری همگانی است. بدین لحاظ نیز جنبش می‌خواهد جهان را متحول سازد. چون که این دنیا را نمی‌پذیرد، می‌خواهد که دنیایی متفاوت بیافریند. تفاوت جنبش در اینجا است. اگر که در هدف تو دنیایی تازه وجود دارد، باید آن را در احساس، فکر، سازمان و عملیات، نشان دهی. البته که این جسارت و مصمم بودن را می‌طلبد و بر همین اساس نیز فعالیت بسیار می‌خواهد. اصرار در فعالیت و کسب نتیجه می‌خواهد. در این صورت نیز جهان متوجه تفاوت تو شده، باور نموده و مطابق تو حرکت خواهد کرد.

ما می‌خواهیم این دوره را بر این اساس پیش ببریم. بر این اساس شیوه انجام وظایف و مسئولیت‌های خود را پیشبرد می‌دهیم. در این دوره نتیجه حاصل خواهد شد، نه بعد از دوره [آموزشی]. بعضی از رفقا می‌گویند که «باید مرا در ساحه پراکتیک ببینید» چنین نیست. تو را در اینجا می‌بینیم. امروز در اینجا چگونه باشی، فردا نیز همانگونه خواهی بود. به این صورت در اینجا باید به نتیجه دست یابیم. اگر در اینجا به نتیجه دست یابیم، در ساحه پراکتیک نیز نتیجه می‌گیریم. نمی‌توانیم خود را فریب دهیم. لازمه دستیابی به نتیجه عدم خودفریبی است. باید آن نتیجه را به هر کس نیز نشان دهی. دوره را کاملا بر این مبناها پیش می‌بریم. بر این اساس در مقابل رهبری، شهیدان، رفقایمان، سازمان و خلق سوگند یاد می‌کنیم. در راه انسانیت اهداف پیش روی خود را به جای آورده، و سوگند یاد می‌کنیم که تا دست یابی به این هدف مبارزه نموده و هیچگاه گامی به عقب برنخواهیم داشت. برای آغاز دروره [آموزشی] مختصرا اینها را بیان می‌کنم. اینگونه درس را به پایان می‌بریم.

لعنت بر حاکمیت و بردگی

زننده باد آزادی و مبارزه دمکراسی مان

زننده باد PKK و ملیتانی PKK

زننده باد رهبر آپو، بدون رهبری زندگی بر ما حرام باد

برای همه شما آرزوی پیروزی دارم.